

باسمه تعالی

# فارسی کنکور ۱۳۹۹

شامل :

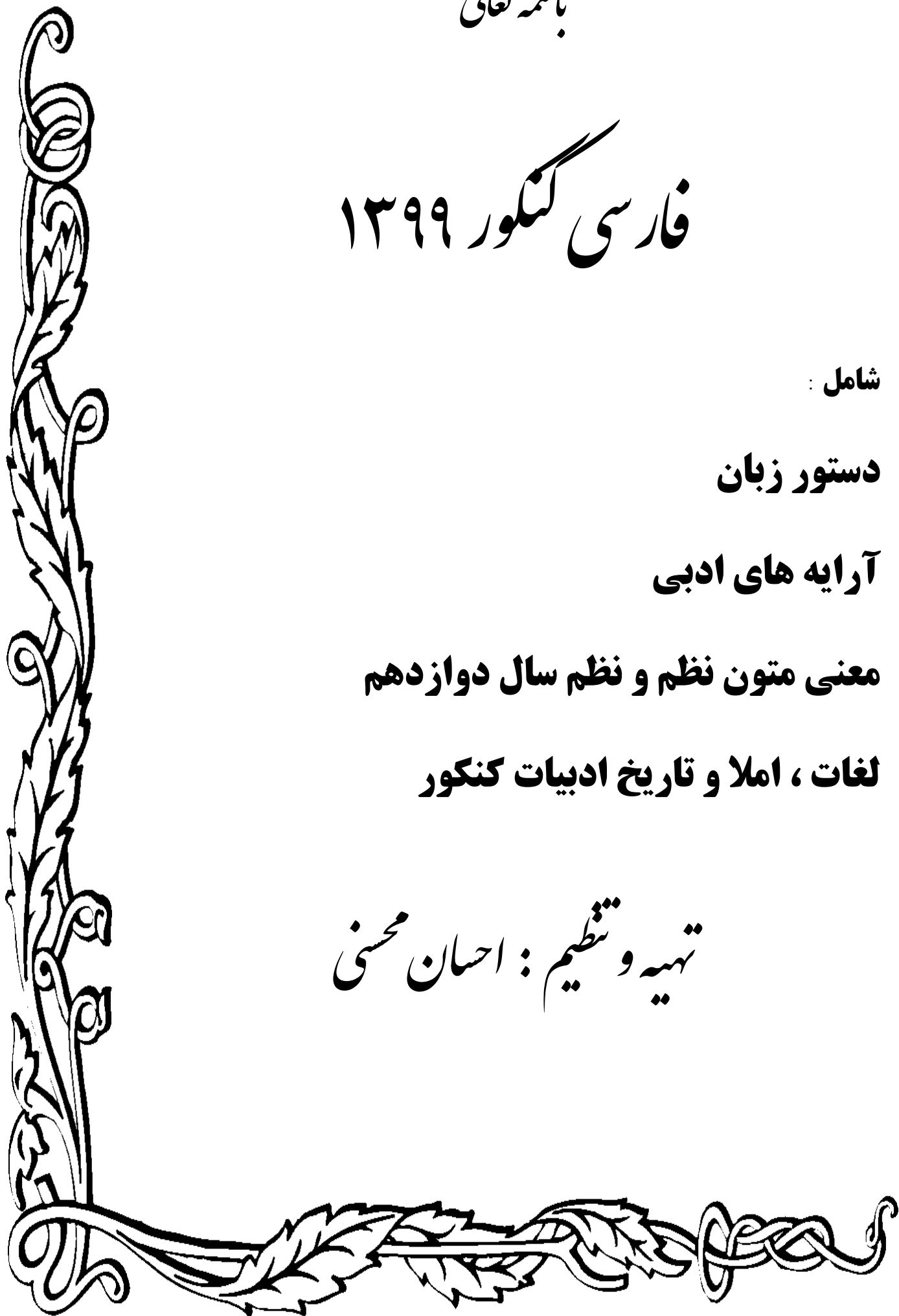
دستور زبان

آرایه های ادبی

معنی متون نظم و نثر سال دوازدهم

لغات ، املا و تاریخ ادبیات کنکور

تهیه و تنظیم : احسان محسنی

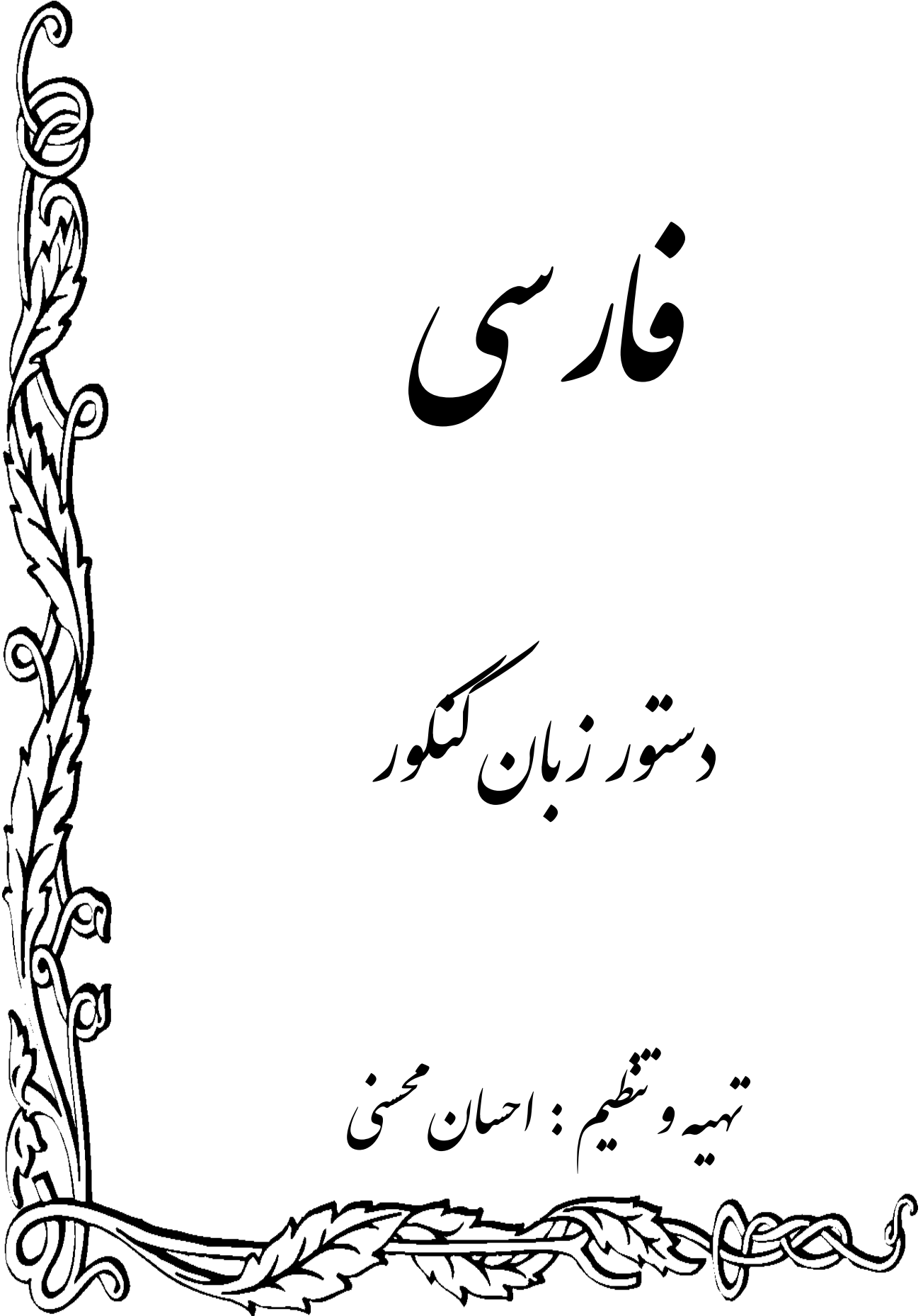


باسمہ تعالیٰ

# فارسی

دستور زبان کنکور

تہیہ و تنظیم : احسان محسنی



## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

## اجزای جمله

پنج نقش اصلی جمله	
انجام دهنده ی کار / خبری که داده می شود	نهاد
با " را " می آید یا می توان " را " را به آن افزود ( در پاسخ به سوال چه کس را و چه چیز را ؟ )	مفعول
کلمه ای که بعد از حرف اضافه می آید.	متمم
جملاتی که در آن ها افعال " است ، بود ، شد ، گشت ، گردید و مشتقات آن ها " وجود دارد با رعایت شرایطی مسند پذیر هستند.	مسند
اتمام دهنده ی جمله که در شخص و شمار با نهاد مطابقت ( با استثنائاتی ) دارد.	فعل

## نکات تکمیلی فوق العاده مهم :

## انواع متمم :

۱- متمم فعلی : اجباری و غیر قابل حذف است و فعل به آن نیاز دارد. در شمارش اجزای اصلی جمله به

حساب می آید. (حرف اضافه ی اختصاصی یک فعل )

اندیشیدن به / پیوستن به / چسبیدن به / گرویدن به / بالیدن به / نازیدن به / نگرستن به / پرداختن ( توجه کردن )

به / تاختن به / ماندن ( شبیه بودن ) به / برخوردن به / جنگیدن با / آمیختن با / ستیزیدن با / سازش کردن با /

ترسیدن از / گذشتن از / رهیدن از / رستن از / بازماندن از / پرهیز کردن از / گنجیدن در / شوریدن بر

مثال : او از دوستش رنجید.

۲- متمم قیدی : اختیاری و قابل حذف است و فعل به آن نیاز ندارد. در شمارش اجزای اصلی جمله به حساب

نمی آید.

راه تشخیص متمم فعلی از قیدی :

۱- احسان با دسته ی گل می آید.

۲- احسان به دسته ی گل می ماند.

در جمله ی اول می توان " با دسته ی گل " را حذف کرد ← احسان می آید ← قابل حذف است ← متمم قیدی

فعل " می آید " می تواند با حروف اضافه ی گوناگون بیاید

احسان از مدرسه می آید / احسان به خانه می آید

در جمله ی دوم " به دسته ی گل " را نمی توان حذف نمود زیرا معنی جمله ناقص می شود ← متمم فعلی

فعل می ماند ( شبیه است ) فقط با حرف اضافه ی اختصاصی " به " می آید.

نکته ) متمم قیدی در هر جمله می تواند متعدد باشد

مثال: احسان با دوچرخه از خانه به مدرسه می رود ← احسان می رود

۳- متمم اسمی : حرف اضافه ی اختصاصی یک اسم است و با حذف آن معنای جمله به هم می ریزد بنابراین

قابل حذف نیست.

متمم اسم ( صفت یا قید ) با تابع خود بر روی هم یک جایگاه اصلی را در بر می گیرند.

مثال :

علاقه ی او به فرهنگ را نشانه ی تربیت می دانیم ← متمم اسم ← علاقه ی او. به فرهنگ ، مفعول می باشد

کوزت سطل پر از آب را برداشت ← متمم صفت ← پر از آب ، مفعول می باشد.

او تندتر از اسب می دود. ← متمم قید ← تند تر از اسب مسند می باشد.

افعال اسنادی:

۱- است ، هست ، نیست و بود در معنای وجود داشتن یا وجود نداشتن ، اسنادی نیستند.

به جای فعل است و مانند آن ، فعل وجود دارد می گذاریم ، اگر معنی داد ، دیگر اسنادی نیست

به جای فعل است و مانند آن ، افعال اسنادی دیگری مانند گشت و شد و ... می گذاریم ، اگر معنی داد ،

اسنادی است.

مثال:

در یخچال سیب است ← در یخچال سیب وجود دارد ← اسنادی نیست.

احسان ناراحت است ← احسان ناراحت گشت ← احسان ناراحت شد ← اسنادی است.

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۲- مصدر «شدن» و معانی مختلف آن:

- ۱- در معنای اسنادی ← کلاس خالی شد. (گشت)
- ۲- در معنای رفتن، سپری شدن و گذشتن ← شد (رفت) و تکیه بر آفریننده کرد.
- ۳- فعل کمکی و مجهول ← کلاس خالی شده بود

جای فعل شد ، افعال اسنادی دیگری مانند گشت می گذاریم اگر معنی داد اسنادی و اگر معنی نداد غیراسنادی است  
شد در معنای " رفت " اسنادی نیست.

در ابیات و عبارات زیر معانی مختلف مصدر «شدن» را بررسی نمایید.

- ۱- گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت / قطره باران ما گوهر یکدانه شد
- ۲- دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم.
- ۳- گل عزیز است غنیمت شمربدش صحبت / که باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد.
- ۴- تنها نه من به دانه خالت مقیدم / این دانه هر که دید گرفتار دام شد.
- ۵- منزل حافظ کنون بارگه پادشاست / دل بر دلدار رفت ، جان بر جانانه شد.
- ۶- چو بهمن به زاوستان خواست شد / چپ آوازه افکند و از راست شد.
- ۷- کی برست این گل خندان و چنین زیبا شد / آخر این غوره نوحاسته چون حلوا شد
- ۸- قرض خورشید در سیاهی شد / یونس اندر دهان ماهی شد
- ۹- افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد / وز دست اجل بسی جگرها خون شد
- ۱۰- بر من اگر حرام شد وصل تو نیست بوالعجب / بوالعجب آن که خون من بر تو چرا حلال شد

۳- فعل گشت در معنای به دنبال چیزی بودن و چرخیدن اسنادی نیست.

مثال:

۱- در آن تاریک شب می گشت پنهان ← در آن تاریک شب می شد پنهان ← قابلیت جای گذاری با فعل اسنادی شد را دارد ← فعل گشت در اینجا اسنادی است.

۲- به دنبال سر چنگیز می گشت ← در معنای جست و جو کردن است ← اسنادی نیست.

گاهی مسند همراه با حرف اضافه است.

مثال: جنس این پارچه از ابریشم است. از ابریشم به کلی مسند است و با متمم اشتباه گرفته نشود.

## قید

کلمه‌ای است که توضیحی بیشتر به فعل یا جمله می‌افزاید و فعل به آن نیاز ندارد.  
از ارکان اصلی جمله نیست. قابل حذف است.

مثال:

- |                              |               |            |
|------------------------------|---------------|------------|
| ۱- امروز سه‌شنبه است         | امروز ← نهاد  | قابل حذف × |
| ۲- به فردا می‌اندیشم         | فردا ← متمم   | قابل حذف × |
| ۳- علی گریان شد              | گریان ← مسند  | قابل حذف × |
| ۴- آینده را فراموش کرده‌ام   | آینده ← مفعول | قابل حذف × |
| ۵- دیروز به مدرسه جدیدم رفتم | دیروز ← تیر   | قابل حذف ✓ |

## نکات مهم:

- ۱- قید پس از نقش‌نمای اضافه نمی‌آید. کار امروز مهم بود  
مضاف الیه
- ۲- تمام واژه‌های تنوین‌دار (أ) قید هستند: او غالباً به دیدار من می‌آید  
قید
- ۳- قید را با مسند اشتباه نباید گرفت. او گریان شد - او گریان آمد  
مسند قید

## مثال: نقش کلمات مشخص شده را بیابید

۱- بلند آن سر که او خواهد بلندش

۲- یکی روپهی دید بی دست و پای

۳- امیر را تب گرفت و محبوب گشت از مردمان

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۴- بونصر را بگوی که امروز درست

۵- نتوان وصف تو گفتن که در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

۶- مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

۷- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

۸- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده

۹- محتسب مستی به ره دید و گریبان گرفت / مست گفت : ای دوست این پیراهن است افسار نیست

۱۰- کار شرع ، کار درهم و و دینار نیست

۱۱- تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب / مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

۱۲- تا راه رو نباشی کی راه بر شوی

۱۳- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد / آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

۱۴- فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش / بنمایید که هرکس نکند مثل من است

۱۵- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است

۱۶- عزیزم داشت هم چون جم نگین را / تواضع کرد چون گردون زمین را

۱۷- چون گشت زمین ز جور گردون / چونین خفه و خموش و آوند

۱۸- بنواخت ز خشم بر فلک مشت / آن مشت تویی تو ای دماوند

۱۹- وقت گل است ، ای ماه وش ، در وقت گل خوش باش ، خوش

۲۰- ز پیش منبر امروز مردکی برخاست / که توبه می کنم از کرده ها تو گفتی زه

۲۱- چو ناگه روی خسرو شاه دیدند / تو گفتی یوسفی در چاه دیدند

۲۲- آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد ، نیست باد

۲۳- چون حق تعالی بنده ای را گزید و مستغرق خود گردانید

۲۴- گفתי : به روزگاران مهری نشستی ، گفتم : / بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران

۲۵- آئینه نگاهت پیوند صبح و ساحل / لبخند گاه گاهت صبح ستاره باران

۲۶- گشتم مقیم بزم او چون لطف دیدم عزم او / گشتم حقیر راه او تا ساق شیطان بشکنم

۲۷- شهریار با بهره گیری از زبانی صمیمی و عاطفی ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل بیت آشکار

می سازد

۲۸- معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من ، برای م نوشته بود

۲۹- چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسیم

۳۰- با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد / خون دل شاهان که می اش نام نهادند

۳۱- درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار فرا رسیده بود ، ناگهان منقلب شد.

۳۲- غرق غباریم و غربت ، با من بیا سمت باران / صد جویبار است اینجا ، در انتظار من و تو

۳۳- چون رود امیدوارم

۳۴- راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه ها سخت مشکل

۳۵- به پور جوان گفت شاه زمین / که رایت چه بیند کنون اندرین

۳۶- تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان

۳۷- چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت ، پرده برداری ز رخسار

۳۸- گل از شوق تو خندان در بهار است

۳۹- مخور طعمه جز خسروانی خورش / که جان یابدت زان خورش ، پرورش

۴۰- چون بگشایم ز سر مو شکن / ماه ببیند رخ خود را به من

۴۱- گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید / گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

۴۲- قصه یوسف (ع) نیکوترین قصه هاست

۴۳- وقتی دل سودایی می رفت به بستان ها / بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها



## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۴۴- تا خار غم عشقت آویخته در دامن / کوتاه نظری باشد رفتن به گلستان ها

۴۵- چگونه شمشیری زهرآگین ، پیشانی بلند تو ، این کتاب خداوند را ، از هم می گشاید ؟

۴۶- صولت حیدری را دست مایه ی شادی کودکانه شان کردی

۴۷- هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد / هم رونق زمان شما نیز بگذرد

۴۸- آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

۴۹- گویا طلوع می کند از مغرب ، آفتاب

۵۰- موی سپید را فلکم رایگان نداد

۵۱- عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ

۵۲- enan میبچ که گر میزنی به شمشیرم

۵۳- عشقم از روی طمع پرده تقوا برداشت

۵۴- پیش از تو / هیچ فرمانروا را ندیده بودم / که پای افزاری وصله دار به پا کند / و مشکی کهنه را بر دوش کشد / و

بردگان را برادر باشد

۵۵- چو آگاه شد دختر گزدهم / که سالار آن انجمن ، گشت کم

۵۶- شما را چو باور به بزدان بود / هم او مر شما را نگهبان بود

۵۷- چو هنگامه آزمون ، تازه شد / دگر باره ایران ، پر آوازه شد

۵۸- دید پر روغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد ، گشت طوطی کل ز ضرب

۵۹- ریش بر می کند و می گفت ای دریغ / کافتاب نعمتم شد زیر میغ

۶۰- کم کسی ز ابدال حق ، آگاه شد

۶۱- تو را چه پایه هنر بنده را چه عیب بود / تو را زیاده کجا باشد و مرا نقصان

۶۲- من او را دهم دختر خویش را / سپارم بدو لشکر خویش را

۶۳- از قضا وزیر شاه نیز دختری زیبا داشت که بیماری آبله دیدگانش را تباه ساخته بود

۶۴- طرفه مردمان اند مردمان این دیار ، جلجل بر گردن خر بندند

۶۵- دولت م چون خدا ، پناهی داد

۶۶- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشق م بر همه عالم که همه عالم از اوست

۶۷- گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس / خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

۶۸- تو را جنوب نامیدم

۶۹- از بهر گرامت جامه ات بیرون کنم

۷۰- چرا غم دگران می کند پریشانم / اگر نه رشته جان ها به یکدیگر بسته است

۷۱- مرد کت چرمی قلچماقی که ریخت شوferها را داشت ، جواب داد : چطور صاحب نداره ؟ مگر بی صاحب هم

میشه ؟ پوستش ، خودش ، دست کم پانزده تومن می ارزه.

۷۲- نیک ، بیش از بد ، حجاب راه بینایان شود / زحمت گل بیشتر از خار باشد دیده را

۷۳- طالبان و سالکان در راه تو / جمله همچون چاکرند و شاه تو

۷۴- تو کز خلوت نداری بهره خرج انجمن ها شو / که باشد در صدف چون گوهر سیراب عیش ما

۷۵- گردش پرگار ما را حلقه مویی بس است / مرکز سرگشتگی ها خال دل جویی بس است

۷۶- صاد ، هرگز جانوری جز از پهلو نکشید

۷۷- نیما غم دل گو که غریبانه بگرییم

۷۸- من نیز چو تو شاعر افسانه خویشم

۷۹- بلبل که نبودیم بخوانیم به گلزار / جغدی شده شبگیر به ویرانه بگرییم

۸۰- بیگانه کند در غم ما خنده ، ولی ما / با چشم خودی در غم بیگانه بگرییم

۸۱- دیده را فایده آن است که دلبر بیند

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۸۲- عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست / یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را

۸۳- من همان روز دل و صبر به یغما دادم

۸۴- بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

۸۵- پسرم ، چرا غذا نمی خوری ؟

۸۶- در آب ، حیات تن ها بود

۸۷- گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم

۸۸- معلم دبستان را دیدم در دیار مغرب ترشروی تلخ گفتار ، بدخوی مردم آزار ، گدا طبع ناپرهیزگار ، که عیش

مسلمانان به دیدن او تبه گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی

۸۹- هرگز از دور زمان ننالیدم و روی از گردش آسمان در هم نکشیدم مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای

پوشی نداشتم. به جامع کوفه در آمدم دلتنگ . یکی را دیدم که پای نداشت . سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی

کفشی صبر کردم

۹۰- روح بخش ی ، ای نسیم صبحدم

۹۱- مرده صد سالخ یابد از تو جان

۹۲- من نشنیدم که خط بر آب نویسند

۹۳- اگر خونین دلی از جور ایام / لب خندان بیاور چون لب جام

۹۴- می خواهم بدان جا روم که خداوند آن را سر حد دنیای خلقت قرار داده است

۹۵- آن چه را قدیمی است ، قدیمی ندانم

۹۶- همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه ی شعر خود می گرداند

۹۷- یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب

۹۸- در این مقام ، طرب بی تعب نخواهد دید / که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید

۹۹- چون نگه کردند آن سی مرغ زود / بی شک این این سی مرغ آن سیمرغ بود

۱۰۰- این عیار مهر و کین مرد و نامرد است

## بررسی انواع جمله بر اساس اجزای اصلی

### مقدمه :

۱- اگر فعل به مفعول یا متمم یا مسند نیاز داشته باشد، گذرا نامیده می‌شود.

۲- فعلی که به مفعول یا متمم یا مسند نیاز ندارد، ناگذرا نام دارد. فقط به نهاد نیاز دارد.

مثال) متین به آینده می‌اندیشد ← گذرا ← سه جزئی گذرا به متمم

متمم

محمد آمد ← ناگذر      پرنده پرید ← ناگذر

حسین، کتابش را از فرودگاه خرید ← گذرا ← چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

مفعول      متمم

۳- نیاز یا عدم نیاز به اجزای اصلی را در جمله، نوع فعل (گذرا، ناگذر) را مشخص می‌کند.

۴- از روی فعل می‌توان به نیاز یا عدم نیاز به دیگر اجزای اصلی جمله پی برد

### الف) جمله های دو جزئی ( نهاد + فعل )

فعل این گونه جمله ها ناگذر است یعنی فقط به نهاد نیاز دارد.

مثال :

احسان با علی به خانه می آید

احسان به خانه می آید

احسان می آید

هر یک از مثال های بالا از دو جز اصلی نهاد و فعل درست شده اند. بقیه اجزای آن ها اختیاری و قابل حذف است.

### رایج ترین مصدرهای ناگذر :

رفتن / آمدن / دويدن / خزیدن / لرزیدن / پریدن / برخاستن / تابیدن / ترکیدن / جوشیدن / چرخیدن / زیستن / خوابیدن /

نشستن / مردن / چریدن / ماندن / کوشیدن / غریدن / روییدن / رُستن / چکیدن / خروشیدن / درخشیدن / گندیدن / لغزیدن /

رقصیدن / خشکیدن / باریدن و ....

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

## ب) جمله های سه جزئی

## ۱- سه جزئی با مفعول ( نهاد + مفعول + فعل )

فعل این گونه جملات گذراست و علاوه بر نهاد به مفعول هم نیاز دارد

مفعول گروه اسمی است که پس از نشانه ی " را " می آید. و گاهی هم بدون این نشانه می آید و ما باید بتوانیم اضافه نماییم.

مثال :

علی غذا را خورد

علی غذا خورد

رایج ترین مصدرهایی که جمله های سه جزئی با مفعول می سازد:

خوردن / دیدن / آوردن / فرستادن / بردن / انداختن / بافتن / پروردن / پیمودن / تراشیدن / بوسیدن / برافراشتن / پاشیدن / خواستن / راندن / پرستیدن / دانستن / گذاشتن / دریدن / زدن / ساختن ( بنا کردن ) / شستن / گشودن / فریفتن / لیسیدن / شناختن / پیمودن / دوختن / پسندیدن / سرودن و ...

## ۲- سه جزئی با متمم ( نهاد + متمم + فعل )

فعل این گونه جملات علاوه بر نهاد به متمم هم نیاز دارد

متمم گروه اسمی است که بعد از حرف اضافه می آید

مثال:

کودک از تاریکی می ترسد ( مصدر ترسیدن حرف اضافه ی اختصاصی " از " دارد ، بنابراین تاریکی متمم فعل است )  
علی به افتخاراتش می اندیشد ( مصدر اندیشیدن حرف اضافه ی اختصاصی " به " دارد ، بنابراین افتخارات متمم فعل است )

رایج ترین مصدرهایی که جمله های سه جزئی با متمم می سازد:

اندیشیدن به / پیوستن به / چسبیدن به / گرویدن به / بالیدن به / نازیدن به / نگرستن به / پرداختن ( توجه کردن )  
به / تاختن به / ماندن ( شبیه بودن ) به / برخوردن به / جنگیدن با / آمیختن با / ستیزیدن با / سازش کردن با /  
ترسیدن از / گذشتن از / رهیدن از / رستن از / بازماندن از / پرهیز کردن از / گنجیدن در / شوریدن بر و ....

## ۳- سه جزئی با مسند ( نهاد + مسند + فعل )

فعل این گونه جملات علاوه بر نهاد به مسند هم نیاز دارد

مسند گروه اسمی است که فعل جمله برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد.

مثال :

علی ناراحت است ← جمله بدون کلمه ناراحت ناقص است و در پاسخ " به سوال علی چگونه است ؟ " آمده است  
 هوا سرد می شود ← جمله بدون کلمه سرد ناقص است و در پاسخ " به سوال هوا چگونه می شود ؟ " آمده است.  
 علی از خوبان است ← در پاسخ به سوال علی چگونه است ؟ ← " از خوبان " مسند است  
 علی تواناتر از من است ← در پاسخ به سوال علی چگونه است ؟ ← " تواناتر از من " مسند است

### ج) جمله های چهار جزئی

۱- چهار جزئی با مفعول و متمم ( نهاد + مفعول + متمم + فعل )

فعل چنین جمله هایی هم با حرف اضافه اختصاصی همراه است و هم مفعول لازم دارد.

مثال :

احسان هدیه ی زیبایی به دوستش داد.

حرف اضافه اختصاصی " به " برای مصدر دادن ← دوست ← متمم  
 چه چیزی را داد ؟ ← هدیه ی زیبایی ← مفعول

احسان کیف را به دیوار آویخت.

حرف اضافه اختصاصی " به " برای مصدر آویختن ← دیوار ← متمم  
 چه چیزی را آویخت ؟ ← کیف ← مفعول

احسان این شعر را از زبان سعدی شنید

حرف اضافه اختصاصی " از " برای مصدر شنیدن ← زبان سعدی ← متمم  
 چه چیزی را شنید ؟ ← این شعر ← مفعول

رایج ترین مصدرهایی که جمله های چهار جزئی با مفعول و متمم می سازد:

آموختن / آویختن / گنجاندن / گرفتن / پرسیدن / سنجیدن / گرفتن / دادن / فروختن / دزدیدن / ربودن / ترساندن / خریدن و ....

فرمول ساده ( الف را از ب ) - ( الف را به ب )

مثال:

چراغ ها را به دیوار آویخت ← الف را به ب ← چهار جزئی با مفعول و متمم

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

چراغ ها را از مغازه دزدید ← الف را از ب ← چهار جزئی با مفعول و متمم

۲- چهار جزئی با مفعول و مسند ( نهاد + مفعول + مسند + فعل )

علاوه بر نهاد به دو جز اصلی مفعول و مسند نیاز دارد

مثال:

سیمین دانشور کتاب خود را سووشون نامید.

چه چیز را سووشون نامید؟ ← کتاب خود ← مفعول

چه ( چگونه ) نامید ؟ ← سووشون ← مسند

رایج ترین مصدرهایی که جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند می سازد:

گردانیدن ، نمودن ، کردن ، ساخت

نامیدن ، دانستن ، خواندن ، گفتن ، صدا زدن ، صدا کردن

شمردن ، به شمار آوردن ، به حساب آوردن

پنداشتن ، دیدن ، دانستن ، یافتن

فرمول ساده ( مفعول ، مسند است )

مثال:

کبوتران او را مطوقه نامیدند ← او ، مطوقه است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

همه آن را عشق خوانند ← آن ، عشق است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

علی احسان را ناراحت کرد ← احسان ، ناراحت است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

خداوند با ذکر قصه پیامبران و حفظ نام نیکوکاران ، خود را دوست دار محسنین و تحقیر کننده ی منافقین می داند

← خود ، دوست دار محسنین و تحقیر کننده ی منافقین است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

شیخ ، کودک نو رسیده ی بهاء ولد را انسانی برتر از انسان های عادی یافت

← کودک نو رسیده ی بهاء ولد انسانی برتر از انسان های عادی است ← چهار جزئی با مفعول و مسند

۳- چهار جزئی با متمم و مسند ( نهاد + متمم + مسند + فعل )  
علاوه بر نهاد به دو جز اصلی متمم و مسند نیاز دارد

مثال:

بیلی ها به او را مشدی حسن می گفتند ( می نامیدند )  
حرف اضافه اختصاصی " به " برای مصدر گفتن ← او ← متمم  
چه ( چگونه ) می گفتند ( می نامیدند ) ؟ ← مشدی حسن ← مسند  
← او ، مشدی حسن است ← چهار جزئی با متمم و مسند

این دسته از جمله ها ، در زبان فارسی اندک هستند و بیشتر از خانواده مصدر " گفتن " می باشند.  
فرمول ساده ( متمم ، مسند است )

مثال :

مردم به او دهقان فداکار می گفتند ← او ، دهقان فداکار است ← چهار جزئی با متمم و مسند

۴- چهار جزئی با دو مفعول ( نهاد + مفعول + مفعول + فعل )  
علاوه بر نهاد به دو مفعول نیاز دارد

مثال:

مادر کودک را غذا داد ← کودک ← مفعول ۱ / غذا ← مفعول ۲ ← چهار جزئی با دو مفعول  
اگر جمله ی بالا را اینگونه بنویسیم ، اجزای آن متفاوت می شود :  
مادر به کودک غذا داد ← کودک ← متمم / غذا ← مفعول ← چهار جزئی با مفعول و متمم

نکته ( تفاوت جمله های چهار جزئی با مفعول و مسند و جمله های چهار جزئی با دو مفعول :

در جمله های دو مفعولی ، مفعول اول و دوم یکی نیستند در حالیکه در جمله های مفعول و مسندی ، مفعول با مسند تقریباً یکی است

مثال :

مادر کودک را شیر داد ← مفعول ۱ ( کودک ) و مفعول ۲ ( شیر ) یکی نیستند.  
مادر کودک را احسان نامید ← مفعول ( کودک ) و مسند ( احسان ) یکی هستند.

عمده ترین مصادر دو مفعولی :

دادن / بخشیدن / زدن / پوشاندن و ...



## برخی از افعال چند وجهی

سوختن	در معنای سوختن یا نابود شدن ( ناگذر )	طلب احسان سوخت غذا سوخت
	در معنای سوزاندن ( گذرا به مفعول )	ما را سوختی و خود افروختی
ساختن	در معنای بنا کردن ( گذرا به مفعول )	ایرانیان داروی درمان سرطان را ساخته اند
	در معنای سازش کردن ( گذرا به متمم )	مردم تهران با ترافیک فراوانش ساخته اند
	در معنای گردانیدن ( گذرا به مفعول و مسند )	احسان ، علی را شادمان ساخت
شمردن	در معنای شمارش کردن ( گذرا به مفعول )	افراد کلاس را می شمارند
	در معنای پنداشتن ( گذرا به مفعول و مسند )	احسان ، دوستش را عاقل و فهیم می شمرد
ماندن	در معنای اقامت کردن ( ناگذر )	احسان در مدرسه ماند
	در معنای شبیه بودن ( گذرا به متمم )	احسان در خوش اخلاقی به پدرش می ماند
	در معنای شدن ( گذرا به مسند )	تو بروی تنها می مانم
گفتن	در معنای سرودن ( گذرا به مفعول ) * اختلاف نظر*	پروین اعتصامی شعر زیبایی گفته است
	در معنای سخن گفتن ( گذرا به مفعول و متمم )	احسان مطلب مهمی را به امیر گفت
	در معنای نامیدن ( گذرا به مفعول و مسند )	دوستانش او را زبردست می گویند

			در معنای به نظر رسیدن ( گذرا به مسند )	نمودن
		رفتارش صحیح می نماید	در معنای انجام دادن ( گذرا به مفعول )	
		احسان به من کمک نمود	در معنای گرداندن ( گذرا به مفعول و مسند )	
		دلم گرفت چاه گرفت	در معنای ناراحت شدن / پر شدن ( ناگذر )	گرفتن
		دست احسان را گرفتم	در معنای چسبیدن / صید کردن ( گذرا به مفعول )	
		جزوه ام را از احسان گرفتم	در معنای اخذ کردن ( گذرا به مفعول و متمم )	
		حرفت را می دانم	در معنای آگاه بودن ( گذرا به مفعول )	دانستن
		احسان ، محمد را قوی می دانست	در معنای پنداشتن ( گذرا به مفعول و مسند )	
		سجده شکر کرد	در معنای انجام دادن ( گذرا به مفعول )	
		احسان ، علی را ناراحت کرد	در معنای گرداندن ( گذرا به مفعول و مسند )	کردن
		آب در کوچه ریخت	در معنای جاری شدن ( ناگذر )	
		او آبرویش را ریخت	در معنای از دست دادن ( گذرا به مفعول )	
		این جوی به جویبار می ریزد	در معنای وارد شدن / سرازیر شدن ( گذرا به متمم )	ریختن
		این مبلغ را به حسابت ریختم	در معنای واریز کردن ( گذرا به مفعول و متمم )	

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

مثال :

۱- دیروز حسن با برادرش در ساعت هفت از مدرسه آمد ← ناگذر ← دوجزئی

بررسی فعل <u>آمد</u> :	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×
	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۲- زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد ← ناگذر ← دوجزئی

بررسی فعل <u>شد</u> :	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×
	(۲) اسنادی ← نیست (معنی رفت می دهد)	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۳- گدای شهر نگه کن که میرمجلس شد

سه جزئی با مفعول	بررسی فعل <u>نگه کن</u> :	(۱) مفعول ← گدا ← دارد	مفعول ✓
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

سه جزئی با مسند	بررسی فعل <u>شد</u> :	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×
		(۲) اسنادی ← است ← میرمجلس	مسند ✓
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۴- او در عصر ما در کسوت یک مهاتما گاندی مسلمان، منادی یک حیات تازه برای تمام عالم می شد.

سه جزئی با مسند	بررسی فعل <u>می شد</u> :	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×
		(۲) اسنادی ← است ← منادی	مسند ✓
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۵- این فقر اختیاری را بر مکتب و تجمل رایج در دستگاه صدرالدین، شیخ الاصلاح شهر ترجیح می داد

چهار جزئی به مفعول و متمم	}	(۱) مفعول ← دارد ← فقراختیاری	مفعول ✓	} بررسی فعل <u>ترجیح می داد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← دارد ← بر	متمم ✓	

۶- ادبیات پایداری چهره انسانی عامی دارد و به هنگام ترسیم اشکال مختلف تضادهای زندگی انسان، در هیچ قالب ملی یا چارچوب اجتماعی خاص نمی گنجد. شعر و داستان مقاومت، مرزهای قومی را می شکافد و مخاطب آن ژرفای وجدان عام بشری است.

سه جزئی با مفعول	}	(۱) مفعول ← دارد ← چهره	مفعول ✓	} بررسی فعل <u>دارد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×	

سه جزئی با متمم	}	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×	} بررسی فعل <u>نمی گنجد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← در	متمم ✓	

سه جزئی با مفعول	}	(۱) مفعول ← دارد ← مرز	مفعول ✓	} بررسی فعل <u>می شکافد</u> :
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×	

سه جزئی با مسند	}	(۱) مفعول ← ندارد	مفعول ×	} بررسی فعل <u>است</u> :
		(۲) اسنادی ← است ← وجدان	مسند ✓	
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×	

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۷- بسیاری از کلمات و اصطلاحات متداول در آثار سایر شعرا مثل باغ نظر، رند، نظرباز در دیوان حافظ، مفاهیم اختصاصی و موضوعی دارند.

بررسی فعل دارند:

سه جزئی با مفعول	(۱) مفعول ← دارد ← مفاهیم	مفعول ✓
	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۸- ز رخم سرِ گرزِ سندان شکن برآرد دمار از دو صد انجمن

بررسی فعل برآرد:

سه جزئی با مفعول	(۱) مفعول ← دارد ← دمار	مفعول ✓
	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۹- نیابم ز درویشی خویش خواب زنالیدن او دو چشمم پر آب

بررسی فعل نیابم:

سه جزئی با مفعول	(۱) مفعول ← دارد ← خواب	مفعول ✓
	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

۱۰- سخن چون بدین گونه بایدت گفت مگوی و مکن رنج با طبع جفت

بررسی فعل مگوی:

چهار جزئی به مفعول و متمم	(۱) مفعول ← دارد ← سخن	مفعول ✓
	(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← به	متمم ✓

← فعل گفتن در معنی حرف زدن و سخن گفتن، همیشه گذرا به مفعول و متمم است.

۱۱- داد معشوقه به عاشق پیغام

چهار جزئی به مفعول و متمم	}	(۱) مفعول ← دارد ← پیغام	مفعول ✓
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← به	متمم ✓

بررسی فعل داد:

۱۲- وسعت تو را چگونه در سخن تنگ مایه گنجانم

چهار جزئی به مفعول و متمم	}	(۱) مفعول ← دارد ← وسعت	مفعول ✓
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← در	متمم ✓

بررسی فعل گنجانم:

۱۳- شاعران سمبولیست در قرن بیستم شعر فرانسوی را از قید و بند وزن و قافیه سنتی رهاندند.

چهار جزئی با مفعول و متمم	}	(۱) مفعول ← دارد ← شعر فرانسوی	مفعول ✓
		(۲) اسنادی ← نیست	مسند ×
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← از	متمم ✓

بررسی فعل رهاندند:

۱۴- شاعر در این بخش ضمن دعوت انسان به امیدواری و تلاش، تحمل تلخی ها و سختی ها را برای کامیابی و پیروزی شرط لازم می شمرد.

چهار جزئی با مفعول و مسند	}	(۱) مفعول ← دارد ← تحمل تلخی ها	مفعول ✓
		(۲) اسنادی ← است ← شرط لازم	مسند ✓
		(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	متمم ×

بررسی فعل می شمرد:

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۱۵- میراث ماندگار ادبیات داستانی ما و آثار برجسته نویسندگان معاصر فارسی زبان ، به خصوص شرح رویداد ها ، سفرنامه ها ، گزارش احوال شخصی و ... از نوع نثر غنایی به شمار می آیند.

} سه جزئی با مسند	مفعول ×	(۱) مفعول ← ندارد	} بررسی فعل به شمار می آیند :
	مسند ✓	(۲) اسنادی ← است ← از نوع نثر غنایی	
	متمم ×	(۳) حرف اضافه اختصاصی ← ندارد	

به شمار آوردن ← چهار جزئی با مفعول و مسند      به شمار آمدن ← سه جزئی با مسند

۱۶- مور ، چه می داند که بر دیواره اهرام می گذرد / یا بر خشتنی خام / تو ، آن بلندترین هرمی ، که فرعون تخیل می تواند ساخت / چگونه این چنین که بلند بر زبر ماسوا ایستاده ای / در کنار تنور پیرزنی جای می گیری ...

(۱) می داند ← سه جزئی با مفعول	} بررسی فعل های عبارت :
(۲) می گذرد ← دو جزئی ( طبق سنوات کنکور )	
(۳) هستی ← سه جزئی با مسند	
(۴) می تواند ساخت ← سه جزئی با مفعول	
(۵) ایستاده ای ← دو جزئی	
(۶) جای می گیری ← سه جزئی با متمم	

۱۷- خیر که این خبر را شنید ، شادمان شد و از سفر چشم پوشید. فردای آن روز چوپان دختر خود را به خیر داد. خیر پس از رنج بسیار به خوشبختی و کامیابی رسید.

(۱) شنید ← چهار جزئی با مفعول و متمم ( در موارد نادری ، متمم اجباری توسط طراح حذف می شود )	} بررسی فعل های عبارت :
(۲) شد ← سه جزئی با مسند	
(۳) چشم پوشید ← سه جزئی با متمم	
(۴) رسید ← سه جزئی با متمم	
(۵) داد ← چهار جزئی با مفعول و متمم	

۱۸- همان طور که تاریخ می گوید : ایرانیان دوره ساسانی نیاکان خود را جهاندارانی می دیدند که بر تخت قدرت و سروری جهان نشسته بودند و با تمام وجود به این نیاکان قدرتمند می بالیدند.

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) می گوید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۲) می دیدند ← چهار جزئی با مفعول و مسند
  - (۳) نشسته بودند ← دو جزئی
  - (۴) می بالیدند ← سه جزئی با متمم

۱۹- دمدمه های اردیبهشت ، اصفهان ، چون شاهزاده ی افسون شده افسانه است که طلسمش را شکسته اند و آرام آرام از خواب بیدار می شود. شکوفه های به و بادام رویاهای پر پر شده اوی ند و بید مجنون ، معشوقه ای است که زلف های خود را بر او افشانده است.

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) است ← سه جزئی با مسند
  - (۲) شکسته اند ← سه جزئی با مفعول
  - (۳) می شود ← سه جزئی با مسند
  - (۴) هستند ← سه جزئی با مسند
  - (۵) است ← سه جزئی با مسند
  - (۶) افشانده است ← سه جزئی با مفعول

۲۰- ترجمه این آثار گنجینه واژگان زبان فارسی را غنی ساخت ، نثر را پویاتر کرد. به ساده نویسی رونق بخشید و شعر را از حالت یکنواختی گذشته رهانید ، به کار نویسندگی و شاعری جهت بخشید و روش های جدید تحقیق را به پژوهندگان آموخت.

- بررسی فعل های عبارت :
- (۱) ساخت ← چهار جزئی با مفعول و مسند
  - (۲) کرد ← چهار جزئی با مفعول و مسند
  - (۳) بخشید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۴) رهانید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۵) بخشید ← چهار جزئی با مفعول و متمم
  - (۶) آموخت ← چهار جزئی با مفعول و متمم



## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

## نقش‌های تبعی

پیرو و تابع گروه اسمی قبل از خود هستند و خودشان به تنهایی نقشی ندارند.

## ۱- معطوف:

کلمه یا گروهی که پس از «و» عطف می‌آیند.

مثال: علی و حسن به مدرسه رفتند  
 نهاد معطوف به نهاد  
علی و حسن را دیدم  
 مفعول معطوف به مفعول

به دریا و ساحل رفتم

متمم معطوف به متمم

نکته مهم: با واو ربط اشتباه گرفته نشود:

واو ربط بین دو فعل می‌آید و واو عطف بین دو اسم

علی و حسن رفتند (عطف)

علی رفت و حسن آمد (ربط)

## ۲- بدل:

(۱) کلمه یا گروهی که در توضیح کلمه یا گروه قبل از خود می‌آید.

(۲) بدل قابل حذف است ← علی، پدر حسن آمد ← علی آمد

(۳) بدل بدون نقش نمای اضافه (-) بباید ← همسایه علی آقا آمد ← همسایه، علی آقا، آمد

بدل

مضاف الیه

(۴) هر دو یک چیز مشخص باشند، ← سهراب، پسر رستم، بسیار تنومند بود

(۵) بین دو نشانه ی ویرگول (،) می‌آید ← محمد، پدر علی، آمد

(۶) نباید نقش دیگری داشته باشد، محمد، پدر علی، را دیدم

بدل

محمد، پدر علی است

مسند

محمد را که پدر علی است دیدم

جمله معترضه

(۷) ما خود ز فلک برتریم. خود، بدل ما است.

## ۳- تکرار:

کلمه‌ای که هم در لفظ و هم در نقش تکرار شود ← برای تاکید  
مثال: بناوخت ز خشم برفلک مشت // آن مشت تویی تو ، ای دماوند

## مثال : نقش های تبعی را بیابید.

- ۱- از این پس مولانا ، آرام نمی گرفت و به نظم مثنوی مشغول بود.
- ۲- از نظر اخلاق و سیرت ، مولانا ستوده ی اهل حقیقت و سرآمد هم روزگاران خود بود.
- ۳- سلطان ولد فرزند مولانا هر دم بی تابانه به بایلین پدر می آمد.
- ۴- تنها کتاب بها ولد معارف بها ولد در قالب های متعارف عصر خود نمی گنجد.
- ۵- جلال الدین پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام به قونیه باز آمد.
- ۶- عاشقی می گفت و خوش می گریست / جان بیاساید که جانان قاتل است.
- ۷- زمین باغ و بستان را به عشق باد نوروزی / بیاید ساخت با جوری که از باد خزان آید.
- ۸- در من این عیب قدیم است و به در می نرود / که مرا بی می و معشوق به سر می نرود.
- ۹- پدر جلال الدین محمد بن حسین خطیبی از دانشمندان روزگار خود بود.
- ۱۰- محمد ملقب به جلال الدین مشهور به مولانا یا مولوی ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری شمسی به دنیا آمد
- ۱۱- در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود.
- ۱۲- دل نوازان همه در جوش و خروش آمده اند / در دل ما به جز از ماتم تنهایی نیست.
- ۱۳- دل اگر بار کشد بار نگاری باری / سر اگر کشته شود بر سر کاری باری
- ۱۴- بدین روش که تو طاووس می کنی رفتار / نه برج من که همه عالم آشیان داری
- ۱۵- بدین صفت که تویی دل چه جای خدمت توست / که با چنین صنمی دست در میان داری
- ۱۶- لاف زنم لاف که تو راست کنی لاف مرا / ناز کنم ناز که من در نظرت معتبرم
- ۱۷- شاباش زهی نوری بر کوری هر کوری / کاو روی نپوشاند زان پس که برآرد سر
- ۱۸- آسمان خود کنون ز من خیره است / که چرا این زیون نمی خسبد
- ۱۹- تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار / که توسنی چو فلک رام تازیانه توست

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

## فعل معلوم و مجهول:

فعل معلوم به فاعل و فعل مجهول به مفعول نسبت داده می‌شود.

طریقه مجهول کردن جمله معلوم :

۱- حذف نهاد ۲- جایگزینی مفعول به جای نهاد ۳- ساخت فعل جدید ( صفت مفعولی + مشتقات شد ) ۴- تطابق فعل جدید از نظر تعداد با نهاد جدید

من علی را خواهم فرستاد.

نهاد مفعول فعل

← علی فرستاده خواهد شد.

## نکات فوق العاده مهم :

در متون قدیمی به جای مصدر مجهول شدن، از مصدر آمدن هم ساخته می‌شد.

← نامه نبشته آمد (شد)

فعل مجهول در زبان فارسی ، حتما باید با صفت مفعولی ساخته شود!

## مثال :

رنج و بلاها در این راه کشیده آمده است.

چون در کتب اصول مطالعه کرده آید غرض به حصول انجامد.

کافر اینجا خورده شد نان و نمک

خوش تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران

صدای گفت و شنودی از پشت خانه شنیده شد

## مثال : در ابیات و عبارات زیر فعل مجهول را بیابید.

۱- تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر در بابی تا داده آید

۲- سجده شکر کرد خدای را عز و جل بر سلامت امیر و نامه نبشته آمد.

۳- چون خواب نیکو دیده آید ، بی شک دل بگشاید.

۴- چندان که ضربت بویحیی پذیرفته آید ، هر آینه بدو باید بیوست.

۵- و میان من و تو وحشتی تازه گشت که روزگار ، آن را کهن نگرداند.

۶- و بدگمانی و شبهت را در حوالی آن مجال داده نیاید.

۷- اگر کشته گردد کسی زین سپاه / بهشت بلندش بود جایگاه

۸- ما را ز درد عشق تو با کس حدیث نیست / هم پیش یار گفته شود ماجرای یار

۹- آفتابی کز وی این عالم فروخت / اندکی گر پیش آید جمله سوخت

۱۰- کافر اینجا خورده شد نان و نمک / گر بد اندیشی شوی رد فلک

۱۱- خوش تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران

۱۲- چون حقیقت حال شناخته گشت ، کشتن او بس تعذری ندارد.

۱۳- رنج ها و بلاها در این راه کشیده آمده است.

۱۴- در هر نفسی تلافی می نمود و تکلفی می افزود تا طرفی از این سخن شنیده آمد.

۱۵- در این مسئله بحث ها کرده اند، چون در کتب اصول مطالعه کرده آید غرض به حصول انجامد.

## گروه اسمی

### وابسته‌های پیشین + (هسته) + وابسته‌های پسین

#### وابسته های پیشین :

- ۱) صفت اشاره : همین، همان، آن ، این ، چنین ، چنان ← این کتاب
- ۲) صفت پرسشی : کدام، چه، چند ، چندمین ← کدام کتاب ؟
- ۳) صفت تعجبی: چه ، عجب ← چه کتابی !
- ۴) صفت شمارشی اصلی: تمام اعداد قبل از اسم ← پنج کتاب
- ۵) صفت عالی: صفت بیانی + ترین ← مفیدترین کتاب
- ۶) صفت مبهم: فلان، هر ، همه ، خیلی ، مقداری ، پاره ای ، دیگر و ... ← فلان کتاب
- ۷) صفت شمارشی ترتیبی (۱): عدد اصلی + پسوند مین ← سومین کتاب
- ۸) شاخص : عناوین و القاب بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی بی فاصله پیش از هسته ( گاهی پس از هسته ) می آیند ← آقا ، خانم ، استاد ، سید ، برادر ، خواهر ، حاج ، حاج آقا ، عمو ، دایی ، سرهنگ ، دکتر ، کدخدا ، خان ، مهندس و ...

← آیت الله دکتر سید محمد بهشتی

استاد دکتر یوسفی

محمدعلی میرزا

رضا خان

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

نکته ( اگر شاخص کسره بگیرد، تبدیل به هسته می‌شود:

مثال: استاد دانشگاه ما، دکتر جاوید بود

هسته شاخص

## وابسته های پسین :

(۱) صفت شمارشی ترتیبی (۲) : اعداد ترتیبی پس از هسته ← کتاب دوم

(۲) مضاف الیه : اسم + اسم ← کتاب علی

(۳) صفت بیانی : اغلب صفت های پسین ← کتاب خوب

انواع صفت های بیانی		
مطلق	سفید ، بلند ، زشت ، خوشدل و ...	
مفعولی	بن ماضی + ه	گرفته ، شنیده ، خورده ، شکفته ، خمیده ، سنجیده و ...
لیاقت	مصدر + ی	خوردنی ، شنیدنی ، دیدنی ، نوشیدنی و ...
فاعلی	بن مضارع + نده	خواننده ، گیرنده ، شنونده ، بیننده ، دونده و ...
	بن مضارع + ا	دانا ، گویا ، شنوا ، روا و ...
	بن مضارع + ان	گریان ، خندان ، روان ، تابان و ...
	بن مضارع / ماضی + گار	آفریدگار ، آموزگار ، پرهیزگار و ...
	بن ماضی + ار	خریدار ، خواستار و ...
نسبی	اسم + ی	آسمانی ، زمینی ، آتشی ، مشهدی ، ایرانی و ...
	اسم + ین	سفالین ، گندمین ، بلورین ، آهنین ، زرین و ...
	اسم + ینه	زرینه ، سیمینه ، نقدینه و ...
	اسم + انه	کودکانه ، دزدانه ، شاهانه و ...
	اسم + انی	روحانی ، نفسانی ، جسمانی ، نورانی و ...

نکته ( هسته گروه اسمی اولین واژه‌ای است که در گروه اسمی کسره دارد.

مثال: همین دو کتاب بزرگ کتابخانه

صفت اشاره صفت هسته صفت مضاف الیه  
شمارشی بیانی

نکته ( اگر هیچ کلمه‌ای در گروه اسمی کسره نگیرد، آخرین کلمه، هسته است.

مثال: کدام دو کتاب ؟

هسته

نکته ( اگر صفت مبهم «همه» کسره بگیرد یا در تلفظ به نحوی، احساس نماییم، صفت مبهم و وابسته پیشین است.

مثال: همه کتاب ها

صفت مبهم هسته

همه را دیدم

ضمیر مبهم

راه تشخیص ترکیب وصفی از اضافی :

۱- حذف نقش نمای اضافه و گذاشتن فعل است در انتها

اگر معنی داد، ترکیب وصفی و اگر معنی نداد، ترکیب اضافی است  
مثال: کتاب علی ← کتاب، علی است ← معنی نمی دهد ← ترکیب اضافی  
کتاب زیبا ← کتاب، زیبا است ← معنی می دهد ← ترکیب وصفی

۲- بعد از موصوف "ی" نکره می آید ولی بعد از مضاف نه

مثال: کتاب علی ← کتابی علی ← معنی نمی دهد ← ترکیب اضافی  
کتاب زیبا ← کتابی زیبا ← معنی می دهد ← ترکیب وصفی

۳- به صفت می توان "تر" افزود ولی به مضاف الیه نه

مثال: کتاب علی ← کتاب علی تر ← معنی نمی دهد ← ترکیب اضافی  
کتاب زیبا ← کتابی زیباتر ← معنی می دهد ← ترکیب وصفی

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

مثال : در عبارات های زیر ، وابسته های پیشین و پسین را مشخص نمایید.

۱- زال ، پدر رستم ، چون کار را سخت دید ، با سه مجمر و سه تن از دانایان ، بر پشته ای بلند بر آمد و پری را که سیمرغ به یادگار به او داده بود ، بر آتش نهاد . چون پاسی از شب بگذشت ، سیمرغ بر آسمان پدیدار شد

وابسته های پیشین : سه / سه

وابسته های پسین : رستم / بلند

۲- این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد آن خبری که بر دیوار خانه ی کدخدا اعلان کرده بودند ، همین بوده که بعد از این به کودکان ده آموختن زبان ملی ممنوع است.

وابسته های پیشین : این / آن

وابسته های پسین : خانه / کدخدا / ده / زبان / ملی

۳- در ادب فارسی ، شاعران و نویسندگان ، همواره دل پذیرترین ، زیباترین و شکوهمندترین شیوه ی تصویر نگاری را در سروده های زیبای خویش به کار گرفته اند.

وابسته های پیشین : دل پذیرترین / زیباترین / شکوهمندترین

وابسته های پسین : فارسی / تصویرنگاری / زیبا / خویش

۴- گسترده ترین و دامنه دارترین نوع شعر در ادب فارسی ، شعر تعلیمی است . شعر تعلیمی ، شعری است که قصد سراینده ی آن تعلیم و آموزش است. ماده ی اصلی شعر تعلیمی علم و اخلاق و هنر است . یعنی حقیقت ، نیکی و زیبایی.

وابسته های پیشین : گسترده ترین / دامنه دارترین

وابسته های پسین : شعر / فارسی / تعلیمی / تعلیمی / سراینده / آن / اصلی / شعر / تعلیمی

۵- برای شرح پاره ای آثار به ویژه سروده ها نباید تنها در جست و جوی یک مفهوم بود . هنرهای کلامی به منشوری می ماند با جلوه های گوناگون . پس شایسته است هنگام توضیح چنین آثاری ، فضایی در کلاس فراهم شود که دانش آموز بتواند به ساحت های مختلف یک شعر راه یابد و ذوق خود را از معانی متنوع آن سرشار سازد.

وابسته های پیشین : پاره / یک / چنین / یک

وابسته های پسین : آثار / مفهوم / کلامی / گوناگون / توضیح / آثار / مختلف / شعر / خود / متنوع / آن

**مثال : در عبارت های زیر ، ترکیب های وصفی و اضافی را مشخص نمایید.**

۶- در این دوره ، داستان نویسی به شیوه ی تازه و نمایش نامه نویسی به تقلید از نوشتار اروپاییان پدید می آید و شاخه ای تازه بر درخت کهن سال ادبیات می روید و بعدها می بالد و به بار می نشیند  
**ترکیب های وصفی :** این دوره / شیوه ی تازه / شاخه ای تازه / درخت کهن سال  
**ترکیب های اضافی :** نوشتار اروپاییان / درخت ... ادبیات

۷- علاقه مندی همگان به هر غزل حافظ ، بیانگر این مدعاست که حافظ ، شاعر محبوب دوران ، در دل مردم جای گرفته است و هیچ کس همچون او نیست  
**ترکیب های وصفی :** هر غزل / این مدعا / شاعر محبوب / هیچ کس  
**ترکیب های اضافی :** علاقه مندی همگان / غزل حافظ / بیانگر ... مدعا / شاعر ... دوران / دل مردم

۸- برای روشن کردن اصول اخلاقی و انسانی که در این روزگار باید راهنمای کوشش تربیتی ما باشد ، لزومی ندارد به کمک خارجیان و بیگانگان متوسل شویم . اگر ایرانی خدمتی بزرگ به جهان کرده باشد ، بیش از همه چیز در روشن کردن این اصول متعالی و ماندگار بشر است.  
**ترکیب های وصفی :** اصول اخلاقی / اصول انسانی / این روزگار / کوشش تربیتی / خدمتی بزرگ / همه چیز / این اصول / اصول متعالی / اصول ماندگار  
**ترکیب های اضافی :** روشن کردن اصول / راهنمای کوشش / کوشش ... ما / کمک خارجیان / کمک بیگانگان / روشن کردن ... اصول / اصول ... بشر

۹- اصلی ترین موضوع در حوزه ی ادبیات پایداری ، دعوت به مبارزه ، ترسیم چهره ی ظالم ، ستایش آزادی و آزادگی ، نمودن افق های روشن پیروزی ، انعکاس مظلومیت مردم و بزرگداشت شهدای راه آزادی است.  
**ترکیب های وصفی :** اصلی ترین موضوع / افق های روشن / چهره ی ظالم  
**ترکیب های اضافی :** حوزه ی ادبیات / ادبیات پایداری / ترسیم چهره / ستایش آزادی / ستایش آزادگی / نمودن افق ها / افق های ... پیروزی / انعکاس مظلومیت / مظلومیت مردم / بزرگداشت شهدا / شهدای راه / راه آزادی

۱۰- انسان این قرون ، کوشید تا در درستی برخی مسائل و مناسبات اجتماعی شک کند ، و ذهن خود را از اندیشه های کلیسا آزاد سازد. بعدها اومانیست ها ، این قرن های سازنده و سرنوشت ساز را عصر رنسانس و شکوفایی نامیدند.  
**ترکیب های وصفی :** این قرون / برخی مسائل / برخی مناسبات / مسائل اجتماعی / مناسبات اجتماعی / این قرن ها / قرن های سازنده / قرن های سرنوشت ساز  
**ترکیب های اضافی :** انسان ... قرون / درستی ... مسائل / درستی ... مناسبات / ذهن خود / اندیشه های کلیسا / عصر رنسانس / عصر شکوفایی



## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۱۱- شعر و نثر عراقی هر دو گرم و دل پذیر و کلامش ساده و استوار و پر تاثیر است. مثنوی ها و قصاید او بیشتر رنگ حکمت و تحقیق دارند. اما با خواندن غزلش ، اغلب شور و نشاط عارفانه و سبکی روح به آدمی دست می دهد.

**ترکیب های وصفی :** هر دو / شور ... عارفانه / نشاط عارفانه

**ترکیب های اضافی :** شعر عراقی / نثر عراقی / کلامش / مثنوی او / قصاید او / رنگ حکمت / رنگ تحقیق / خواندن غزل / غزلش / سبکی روح

۱۲- در مطالعه ی شعر نیما ، دید تازه ی او به جهان جلوه گر است . نگاه او به همه ی موجودات و دیگر پدیده ها یادآور نگاهی است که شاعران غرب به این پدیده ها دارند. دید اجتماعی نیما که در سروده های نمادین و انتقادی او تجلی می یابد ، در ادب نوین فارسی جایگاه ویژه دارد.

**ترکیب های وصفی :** دید تازه / همه ی موجودات / دیگر پدیده ها / این پدیده ها / دید اجتماعی / سروده های نمادین / سروده های انتقادی / ادب نوین / ادب ... فارسی / جایگاه ویژه

**ترکیب های اضافی :** مطالعه ی شعر / شعر نیما / دید ... او / نگاه او / یادآور نگاه / شاعران غرب / دید ... نیما / سروده های ... او

۱۳- نوروز یک جشن ملی است که هر سال برپا می شود. نوروز که قرن های دراز است بر جشن های جهان فخر می فرود ، یک قرارداد مصنوعی اجتماعی یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست.

**ترکیب های وصفی :** یک جشن / جشن ملی / هر سال / قرن های دراز / یک قرارداد / قرارداد مصنوعی / قرارداد اجتماعی / یک جشن / جشن تحمیلی / جشن سیاسی

**ترکیب های اضافی :** جشن های جهان

۱۴- بخش چشم گیری از ادب پربرار فارسی به ادب عرفانی اختصاص دارد. ادب عرفانی سرشار از معانی لطیف و شورانگیز و تعبیراتی است که بدون شناخت و فهم آن ها نمی توان با اندیشه و راه عرفا آشنا شد.

**ترکیب های وصفی :** بخش چشم گیر / ادب پربرار / ادب فارسی / ادب عرفانی / ادب عرفانی / معانی لطیف / معانی شورانگیز

**ترکیب های اضافی :** شناخت آن / فهم آن / اندیشه عرفا / راه عرفا

۱۵- نتایج تحقیقات پژوهشگران در حوزه ی فرهنگ نشان می دهد پیوند مردم با آثار و عقاید پیشینیان زمینه ی مناسبی را برای مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانگان فراهم می کند.

**ترکیب های وصفی :** زمینه ی مناسب / تهاجم فرهنگی

**ترکیب های اضافی :** نتایج تحقیقات / تحقیقات پژوهشگران / حوزه ی فرهنگ / پیوند مردم / آثار پیشینیان / عقاید پیشینیان / تهاجم ... بیگانگان

۱۶- نظر رستم دو اشکال اضافی دارد: یکی آن که مرگش به خود او خاتمه نمی یابد، همه نزدیکانش را در بر می گیرد و ویرانی کشورش را هم به دنبال می آورد. دوم آن که مرگ او مساوی میدان خالی کردن کسانی خواهد بود که او را تجسم آرمان های خود می دانند.

**ترکیب های وصفی:** دو اشکال / اشکال اضافی / همه نزدیکان

**ترکیب های اضافی:** نظر رستم / مرگش / خود او / نزدیکانش / ویرانی کشور / کشورش / مرگ او / مساوی میدان خالی کردن / میدان خالی کردن کسانی / تجسم آرمان / آرمان خود

۱۷- کلمات آسمانی قرآن با صدای گرم و دل نشین خواننده در فضا طنین انداز می شد و به جهان و ذراتش عظمت می بخشید. این ندا گوش جان را نوازش می داد و نگاه ها آرام و پر امید به هم گره می خورد و گل های شادی و امید در باغ خاطر کاروانیان می شکفت

**ترکیب های وصفی:** کلمات آسمانی / صدای گرم / صدای دل نشین / این ندا

**ترکیب های اضافی:** کلمات قرآن / صدای خواننده / ذراتش / گوش جان / گل های شادی / گل های امید / باغ خاطر / خاطر کاروانیان

۱۸- نخستین شعر فارسی پس از استیلای عرب در زمان یعقوب لیث سروده شده است. چون یعقوب بر خراسان غلبه کرد و مخالفان خود را برانداخت، شاعران سیستان او را به تازی اشعاری گفتند و در بارگاه وی خواندند. یعقوب چیزی از اشعار ایشان درنیافت. دبیر رسایل او که مردی ادیب بود، شعر پارسی گفتن گرفت و پیش از او کسی شعر پارسی نگفته بود.

**ترکیب های وصفی:** نخستین شعر / شعر پارسی / مردی ادیب / شعر پارسی / شعر پارسی

**ترکیب های اضافی:** استیلای عرب / زمان یعقوب / یعقوب لیث / مخالفان خود / شاعران سیستان / بارگاه وی / اشعار ایشان / دبیر رسایل / رسایل او

۱۹- مطالعه ی فرهنگ و هنر هر ملت و شناخت عناصر آن، ما را با تاریخ و افکار و عواطف آن ملت و پیوستگی آن فرهنگ با فرهنگ دیگر جوامع و ملل آشنا می سازد.

**ترکیب های وصفی:** هر ملت / آن ملت / آن فرهنگ / دیگر جوامع

**ترکیب های اضافی:** مطالعه ی فرهنگ / مطالعه ی هنر / فرهنگ ملت / هنر ملت / شناخت عناصر / عناصر آن / تاریخ ملت / افکار ملت / عواطف ملت / پیوستگی ... فرهنگ / فرهنگ ... جوامع / فرهنگ ... ملل

۲۰- منظومه های حماسی طبیعی عبارت است از نتایج افکار و قرایح و علایق و عواطف یک ملت که در طی قرن ها تنها برای بیان وجوه عظمت آن قوم به وجود آمده است

**ترکیب های وصفی:** منظومه های حماسی / منظومه های طبیعی / یک ملت / آن قوم

**ترکیب های اضافی:** نتایج افکار / نتایج قرایح / نتیج علایق / نتایج عواطف / افکار ... ملت / قرایح ... ملت / علایق ... ملت / عواطف ... ملت / طی قرن / بیان وجوه / وجوه عظمت / عظمت ... قوم

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

### نکته ( صفتهای مبهم:

همراه اسم می آیند و چگونگی و مقدار آن را به طور نامعین می رسانند.

← هر، همه، هیچ، پاره‌ای، چند، چندین و...

صفات مبهم هم می توانند قبل از موصوف خود بیایند و هم بعد از آن

← دیگر کلاس، کلاس دیگر

مثال : در ابیات و عبارات زیر ، صفت مبهم یا ضمیر مبهم را بیابید.

۱- گفت : بومان در فلان کوه اند و روزها در غاری جمله می شوند.

۲- هر روز چند ماهی بپردی و بر بالایی که در آن حوالی بود بخوردی.

۳- دو شریک بودند. یکی دانا و دیگری نادان و به بازرگانی می رفتند. در راه بدره ای زر یافتند.

۴- چون این سخن به آخر رسید ، همه حاضران خاموش گشتند و هیچ کس چیزی نگفت.

۵- ما زنده به ذکر دوست باشیم ، دیگر حیوان به نفخه صور

۶- گر تو گویی خلاف عقل است این / عاقلان دیگرند و ما دگریم.

۷- روزی چند در رنج عبادت و بند شریعت صبر باید کرد ، سپس روی به دگر اغماض آورده شود

### وابسته های وابسته

#### ۱- مضاف الیه مضاف الیه : اسم + اسم + اسم

شگفتی عالم ( هسته + وابسته )

شگفتی عالم معنا ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

مثال : مولف تفسیر کمبریج / تاریخ تالیف کتاب / تفسیر سوره ی مریم / توصیف خمريات او / فرهنگ ایران باستان

#### ۲- صفت مضاف الیه : اسم + اسم + صفت / اسم + صفت + اسم

کلاس مدرسه ( هسته + وابسته )

کلاس مدرسه نمونه ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

کلاس این مدرسه ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

**نکته فوق العاده مهم :**

در گروه اسمی ( اسم + صفت + اسم ) ، صفتِ مضاف الیه باید یکی از صفت های پیشین گروه اسمی ( صفت های اشاره ، پرسشی ، مبهم ، عالی و شمارشی باشد )

مثال : صدای این پرنده / نمره کدام درس ؟ / کتاب بهترین دوست / دانش آموز هر مدرسه / شمارش دو کتاب

ترکیب هایی مانند خانواده، بزرگ وی ، صفت مضاف الیه حساب نمی شوند.

**۳- ممیز : عدد + واحد شمارش + هسته**

پنج سیب ( وابسته + هسته )

پنج کیلو گرم سیب ( وابسته + وابسته ی وابسته + هسته )

تعدادی از ممیز ها:

تن ، کیلوگرم ، فرسخ ، کیلومتر ، دست ، توپ ، تخته ، دستگاه ، تا ، جفت و ...

مثال : یک مشت خاک / سی هزار مثقال طلا / ده من طعام / سیصد تومان پول / صد متر ارتفاع

**۴- صفتِ صفت**

لباس سفید ( هسته + وابسته )

لباس سفید شیری ( هسته + وابسته + وابسته ی وابسته )

مثال : رنگ آبی روشن

**۵- قید صفت**

اتاق بزرگ ( هسته + وابسته )

اتاق تقریباً بزرگ ( هسته + وابسته ی وابسته + وابسته )

مثال : رفتار خیلی گرم

**نکته فوق العاده مهم :**

بهترین راه شناخت وابسته های وابسته ، حذف هسته گروه است ، اگر هسته حذف شد و یک گروه جدید

ساخته شد ، وابسته ی وابسته داریم اما اگر گروه جدیدی ساخته نشد وابسته ی وابسته نداریم.

مثال :

شگفتی این کتاب زیبا ، شگفتی را حذف می کنیم و گروه جدید این کتاب زیبا ساخته می شود ، پس وابسته ی وابسته

داریم.

شگفتی زیبای کتاب ، شگفتی را حذف می کنیم ، گروه جدید زیبای کتاب معنای مستقلی ندارد ، پس وابسته ی وابسته

نداریم

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

مثال : در عبارات های زیر ، وابسته های وابسته را بیابید و نوع آن را مشخص نمایید.

۱- فزونی نیروی رستم

رستم : مضاف الیه مضاف الیه

۲- ساختن آینده ای بهتر

بهتر : صفت مضاف الیه

۳- صحبت خیلی عامیانه

خیلی : قید صفت

۴- نوارش های نسبتا ملایم

نسبتا : قید صفت

۵- آینه ی پاک دل عارفان

عارفان : مضاف الیه مضاف الیه

۶- نگاه های خسته ی این کودکان

این : صفت مضاف الیه

۷- ساختن دنیایی بهتر

بهتر : صفت مضاف الیه

۸- صدای این گنجشک ها

این : صفت مضاف الیه

۹- فریاد این مردم

این : صفت مضاف الیه

۱۰- سه فرسخ راه

فرسخ : ممیز

۱۱- صدای بلندگوش

ش : مضاف الیه مضاف الیه

۱۲- کتیبه ی تاریخ جهان

جهان : مضاف الیه مضاف الیه

۱۳- لبخند هیچ کودکی

هیچ : صفت مضاف الیه

۱۴- دیوارهای بسیار بلند

بسیار : قید صفت

۱۵- دست های هر کودکی

هر : صفت مضاف الیه

۱۶- آتش این عشق

این : صفت مضاف الیه

۱۷- سطرهای کتیبه های جهان

جهان : مضاف الیه مضاف الیه

۱۸- اشتیاق دیدار معشوق

معشوق : مضاف الیه مضاف الیه

۱۹- وجود عاشق دل شکسته

دل شکسته : صفت مضاف الیه

۲۰- فرهنگ کدام ملت ؟

کدام : صفت مضاف الیه

۲۱- تصویری بسیار مناسب

بسیار : قید صفت

۲۲- تاریخ تفکر بشر

بشر : مضاف الیه مضاف الیه

۲۳- رشته ادبیات فارسی

فارسی : صفت مضاف الیه

۲۴- آموزش سه زبان

سه : صفت مضاف الیه

۲۵- طرح همه ی مسائل

همه : صفت مضاف الیه

۲۶- دو سیر زعفران

سیر : ممیز

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۲۷- لباس خواهر بزرگ تر

بزرگ تر : صفت مضاف الیه

۲۸- یک فروند هواپیما

فروند : ممیز

۲۹- کتاب جغرافیای منطقه

منطقه : مضاف الیه مضاف الیه

۳۰- رنگ قرمز تند

تند : صفت صفت

۳۱- شاعران زبان فارسی

فارسی : صفت مضاف الیه

۳۲- مبانی فرهنگ خود

خود : مضاف الیه مضاف الیه

۳۳- اواخر دو قرن

دو : صفت مضاف الیه

۳۴- کمک اندیشه ی توانا

توانا : صفت مضاف الیه

۳۵- سنبل گیسوی سیاه

سیاه : صفت مضاف الیه

۳۶- سنبل گیسویت

ت : مضاف الیه مضاف الیه

۳۷- نور رخت

ت : مضاف الیه مضاف الیه

۳۸- اوج آسمان آبی

آبی : صفت مضاف الیه

۳۹- دیدن آخرین ماهتاب

آخرین : صفت مضاف الیه

۴۰- پرواز دو کبوتر

دو : صفت مضاف الیه

## ساختمان واژه

واژه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: ساده و غیرساده

واژه‌های ساده، تنها یک جز دارند ← آب، کوه، مداد و...واژه‌های غیرساده بیش از یک جز دارند و به سه دسته تقسیم می‌شوند:

(۱) وندی (۲) مرکب (۳) وندی-مرکب

۱- وندی: از یک تکواژ آزاد (با معنی) و یک یا چند وند (بی معنی) تشکیل می‌شود.

بعضی از ساخت‌های مهم واژه‌های وندی:

صفت+ی ← سیاهی، خوبی، سفیدی

اسم+ی ← بقالی، ابری، کوهی

بن ماضی+ار ← رفتار، کردار، گفتار

بن مضارع+ه ← لرزه، خنده

اسم+ه ← دهانه، زبانه

صفت+ه ← سفیده، هفته

صفت+ا ← گرما، پهنا

اسم+ آگین ← عطر آگین

بن ماضی+ه ← گرفته، شنیده، گفته

اسم+و ← اخمو

اسم+ور ← رنجور

اسم+ناک ← خطرناک

اسم+مند ← قدرتمند

اسم+گین ← غمگین

مثال:

گوارا ← گوار+ا ← یک تکواژ آزاد + وند ← وندی

سده ← سد+ه ← یک تکواژ آزاد + وند ← وندی

پفک ← پف+ک ← یک تکواژ آزاد + وند ← وندی

برومند ← بر+ومند ← یک تکواژ آزاد + وند ← وندی

بستنی ← بست+ن+ی ← یک تکواژ آزاد + ۲ وند ← وندی



## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۲- مرکب: حداقل از دو تکواژ آزاد (با معنی) تشکیل شده‌اند.

بعضی از ساخت‌های مهم واژه‌های مرکب:

اسم + اسم = اسم ← لاک پشت

اسم + بن مضارع = صفت ← دروغ‌گو

مثال:

سرسرا ← سر + سرا ← ۱ تکواژ آزاد + ۱ تکواژ آزاد ← مرکب

قلمرو ← قلم + رو ← ۱ تکواژ آزاد + ۱ تکواژ آزاد ← مرکب

نامه‌رسان ← نامه + رسان ← ۱ تکواژ آزاد + ۱ تکواژ آزاد ← مرکب

دستبند ← دست + بند ← ۱ تکواژ آزاد + ۱ تکواژ آزاد ← مرکب

هنرپیشه ← هنر + پیشه ← ۱ تکواژ آزاد + ۱ تکواژ آزاد ← مرکب

بالابند ← بالا + بلند ← ۱ تکواژ آزاد + ۱ تکواژ آزاد ← مرکب

۳- وندی مرکب: حداقل از دو تکواژ آزاد (با معنی) و یک وند (بی معنی) تشکیل شده‌اند.

بعضی از ساخت‌های مهم واژه‌های وندی - مرکب :

اسم + بن مضارع + ان ← آینه‌بندان

بن + و + بن ← جنب و جوش - گفت و گو

صفت + اسم + وند ← یک شبه

مثال:

تخت‌خواب ← تخت + خواب ← اسم + وند + اسم ← وندی مرکب

کشت و کشتار ← کشت + و + کشتار ← اسم + وند + اسم ← وندی مرکب

بررسی ← بر + رس + ی ← اسم + بن + وند ← وندی مرکب

سراسر ← سر + ا + سر ← اسم + وند + اسم ← وندی مرکب

برابر ← بر + ا + بر ← اسم + وند + اسم ← وندی مرکب

نکته مهم) تکواژهای تصریفی، تأثیری در ساختمان واژه ندارند.

(۱) علائم جمع سالم: ها / ان / ون / این / ات

مثال: درختان، درخت واژه ای ساده است. (ان تصریفی است)

(۲) "ی" نکره

مثال: کلاسی، کلاس واژه ای ساده است. (ی نکره تصریفی است)

(۳) تر / ترین

مثال: بدتر / بدترین، بد واژه ای ساده است. (تر و ترین تصریفی هستند)

## انواع حذف

### ۱- حذف به قرینه ی لفظی:

ویژگی ها: ۱- مانع تکرار است. ۲- قسمتی از جمله می آید و دفعات بعدی حذف می شود. ۳- از سبک و سیاق جمله به راحتی قابل تشخیص است. ۴- در جای دیگری از جمله وجود دارد.

مثال:

۱- هم علی به مدرسه رفت هم دوستش (به مدرسه رفت)

۲- هم من رفتم هم علی (رفت)

۳- نومییدی را در امید بسته دان و امید را در نومییدی (بسته دان)

۴- هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای (گشت)

۵- نخواهد که ببند خردمند ریش / نه بر عضو مردم (ببند) نه بر عضو خویش (ببند)

۶- همه شهر بودی پر آوای نوش / سرای سپهد بهشتی به جوش (بودی)

۷- هر که در سایه ی عنایت اوست / گنهش طاعت است و دشمن دوست (است)

۸- چنان که (تو) در نظری (تو) در صفت نمی آیی

۹- (من) عمرم را در دانش اندوزی صرف کردم

۱۰- (من) کوشیدم که رهایش کنم اما (من) نتوانستم (که رهایش کنم)

۱۱- هم درد است هم درمان (است)

۱۲- این همه نیش می خورد سعدی و (سعدی) پیش می رود / خون برود در این میان گر تو تویی و من منم

۱۳- هر نفسی که فرو می رود، ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات (است)

۱۴- سخن حق تلخ باشد و اثر آن در مسامع مستبدان ناخوش (باشد)

۱۵- الحق پشت و پناه سپاه من بود، در دیده دشمنان خار (بود) و بر روی دوستان خال (بود)

۱۶- تو را صبا (غماز شد) و مرا آب دیده شد غماز

۱۷- تنش درست (باد) و دلش شاد باد و خاطر خوش (باد)

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۱۸- خوش دولتی ست خرم و خوش خسروی (ست) کریم

۱۹- به دیوار نیمه کاره و به بنای چاق نگاه کرد. همه مشغول بودند، دیوار مشغول بالا رفتن (بود)، و بنا مشغول ساختن (بود)

۲۰- در ایهام یک معنی پیداتر (است) و معنی یا معنی های دیگر پنهان تر است

۲۱- ز خشکسال چه ترسی ؟ / که سد بسی بستند / نه در برابر آب (سد بستند) / که در برابر نور (سد بستند) / و در برابر آواز و در برابر شور (سد بستند)

۲۲- تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا ؟ / تا بدانجا (می برد) که فرو می ماند / چشم از دیدن (فرو می ماند) / و لب نیز ز گفتار (فرو می ماند)

۲۳- آن روزها رفتند / آن روزهایی (رفتند) کز شکاف پلک های من / آوازه هایم ، چون حبابی از هوا لبریز می جوشید.

۲۴- مادری دارم بهتر از برگ درخت / دوستانی (دارم) بهتر از آب روان / و خدایی (دارم) که در این نزدیکی است.

۲۵- و من آنان را به صدای قدم پیک بشارت دادم / و به نزدیکی روز (بشارت دادم) و به افزایش رنگ (بشارت دادم)

## ۲- حذف به قرینه ی معنوی :

ویژگی ها : ۱- نشانه ای در ظاهر سخن ندارد. ۲- از طریق معنی و مفهوم متن قابل تشخیص است. ۳- در جای دیگری از جمله نیامده است.

مثال:

۱- چندی کنم حکایت ، شرح این قدر کفایت (می کند)

۲- خاک سیه بر سر او (باد) کز دم تو تازه نشد.

۳- طره پریشانش دیدم و به دل گفتم / این همه پریشانی بر سر پریشانی (رواست)؟

۴- هر که را شیر ز پیش آید و شمشیر ز پس / چو بود کشته ی عشق عشق از پس و پیشش چه خبر (دارد) ؟

۵- گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانم به جانم سوگند (می خورم)

۶- درد ما هر چه بیشتر (باشد) بهتر (است) / دل ما هر چه ریش تر (باشد) بهتر (است)

۷- حکمش روان چو باد (است) در اطراف بر و بحر

۸- ای (کسی که) صورت تو ملک جمال و جمال ملک (است)

۹- با پایه ی جلال تو افلاک پایمال (است) / وز دست بحر جود در دهر داستان

۱۰- که یا رب بر این بنده بخشایشی (کن) / کز او دیده ام وقتی آسایشی

- ۱۱- یکی شخص از این جمله در سایه ای (بود) / به گردن بر از حله پیرایه ای (بود)
- ۱۲- فروغ رای تو مصباح راه های مخوف (است) / عنان عزم تو مفتاح ملک های حصین (است)
- ۱۳- نه آگاهی (است) از این کشتن فلک را / نه جن و انس و شیطان و ملک را
- ۱۴- پرتو نور تو نور آسمان (است) / صد جهان اندر زمان اندر مکان (است)
- ۱۵- ای (کسی که) کمال نیک مردی بر تو ختم (شده است) / نیک نامی منتشر در خافقین (شده است)
- ۱۶- چه خوب (شد) که باران بارید
- ۱۷- به جان دوست (سوگند می خورم) که دشمن بدین رضا ندهد / که در به روی ببندند آشنایی را
- ۱۸- بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس (است)
- ۱۹- با همین دیدگان اشک آلود / از همین روزن گشوده به دود / به پرستور به گل به سبزه درود (باد)
- ۲۰- تو مثل لاله پیش از طلوع دامنه ها / غریبی و پاکی / تو را ز وحشت طوفان به سینه می فشرم / عجب سعادت غمناکی (است)
- ۲۱- مرا در منزل جانان چه امن عیش (وجود دارد) چون هر دم / جرس فریاد می زند که بر بندید محمل ها
- ۲۲- همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی / چه زیان تو را (می رسد) که من هم برسم به آرزویی
- ۲۳- عشق باقی به سر (است) و موی سر از غصه سپید (است) / زیر خاکستر خود آتش پنهان دارم
- ۲۴- قافله شب چه شنیدی ز صبح / مرغ سلیمان ، چه خبر از سبا (داری) ؟
- ۲۵- به جان دوست (سوگند می خورم) که دشمن بدین رضا ندهد / که در به روی ببندند آشنایی را

نکته ( حذف نهاد به قرینه شناسه ، حذف لفظی است.

مثال : ( من ) به مدرسه رفتم.

نکته ( در موارد زیر ، نهاد جدا قابل حذف نیست!

۱- نهاد همراه با وابسته باشد.

مثال : دوست قدیمی من در دانشگاه تدریس می کند.

( کلمات قدیمی و من وابسته های نهاد دوست هستند و دوست را نمی توان حذف نمود )

۲- نهاد همراه با بدل باشد.

مثال : ما ایرانیان ملتی با تاریخ هزاران ساله هستیم.

( نهاد ما است اما چون بدل ایرانیان دارد قابل حذف نیست )

از حادثه لرزند به خود قصر نشینان / ما خانه به دوشان غم سیلاب نداریم.

( خانه به دوشان بدل است )

# جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

۳- نهاد همراه با تاکید باشد.

مثال : فقط جوانان هر جامعه می توانند آینده ساز و سرمایه ی ارزشمند مردم آن سرزمین محسوب شوند.  
( فقط برای تاکید آمده است بنابراین جوانان را نمی توان حذف نمود )

## حذف شناسه

در گذشته ، گاهی در یک جمله ، شناسه به قرینه لفظی فعل قبلی از جمله حذف می شد.

مثال:

- (۱) شیران غریبند و به اتفاق آهو را از دام رهانید. ( رهانیدند )
- (۲) چون نیمه شب بود ، بار برنهادند و برفت. ( برفتند )
- (۳) کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سر خویش گرفت. ( گرفتند )
- (۴) آب برداشتم و گرد تشنگان می گشت ( می گشتم )
- (۵) چنان که از برادران و خواهران مستثنی شدم و به مزید تربیت مخصوص گشت. ( گشتم )
- (۶) گفت که شما عهد بشکستید و مکر ساخته بود ( بودید ) و مرا بخواست ( بخواستید ) کشتن.
- (۷) ایشان بدویدند آن گرگ را گرفتند و پیش پدر آورد. ( آوردند )
- (۸) در کار گاو بسیار فکرت کردم و حرص نمود. ( نمودم )
- (۹) ایشان در گوشه ای رفتند و با یکدیگر گفت. ( گفتند )
- (۱۰) من این همه می دیدم و در پند دادن غلو می نمود ( می نمودم ) بدان التفات نکردی

## شیوه عادی - شیوه بلاغی

در شیوه عادی، نهاد در ابتدا و فعل در پایان جمله قرار می گیرد. به عبارتی تمامی ارکان جمله در جای خود قرار دارند. اما در شیوه ی بلاغی ترتیب منطقی ارکان جمله ( در بیشتر موارد نهاد و فعل ) به هم می خورد اگر یک بیت دارای شش جمله است ، یعنی باید هر جمله را بررسی نماییم که در هر کدام چه شیوه ای به کار رفته است. هر بیت با توجه به جملاتی که دارد می تواند دارای هر دو شیوه باشد.

مثال: غبار هستی ما پرده دار سیلاب است / کتاب طاقت ما شیر مست مهتاب است  
نهاد فعل نهاد فعل

در شیوه بلاغی ترتیب ارکان جمله به هم ریخته است.

## مثال:

- (۱) زمانه به دست تو دادم کلید ← زمانه ، کلید من را به دست تو داد  
م-البیه مفعول
- (۲) گذشت عمرگرمی ، به پای میز و کتاب ← عمرگرمی ، به پای میز و کتاب گذشت  
فعل نهاد متمم معطوف به متمم
- (۳) چه شبی است ، امشب خدایا! ← خدایا امشب چه شبی است  
فعل ندا
- (۴) فرض است فرمان بردن از حکم جلودار ← فرمان بردن از حکم جلودار فرض است  
فعل متمم
- (۵) جانان من اندوه لبنان کشت ما را ← اندوه لبنان ما را کشت  
فعل نهاد مفعول
- (۶) بشنو از نی چون حکایت می کند / وز جدایی ها شکایت می کند.  
جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (عادی)
- (۷) من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می پرورد دامن من  
جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (بلاغی)
- (۸) میندار این شعله افسرده گردد / که بعد از من افروزد از مدفن من  
جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (بلاغی)
- (۹) ای جان آشنا که در آن بحر می روی / وی آنک همچو تیر از این چرخ می جهی  
جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (عادی) جمله ۴ (عادی)
- (۱۰) دریای آگهی که خردها همه از اوست / آن است منتهای خردهای منتهی  
جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (بلاغی)
- (۱۱) بگریز زغم به سوی شه رو / وز خانه عاریت برون جه  
جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (عادی) جمله ۳ (عادی)
- (۱۲) یک رنگ کند شراب ما را / تا هر دو یکی شود که و مه  
جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (بلاغی)
- (۱۳) برخیز و به زه کن آن کمان را / ماییم کمان و باده چون زه  
جمله ۱ (عادی) جمله ۲ (بلاغی) جمله ۳ (بلاغی) جمله ۴ (عادی)
- (۱۴) روشنی طلعت تو ماه ندارد / پیش تو گل رونق گیاه ندارد  
جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (بلاغی)
- (۱۵) گوشه ی ابروی توست منزل جانم / خوشر از این گوشه پادشاه ندارد  
جمله ۱ (بلاغی) جمله ۲ (بلاغی)

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

## جمله ساده و جمله مرکب

اگر جمله‌ای یک فعل داشته باشد و با همان یک فعل معنای جمله کامل شود، جمله ساده نامیده می‌شود  
مثال: غروب نزدیک می‌شود - آخرین کلاس امروز ظهر تشکیل شد.

اگر جمله‌ای دو فعل یا بیشتر داشته باشد و به نوعی این فعل‌ها، تکمیل کننده معنی یکدیگر باشند، جمله مرکب است.  
جمله مرکب از سه بخش ( جمله هسته یا پایه، حرف ربط وابسته ساز، جمله وابسته یا پیرو ) تشکیل می‌شود.

مثال:

به مدرسه رفتم تا درس بخوانم	اگر به مدرسه نروم، موفق نمی‌شود
فعل ۱ حرف ربط فعل ۲	حرف ربط فعل ۱ فعل ۲

انواع حرف ربط ( پیوندهای وابسته ساز ) : که / تا / چون / اگر / زیرا / برای این که / به طوری که و ...

مثال:

۱- چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد	بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
حرف ربط فعل ۱	فعل ۲

۲- به مدرسه رفتم که علم و ادب بیاموزم
فعل ۱ حرف ربط فعل ۲

۳- میندار این شعله افسرده گردد
فعل ۱ فعل ۲ ( حرف ربط که پس از میندار حذف شده است، میندار که این شعله افسرده گردد )

نکات مهم:

۱- گاهی حرف ربط از جمله مرکب حذف می‌شود.

مثال: ما نمی‌دانستیم شما می‌آیید ← که حذف شده است

۲- حروف ربط ( هم پایه ساز ) «و» و «اما»، «یا» فقط دو جمله ساده را پشت سر هم قرار می‌دهند

مثال: به مدرسه رفتند و مدیر را دیدند
جمله ساده جمله ساده

۳- کلمات «ولی، لیکن، لکن» همگی به معنی «اما» هستند.

۴- «چو، چون» اگر به معنای مثل و مانند باشند، حرف اضافه محسوب می شوند نه حرف ربط، بنابراین کلمه ی پس از آن ها متمم است!

«چو، چون» در معنای دلیل آوردن و زمانی که جمله مرکب می سازند.

مثال:

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد / بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور  
چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد  
«چو، چون» در دو مثال بالا به معنای مانند هستند و جمله مرکب نمی سازند.

مثال:

چو فردا جنگ بر کامم نگردید / توانم کز ره دریا گریزم  
چو تو خود کنی اختر خویش را بد / مدار از فلک چشم نیک اختری را  
«چو» در دو مثال بالا به معنای زمانی که می باشد، بنابراین جمله مرکب می سازد

۵- «تا» اگر در معنای مسافت و زمان بیاید، حرف اضافه است و کلمه ی بعد از آن متمم است.  
«تا» در معنای دلیل و علت آوردن، حرف ربط است و جمله مرکب می سازد.

مثال:

تا صبح بیدارم ← تا، نشان دهنده ی زمان است ← جمله مرکب نمی سازد  
تا مدرسه دویدم ← تا، نشان دهنده ی مسافت است ← جمله مرکب نمی سازد  
به مدرسه می روم تا درس بخوانم ← تا، نشان دهنده ی علت است ← جمله مرکب می سازد

۶- «که» در معنای کسی، جمله ی مرکب نمی سازد و برای ساختن جمله ی مرکب باید به معنی علت و دلیل باشد

مثال:

هر که را ببینم، مهرش را نثارش می کنم ← که، به معنای کسی است ← جمله مرکب نمی سازد  
به مدرسه می روم که درس بخوانم ← که، نشان دهنده ی علت است ← جمله مرکب می سازد

مثال:

- ۱- با اشتیاق منتظر هستند تا به قلب دشمن بتازند
- ۲- تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری
- ۳- این ها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند.
- ۴- اگر تلاش کنی موفق می شوی
- ۵- هرگز گمان نمی کردم که کار از کار گذشته باشد



## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

- ۶- چون تن به نجاست بیالاید ، به آب پاک می گردد
- ۷- اگر یک دست تو هدیه ی خدا شود ، باز هم با آن دست دیگری به جبهه ها می شتابی
- ۸- حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است
- ۹- من می دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هر ساله به جست و جوی تسلائی می رفت
- ۱۰- چون آن درمک ها پیش او نهادم در ما نگریست
- ۱۱- چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم
- ۱۲- وسایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط دشمن ، آن ها را به سوی رودخانه ی ارونند حمل کنند.
- ۱۳- اگر تاریخ را فراموش کنیم ، دوباره گزیده می شویم
- ۱۴- تا از دل و جان نکوشیم به آزادگی و سرفرازی نخواهیم رسید.
- ۱۵- شنیده اید که علی از مسافرت آمده است
- ۱۶- آن که یک لحظه فراموش نگشت از یادم / ظاهر آن است که هرگز نکند یاد مرا
- ۱۷- سرو هرچند به بالای تو می ماند راست / بنده تا قد تو را دید شد از سرو آزاد
- ۱۸- مرغ دل تا هوا گرفت و رمید / باز با آشیان نمی افتد
- ۱۹- طمع مدار که دوری گزینم از رخ خوب / که نیست شرط محبت جدایی از محبوب
- ۲۰- توقع است که از عاشقان بی دل و دین / نظر دریغ ندارند مالکان قلوب
- ۲۱- نبود شرط محبت که بنالند از دوست / زانک هر درد که از دوست بود عین دواست
- ۲۲- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد
- ۲۳- گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز
- ۲۴- آتش عشق است کاندلر نی فتاد / جوشش عشق است کاندلر می فتاد
- ۲۵- چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور

## دو حرف اضافه برای یک متمم

در گذشته ، گاهی برای یک متمم ، دو حرف اضافه به کار می رفته است.

مثال :

- (۱) زنی بود برسان گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار
- (۲) به سهراب بر تیرباران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت
- (۳) آن سوسن سپید شکفته به باغ در / یک شاخ او ز سیم و دگر شاخ او ز زر
- (۴) اگر با من نسازند اهل دنیا / به من بر آن نباشد هیچ عاری
- (۵) بگرفت شکوفه به چمن بر گذر باغ / چونان که ستاره گذر کاهکشان را

## وضعیت واژگان در گذر زمان

دسته ی اول ( پس از مدتی به هر علتی از دایره لغات حذف می شوند

لغت	برگستوان	آزفنداک	سوفار	فتراک	دژم	غو	درای	چهار آینه
معنی	لباس جنگی	رنگین کمان	انتهای تیر	ترک بند	خشمگین	فریاد	زنگ	لباس جنگی
لغت	ملطفه	خواگیر	کوس	جعد	آغالیدن	خیلتاش	شغا	دستار
معنی	نامه ی کوتاه	آشپز	طبل	موی پیچیده	تحریک کردن	لشکر	تیردان	عمامه

دسته ی دوم ( معنای قدیم را از دست می دهند و معنای جدید می گیرند ( تحول معنایی )

لغت	معنی قدیم	معنی جدید	لغت	معنی قدیم	معنی جدید
رعنا	خودپسند	زیبا	مزخرف	طلایی	بیهوده
تماشا	راه رفتن	دیدن	سوگند	گوگرد	قسم
کثیف	غلیظ / کلفت	آلوده	دستور	وزیر	فرمان
شوخ	چرک	بذله گو	جناب	آستان / پیشگاه	آقا / شاخص احترام
زخم	ضربه	جراحت	سفینه	کشتی	فضاپیما
مهمات	امور مهم	ابزار جنگی	گران	سنگین	مخالف ارزان
محضر	استشهاد نامه	محل حضور	سبک	سریع	مخالف سنگین
کوشش	جنگ	هرگونه تلاش	جامه	گسترده / فرش	لباس
آهنگ	قصد	موسیقی	تنبیه	آگاه کردن	مجازات
دولت	اقبال	حکومت	جمعیت	آرامش	انبوه

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

دسته ی سوم ) هم معنای قدیم را حفظ می کنند و هم معنای جدید می گیرند

لغت	سپر	یخچال	رکاب	زین	حجاب
معنای قدیم	سپر جنگی	توده های یخی	رکاب اسب	زین اسب	مانع
معنای جدید	سپر ماشین	وسیله ی آشپزخانه	رکاب دوچرخه	زین دوچرخه	پوشش

دسته ی چهارم ) همان معنایی را که در قدیم داشته اند ، امروز هم دارند ( بدون تغییر )

گوش	زیبایی	گریه	خنده	آسمان	دیوار
-----	--------	------	------	-------	-------

## واژگان هم آوا

( رجوع شود به جزوه لغت و املا )

شرط لازم و اصلی : تلفظ یکسان و معنی متفاوت / نوشتار مهم نیست!

صفیر ، سفیر / نغز ، نقض / قدیر ، غدیر / انتصاب ، انتساب / تعلم ، تالم / جذر ، جزر / خویش ، خیش / صواب ، ثواب  
روان ، روان / گور ، گور / خوار ، خار / گذاردن ، گزاردن / خوان ، خان و ...

## واژگان دو تلفظی

آسمان / روزگار / مهربان / باغبان / پاسبان / سازگار / رایگان / دودمان / رستگار / آموزگار / کاروان / یادگار / ارجمند / شادمان /  
جاودان / مستمندان / استوار و ....

## ممال

تبدیل مصوت ا به مصوت ی در بعضی کلمات عربی برای فارسی سازی آن ها

مثال:

سلاح ( سلیح ) / مزاح ( مزیح ) / کتاب ( کتیب ) / حجاب ( حجیب ) / عتاب ( عتیب ) / حساب ( حسیب ) / رکاب ( رکیب ) و ...

## زمان افعال

مضارع اخباری	زمان معیار ( امروز )	مثال
	می + بن مضارع + شناسه	می روم / می گویم
	زمان گذشته	مثال
	بن مضارع + شناسه	دانی / ندانم / نگویم
	ب + بن مضارع + شناسه	بخواهد / بگویم
	می / همی + ب + بن مضارع + شناسه	یکی مشکلت <u>می</u> <u>بپرسم</u> بگوی
	همی + بن مضارع + شناسه	<u>همی</u> آب شرمم به <u>چهر آورد</u>
مضارع التزامی	زمان معیار ( امروز )	مثال
	ب + بن مضارع + شناسه	بروم / بگویم
	زمان گذشته	مثال
	بن مضارع + شناسه	چو <u>بیند</u> که خاک است بالین من
	می + بن مضارع + شناسه	این میوه ها جیرئیل (ع) بیاورد تا فرزندان او آن را <u>می</u> <u>کارند</u> و <u>می</u> <u>پرورند</u> و ثمرات آن <u>برمی</u> <u>دارند</u> و <u>می</u> <u>خورند</u> .
ماضی استمراری	زمان معیار ( امروز )	مثال
	می + بن ماضی + شناسه	می رفتم / می گفتم
	زمان گذشته	مثال
	همی + ماضی ساده	شبلی در ایشان <u>همی</u> <u>نگریست</u>
	ماضی ساده + ی	پاره ای حلوا بدو <u>دادی</u>
	همی / می / ب + ماضی ساده + ی	همی دادی / می گفتمی بکردی / بستدی
	زمان معیار ( امروز )	مثال
ماضی نقلی	صفت مفعولی + ام ، ای ، است و ...	رفته ام / گفته ای
	زمان گذشته	مثال
	بن ماضی + ستم ، سستی ، ست و ...	شنیده سستی ، شنیده ست

## جزوه دستور زبان فارسی کنکور ۱۳۹۹

## رابطه معنایی کلمات:

- ۱- مترادف: هم معنی یکدیگر بودن ← خیس و تر / نیکی و خوبی  
 ۲- تضاد: ضد و مخالف یکدیگر بودن ← سرد و سردتر / سرد و گرم  
 ۳- تضمن: مشمول معنایی ( جز از کل ) ← کلاس و مدرسه / پدر و والدین  
 ۴- تناسب: وجود نظم و توافق و هماهنگی ← لب و دندان / تیر و کمان

مثال :

تضاد : فخر و عار / شام و سحر / نفع و ضرر

ترادف : دلدار و جانانه / رزق و قوت / عاجز و شل

تناسب : شیر و شغال / مه و خورشید / دست و پا / جیب و زنخدان

تضمن : خورشید و فلک / سیر و گیاه

در ابیات زیر رابطه معنایی تضمن را بیابید.

- ۱- به هر سلاح که خون مرا بخواهی ریخت / حلال کردم تا الا به تیغ بیزاری  
 ۲- که سعدی از حق شیراز روز و شب می گفت / که شهرها همه بازند و شهر ما شهباز  
 ۳- به جایی که رستم بود پهلوان / تو ایمن بخشی بیچد روان

## کاربردها و مفاهیم نشانه " ان "

مثال	نوع	ردیف
دوستان ، درختان ، مردان	جمع	۱
سحرگاهان ، بهاران ، پاییزان	زمان	۲
سپاهان ، گیلان ، دیلمان ، خاوران	مکان	۳
کوهان	شباهت	۴
خندان ، گریان ، روان	صفت فاعلی	۵
کاوایان ، بابکان	صفت نسبی ( منسوب به ... )	۶
شادان ، قدم زنان ، پرواز کنان	قیدی	۷





۱ - نقش دستوری کدام واژه مشخص شده در ابیات گزینه‌ها، با نقش دستوری «گهر» در بیت زیر یکسان است؟

- «قطره باران که درافتد به خاک  
زو بدمد بس گهر تابناک»
- ۱) بر گل خودروی رویت کآبروی حسن از اوست  
۲) مردم دریا نیندیشد ز طوفان زان سبب  
۳) عیب مجنون گو مکن لیلی که شرط عقل نیست  
۴) چون به نوک خامه خواجه شرح مشتاقی دهد
- سبزه سیراب را بنگر چو نیلوفر در آب (سبزه)  
مردم چشمم فرو بردست دایم سر در آب (دریا)  
گر نداند حال دردش گو برو بنگر در آب (آب)  
چشم خونبارش دراندازد روان دفتر در آب (چشم)

۲ - در تمام گزینه‌های زیر نهاد فعل‌های مشخص شده یکسان است به جز گزینه .....  
.....

- ۱) در نایسته احسان گشاده‌ست  
۲) کمال عقل آن باشد در این راه  
۳) خرد را گر نیکشد روشنایی  
۴) به ترتیبی نهاده وضع عالم
- به هر کس آنچه می‌بایست داده‌ست  
که گوید نیستم از هیچ آگاه  
بماند تا ابد در تیره‌رایی  
که نی یک موی باشد بیش و نی کم

۳ - در کدام بیت تعداد جمله بیشتر است؟

- ۱) به نام کردگار هفت افلاک  
۲) فروغ رویت اندازی سوی خاک  
۳) نمی‌دانم نمی‌دانم الهی  
۴) هر آن وصفی که گویم بیش از آنی
- که پیدا کرد آدم از کفی خاک  
عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک  
تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی  
یقین دانم که بی‌شک جان جانی

۴ - در بیت زیر نقش دستوری واژه‌های «مرد» و «چشم» به ترتیب کدام است؟

- «فحط تا حدی که مرد از فرط بی‌قوتی چو شمع  
چشم خود را سوختی در آتش و بردی به کار»
- ۱) نهاد، نهاد  
۲) نهاد، مفعول  
۳) مفعول، نهاد  
۴) مفعول، مفعول

۵ - در کدام گزینه، فعل «نیست»، مسند ندارد؟

- ۱) چون به تلبیسم به دام آوری اکنون چاره نیست  
۲) غریب نیست اگر شد ز خویش بیگانه  
۳) عیب مجنون گو مکن لیلی که شرط عقل نیست  
۴) سرد باشد هر که او بی مهر رویی دم زند
- بگذر از تزویر و بگذار ای پسر تلبیس را  
هر آن غریب که گشته است آشنای شما  
گر نداند حال دردش گو برو بنگر در آب  
چون دم مهر از دل گرم است از آن رو سرد نیست

۶ - نقش دستوری کدام کلمه مشخص شده در بیت، «مفعول» است؟

- ۱) آن جاست برگ عیش که هر سو فشانده‌اند  
۲) در ملک عشق هر که شفا یابد از مرض  
۳) گه فتنه ز طاق دل دوستان ولی  
۴) صد ره گشود دیده و بشناخت چشم عقل
- پروانه‌های سوخته پرها و بال‌ها  
رسوای خلق گردد و گویند سال‌ها  
خورشید را زیان نرسد از زوال‌ها  
با آن که آشنا شده بود از مثال‌ها

۷- نقش دستوری ضمیر «ش» در انتهای کدام بیت، با نقش دستوری ضمیر «ش» در بیت زیر یکسان است؟  
«چو خود را به چشم حقرات بدید / صدف در کنارش به جان پرورید»

- ۱) می لعل ار چه لطیفست در آن جام عقیق  
۲) گر در آیینه در آن صورت زیبا نگرد  
۳) بس که در چنگ فراق تو چو نی می نالم  
۴) خواجه از چشمه نوش تو چو راند سخنی
- آن ندارد ز لطافت که در آن جامه تنش  
بو که معلوم شود صورت احوال منش  
هیچ کس نیست که یک بار بگوید مزنش  
می چکد هر نفسی آب حیات از سخنش

۸- نقش دستوری کدام واژه‌ی مشخص شده، با نقش دستوری واژه‌ی «جانور» در عبارت زیر یکسان است؟  
«صاد» هرگز جانوری از پهلو نکشید.

- ۱) بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم  
۲) از سخن چینان ملالتها پدید آمد ولی  
۳) پند حکیم محض صواب است و عین خبر  
۴) واعظ شحنه شناس این عظمت کو مفروش
- به شرط آن که نمایی به کج طبعان دل کورش («ش» پس از دل کور)  
گر میان همنشینان ناسزایی رفت رفت (ملالت‌ها)  
فرخنده آن کسی که به سمع رضا شنید (محض)  
زان که منزلگه سلطان دل مسکین من است (من)

۹- نقش دستوری کدام واژه متفاوت است؟

- ۱) شدم ز دست تو شیدای کوه و دشت و هنوز  
۲) تا شدم حلقه به گوش در می خانه عشق  
۳) حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد  
۴) به وقت گل شدم از توبه شراب خجل
- نمی کنی به ترخم نطق سلسله سست (شیدا)  
هر دم آید غمیت از تو به مبارک بادم (حلقه به گوش)  
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی (هجران)  
که کس مباد ز کردار ناصواب خجل (خجل)

۱۰- به ترتیب نقش‌های دستوری «چشم» و «درست» در بیت زیر کدام است؟  
«چشم از دست رفته گشت درست / شد بعینه، چنان که بود نخست»

- ۱) نهاد، قید  
۲) نهاد، مسند  
۳) مفعول، مسند  
۴) مفعول، قید

۱۱- نقش دستوری کدام واژه مشخص شده متفاوت است؟

- ۱) هر که عاشق نیست از وصلت نیابد بهره‌ای  
۲) چه باشد عشق را بدگوی کژدم  
۳) نیست آسان راه بر قصر اجابت یافتن  
۴) از دست کمان مهره ابروی تو در شهر
- هر که او نبود بهشتی لایق دیدار نیست  
هر آنک او نیست عاشق نیست مردم  
احتیاطی کن کمند ناله شبگیر را  
دل نیست که در بر چو کبوتر نتپیده است

۱۲- در منظومه زیر نقش واژه‌های مشخص شده به ترتیب کدام است؟

«فردوسی، این دانای بینای بشردوست / باغ خرد را در گشوده است / در مکتب «دانا تواناست» / راه رهایی را نموده است.»

- ۱) صفت، مفعول، مسند، صفت  
۲) نهاد، متمم، صفت، صفت  
۳) نهاد، مفعول، بدل، مضاف‌الیه  
۴) بدل، مفعول، مسند، مضاف‌الیه

۱۳- نقش دستوری قسمت‌های مشخص شده را بنویسید.

«تو را عطری نامیدم که در غنچه‌ها خانه دارد، تو را پرستو نامیدم»

- ۱) متمم - مفعول  
۲) مفعول - مسند  
۳) نهاد - مسند  
۴) متمم - مفعول

۱۴- نقش دستوری کلمات مشخص شده در کدام گزینه به درستی آمده است؟

«مطرب بساز پرده که کس بی اجل نمرد / وان کو که این ترانه سراید، خطا کند»

- ۱) مفعول - قید - مفعول  
۲) مفعول - متمم - نهاد  
۳) قید - نهاد - مسند  
۴) مسند - قید - مفعول



۱۵ - نقش دستوری واژگان مشخص شده را بنویسید.

«زن تنار دیه گفت: دهه! اینکه آب ندارد. سپس یک لحظه ساکت ماند.»

- ۱ نهاد - نهاد - قید - قید      ۲ نهاد - مفعول - قید - قید      ۳ فاعل - مفعول - نهاد - مفعول      ۴ فاعل - نهاد - نهاد - مفعول

۱۶ - نقش دستوری کلمات مشخص شده در کدام بیت نادرست است؟

۱ قطره دانش که بخشیدی ز پیش / متصل گردان به دریاهاى خویش (نهاد - مضاف‌الیه)

۲ غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور / پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را (مسند - مسند)

۳ در چراغ دو چشم او زد تیغ / نامدش کشتن چراغ دریغ (مفعول - نهاد)

۴ از چه ای کل، با کلان آمیختی؟ / تو مگر از شیشه روغن ریختی؟! (متمم - مفعول)

۱۷ - در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ ..... «مسند» وجود دارد.

۱ بی‌دلان را عیب کردم لاجرم بیدل شدم      آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست

۲ ای نسیم صبح اگر باز اتفاقی افتد      آفرین گویی بر آن حضرت که ما را بار نیست

۳ قادری بر هر چه می‌خواهی مگر آزار من      زان که گر شمشیر بر فرقم نهی، آزار نیست

۴ خلق را بیدار باید بود ز آب چشم من      وین عجب آن وقت می‌گیریم که کس بیدار نیست

۱۸ - در شعر زیر، واژه‌های مشخص شده به ترتیب چه نقشی دارند؟

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت      آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم      هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

در پیشگاه اهل خرد نیست محترم      آن کس که فکر جامعه را محترم نداشت

با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است      ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

- ۱ مفعول - نهاد - مسند - نهاد      ۲ نهاد - مفعول - مسند - نهاد      ۳ مفعول - نهاد - مفعول - نهاد      ۴ نهاد - نهاد - مسند - مفعول

۱۹ - در عبارت زیر اجزای مشخص شده به ترتیب چه نقشی دارند؟

این کار، شهید ساجدی را راضی نمی‌کرد.

- ۱ ضمیر اشاره - شاخص - مفعول      ۲ ضمیر اشاره - شاخص - مسند      ۳ صفت اشاره - مفعول - مسند      ۴ صفت اشاره - شاخص - مسند

۲۰ - در بیت «بدین شکستهٔ بیت‌الحرزن که می‌آرد؟ / نشان یوسف دل از چه زخندانش» نقش واژه‌های مشخص شده به ترتیب در کدام گزینه درست آمده است؟

- ۱ نهاد - مضاف‌الیه - متمم      ۲ حرف ربط - مفعول - متمم      ۳ مفعول - مضاف‌الیه - متمم      ۴ نهاد - مفعول - متمم

۲۱ - در همهٔ ابیات، ساختار «نهاد + مفعول + مسند + فعل» دیده می‌شود؛ به جز .....

۱ دلدار چو در سینه دل نرم نداشت      آزد مرا و هیچ آزم نداشت

۲ مکن آشفته آن زلف پریشان      مگردان خاطر جمعی مشوش

۳ غنچه حسبانی که از زانوی خود بالین کند      از شکست تن کمند شوق را پرچین کند

۴ عاشقان بسیار دیدم در جهان      هیچ کس کس را بدین خواری نداشت

۲۲ - نقش دستوری کلمات مشخص شده در کدام گزینه نادرست است؟

۱ دل عشو می‌فروخت که من مرغ زیرکم / اینک فتاده در سر زلف چو دام اوست (مفعول)

۲ بر مرگ دل خوش است در این واقعه مرا / کآب حیات در لب یاقوت فام اوست (نهاد)

۳ آن قامتست نی به حقیقت قیامتست / زیرا که رستخیز من اندر قیام اوست (مسند)

۴ خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست / طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست (مسند)

۲۳- نوع «را» در کدام گزینه فرق دارد؟

- ۱) از تو همین تواضع عامی مرا بس است  
 ۲) دل را کمند شوق که خواهد گلو فشرد  
 ۳) عاشق یکرنگ را یار وفادار هست  
 ۴) مشهور جهان ساخت بر آواز عزیزش
- در هفته‌ای جواب سلامی مرا بس است  
 آن پیچ و تاب تعبیه در تار موی کیست؟  
 بنده شایسته نیست ور نه خریدار هست  
 در کوی تو رسوای جهانی که مرا هست

۲۴- نوع «را» در کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱) مرا زور و فیروزی از داور است  
 ۲) از قضا خورد دم در به زمین  
 ۳) چو خندان شد و چهره شاداب کرد  
 ۴) درد پرده غنچه را باد بام
- نه از پادشاه و نه از لشکر است  
 اندکی رنجه شد او را آرنج  
 ورا نام تهمینه سهراب کرد  
 هزار آورد نغز گفتارها

۲۵- نقش کلمات مشخص شده در کدام گزینه درست است؟

- «در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز» هر کسی برحسب فکر گمانی دارد»
- ۱) مسند - مضاف‌الیه - نهاد  
 ۲) مسند - نهاد - مفعول  
 ۳) نهاد - مسند - مفعول  
 ۴) نهاد - مسند - نهاد

۲۶- نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

- «عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را»  
 ۱) متمم - معطوف به مفعول - مسند - مفعول  
 ۲) مضاف‌الیه - مفعول - قید - مفعول  
 ۳) متمم - معطوف - قید - مفعول  
 ۴) مضاف‌الیه - معطوف به مفعول - مسند - مفعول
- سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را»

۲۷- در کدام بیت ساختار «نهاد + مفعول + مسند + فعل» دیده نمی‌شود؟

- ۱) خبر از عیش ندارد که ندارد یاری  
 ۲) دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنید  
 ۳) شیوه چشمت فریب جنگ داشت  
 ۴) تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
- دل نخوانند که صیدش نکند دلداری  
 زینهار ای دوستان جان من و جان شما  
 ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم  
 آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل

۲۸- در عبارت زیر، برای کدام گزینه جمله‌ای با اجزای مناسب یافت نمی‌شود؟

«این نامه‌ها عاقبت در دل شمس تأثیر بخشید و بار دیگر به قونیه بازگشت. دگربار مریدان از تعطیل شدن مجالس درس خشمگین شدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند. مولانا بی‌قرار و آشفته حال شعر می‌سرود.»

- ۱) نهاد + مسند + متمم + فعل  
 ۲) نهاد + مفعول + مسند + فعل  
 ۳) نهاد + مفعول + فعل  
 ۴) نهاد + مسند + فعل

۲۹- در کدام گزینه، جمله‌ای با ساختار «نهاد + مفعول + مسند + فعل» وجود دارد؟

- ۱) نگاهم بی‌تو چون آینه شد پامال حیرانی  
 ۲) ای نسیم سحر، از خود به فغانم، برسان  
 ۳) هم آغوش جنون رنگ غفلت دیده‌ای دارم  
 ۴) به تسلیم از کمال نسخه هستی مشو غافل
- بر این سرچشمه رحمی کن که موجی نیست آبش را  
 خبر او، که ز خود بی‌خبرم گرداند  
 که بر هم بستن مژگان چو مخمل نیست خوابش را  
 سر افتاده شاید نقطه باشد انتخابش را

۳۰- در کدام بیت هر دو نوع جمله با ساختار «نهاد + مسند + فعل» و «نهاد + مفعول + مسند + فعل» دیده می‌شود؟

- ۱) ز آتش رشکم کنی تا داغ، هر شب می‌شوی  
 ۲) درونت حرص نگذارد که زر بر دوستان پاشی  
 ۳) از عشق تو نشکیم گر خوانی و گر رانی  
 ۴) ناصح که می‌زد لاف عقل از حسن لیلی‌وش بتان
- شمع بزم غیر و می‌خواهی در آن محفل مرا  
 شکم خالی چو نرگس باش تا دستت درم گردد  
 زیرا که دل افتاده در کوی تو می‌بینم  
 یک شمه بنمودم به او عاشق نه مجنون کردمش

۳۱ - همهٔ جملات از «نهاد+مفعول+مسند+فعل» تشکیل شده‌اند؛ به جز .....

- ۱) او پدرش را برای حمایت‌های همیشگی‌اش در زندگی، یک قهرمان حقیقی می‌داند.  
 ۲) کمک کردن بی‌منت به افراد نیازمند بی‌تردید آن‌ها را بسیار خوشحال خواهد ساخت.  
 ۳) ترافیک و آلودگی زیاد هوا، زندگی در شهرهای بزرگ را سخت و طاقت‌فرسا کرده است.  
 ۴) پدر پاسخ تمام سؤالات فرزندش را به‌خوبی می‌داند.

۳۲ - در همهٔ مصراع‌ها «نهاد + مفعول + مسند + فعل» است؛ به جز:

- ۱) درون فروماندگان شاد کن  
 ۲) خداوند زر بر کند چشم دیو  
 ۳) کرم خوانده‌ام سیرت سروران  
 ۴) مژگان تو دل را هدف تیر ستم ساخت

۳۳ - تعداد مسند در کدام ابیات یکسان است؟

- الف) در عالم زیبایی تو خواجهٔ معروفی  
 ب) ساقی از این مقام شد صبح نشاط، شام شد  
 ج) در سرم هست که خاک کف پای تو شوم  
 د) با وجود تو نمانده است امیدی ما را
- ۱) الف، د  
 ۲) الف، ج  
 ۳) ب، د  
 ۴) ب، د

۳۴ - الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» در کدام بیت یافت می‌شود؟

- ۱) بدین دو دیدهٔ حیران من هزار افسوس  
 ۲) دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل  
 ۳) دیدن روی تو را دیدهٔ جان‌بین باید  
 ۴) راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
- که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم  
 مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمان  
 وین کجا مرتبهٔ چشم جهان‌بین من است  
 بر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود

۳۵ - در کدام مصراع «نهاد + مفعول + مسند + فعل» یافت می‌شود؟

- ۱) بساز با من رنجور ناتوان ای یار  
 ۲) به ناز گر بخرامی جهان خراب کنی  
 ۳) به کام دل نرسیدیم و جان به حلق رسید  
 ۴) آب حیات من است خاک سر کوی دوست

۳۶ - در کدام گزینه جمله با الگوی «نهاد + مفعول + مسند + فعل» آمده است؟

- ۱) مردم به او دهقان فداکار می‌گفتند.  
 ۲) عشق آتش است.  
 ۳) هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد.  
 ۴) آن را عشق خوانند.

۳۷ - در کدام گزینه، جمله‌ای با ساختار «نهاد + مفعول + مسند + فعل» وجود دارد؟

- ۱) نگاهم بی تو چون آینه شد پامال حیرانی  
 ۲) ای نسیم سحر، از خود به فغانم برسان  
 ۳) هم آغوش جنون رنگ غفلت دیده‌ای دارم  
 ۴) به تسلیم از کمال نسخهٔ هستی مشو غافل
- بر این سرچشمه رحمی کن که موجی نیست آبش را  
 خبر او که ز خود بی‌خبرم گرداند  
 که بر هم بستن مژگان چو مخمل نیست خوابش را  
 سر افتاده شاید نقطه باشد انتخابش را

۳۸ - نقش دستوری کلمات مشخص شده، به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟

- «در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی»  
 خرقة جایی گرو باده و دفتر جایی»
- ۱) متمم، متمم، نهاد، قید  
 ۲) نهاد، متمم، مسند، نهاد  
 ۳) متمم، نهاد، نهاد، قید  
 ۴) نهاد، متمم، قید، مسند

۳۹- در کدام گزینه نقش ضمیر متصل «مفعولی» است؟

- ۱) می‌کارمت در چشم‌ها گل نقش امید  
می‌بارمت در دیده‌ها باران خورشید
- ۲) همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت‌م رهنمون بود.
- ۳) فریدون به خورشید بر بُرد سر  
به کین پدر تنگ بستش کمر
- ۴) فغان ز دامن باغی که باغبان آنجا  
همیشه چشم امیدش به دست گلچین است

۴۰- در کدام گزینه نقش دستوری واژه مشخص شده درست نیست؟

- ۱) غرق غباریم و غربت با من بیا سمت باران  
صد جویبار است اینجا در انتظار من و تو (مسند)
- ۲) آن‌جا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد  
غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو (مفعول)
- ۳) با این نسیم سحرخیز برخیز اگر جان سپردیم  
در باغ می‌ماند ای دوست گل یادگار من و تو (نهاد)
- ۴) دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو  
امروز می‌آید از باغ بوی بهار من و تو (نهاد)

۴۱- کاربرد حرف «و» در کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱) خدای را به صفات زمانه وصف مکن  
که هر سه وصف زمانه است هست و باید و بود
- ۲) جان تو را باشد و شاید غم تن چند خوری  
بگذر از تن اگرت هست سر جان دیدن
- ۳) هر که آمد به جهان ز اهل فنا خواهد بود  
آن که پاینده و باقی است خدا خواهد بود
- ۴) خروشان و جوشان به کردار موج  
فراز آمدند از کران فوج فوج

۴۲- در کدام گزینه هر دو نوع «عطفی» و «ربطی» از «واو» وجود دارد؟

- ۱) دردا که یار در غم و دردم بماند و رفت  
ما را چو دود بر سر آتش نشاند و رفت
- ۲) مخمور باده طرب‌انگیز شوق را  
جامی نداد و زهر جدایی چشاند و رفت
- ۳) چون صید او شدم من مجروح خسته را  
در بحر خون فکند و جنیبت براند و رفت
- ۴) گل در حجاب بود که مرغ سحرگهی  
آمد به باغ و آن همه فریاد خواند و رفت

۴۳- در کدام بیت نوع «عطف یا ربط» حرف «و» متفاوت است؟

- ۱) خوش برانیم جهان در نظر راهروان  
فکر اسب سیه و زین مغرّق نکنیم
- ۲) طبیب عشق منم باده ده که این مجنون  
فراغت آرد و اندیشه خطا ببرد
- ۳) میر من خوش می‌روی کاندر سر و پا میرمت  
خوش خرامان شو که پیش قد رعنا میرمت
- ۴) تخم وفا و مهر در این کهنه کشته‌زار  
آن گه عیان شود که بود موسم درو

۴۴- در کدام گزینه نقش تبعی دیده نمی‌شود؟

- ۱) در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن  
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
- ۲) او را خود التفات نبودی به صید من  
من خویشتن اسیر کمند نظر شدم
- ۳) تو خود به گوش نیاری حدیث زاری ما  
که در تو کار نکردست درد کاری ما
- ۴) گنج خود خواندی‌ام و رفتی و بگذاشتی‌ام  
ای عجب بعد تو با کیست نگهبانی من

۴۵- در کدام گزینه نقش تبعی وجود ندارد؟

- ۱) جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
- ۲) تو سراپا همه آئی و همه آن تواند  
غرض من همگی آنکه تو آنم باشی
- ۳) روزگاران روزگرم تیره کرد  
تیره بادا روزگار روزگار
- ۴) این همه گفتم و او دست همی کوفت که نی  
ترک فرمان به همه روی گناه است گناه

۴۶ - در همهٔ ابیات به جز بیت گزینۀ ..... «نقش تبعی» به کار رفته است.

- |  |  |
|--|--|
| ۱) ای که طیب خسته‌ای، روی زبان من ببین | کاین دم و دود سینه‌ام بار دل است بر زبان   |
| ۲) کس نماند که به دیدار تو واله نشود   | چون تو لعبت (= معشوق) ز پس پرده پدیدار آیی |
| ۳) ای که گفתי به هوا دل منه و مهر میند | من چنینم، تو برو، مصلحت خویش اندیش         |
| ۴) عشق و سلطانی ز هم دور است دور       | عاشقی خواهی ز شاهی شو نفور                 |

۴۷ - در کدام یک از ابیات زیر نقش تبعی «معطوف» وجود دارد؟

- الف) حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی / دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
 ب) گوشم همه بر قول نی و نغمهٔ چنگ است / چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است  
 ج) دور از رخ او دم به دم از چشمهٔ چشمم / سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت  
 د) بت خود را بشکن خوار و ذلیل / نامور شو به فتوت چو خلیل  
 ه) جوابم گوی و زجرم کن به هر تلخی که می خواهی / که دشنام از لب لعلت به شیرین تر دعا ماند

- ۱) الف، ب      ۲) ج، د      ۳) ب، د      ۴) ج، هـ

۴۸ - در کدام گزینه بیش از یک نوع نقش تبعی وجود دارد؟

- |   |  |
|---|--|
| ۱) بعد از آن بیداد و جور و سرکشی، یا رب، مرا  | بر تو چندین دوستی و اشتیاق و آرزوی چیست؟ |
| ۲) ما خود از خواری و مسکینی به خاک افتاده‌ایم | باز دیگر بر سر ما این کلوخ‌انداز چیست؟   |
| ۳) چون کسی هرگز ندید از خوان وصلت جز جگر      | بر سر کوی تو این هم کاسه و انباز چیست؟   |
| ۴) اوحدی، گر حال دل پوشیده‌ای از خلق شهر      | بر سر هر کوچه این آوازه و آواز چیست؟     |

۴۹ - کدام بیت‌ها فاقد نقش تبعی است؟

- الف) چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی  
 ب) تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال  
 ج) گل صد برگ ز صد برگ نهد خوش خوانی  
 د) آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟  
 هـ) خرم آن روز که باز آیی و سعدی گوید:

- ۱) الف، هـ      ۲) ب، ج      ۳) ج، د      ۴) الف، ب

۵۰ - در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینۀ ..... «و» عطف و ربط، هر دو، وجود دارد؟

- |  |  |
|--|--|
| ۱) دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف     | ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم         |
| ۲) پای ما لنگ است و منزل بس دراز         | دست ما کوتاه و خرما بر نخیل            |
| ۳) دمامد درکش ای سعدی شراب صرف و دم درکش | که با مستان مجلس در نگیرد زهد و پرهیزت |
| ۴) برآمیزی و بگریزی و بنمایی و برمایی    | فغان از قهر لطف اندود و زهر شکر آمیزت  |

۵۱ - در همهٔ گزینه‌ها هر دو «واو» عطف و ربط وجود دارد به جز .....

- |  |                                   |
|--|-----------------------------------|
| ۱) بهار و گل طرب‌انگیز گشت و توبه شکن  | به شادی رخ گلی بیخ غم زدل برکن    |
| ۲) ای دل به هرزه دانش و عمرت ز دست رفت | صد مایه داشتی و نکردی کفایتی      |
| ۳) سخت رمز دهان گفت و کمر سَر میان     | وز میان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه |
| ۴) مفروش به باغ ارم و نخوت شداد        | یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی    |

۵۲ - حرف «واو» در کدام گزینه با سایرین متفاوت است؟

- ۱) دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو  
 ۲) غرق غباریم و غربت با من بیا سمت باران  
 ۳) لطف و عطا و احسان پیوسته از تو آید  
 ۴) چه غم ز مدت هجران بیکران ما  
 چه شد مواصلت و قرب معنوی حاصل

۵۳ - حرف «واو» در کدام گزینه‌ها حرف ربط است؟

- الف) پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست  
 ب) چون سیل ز پیچ و تاب صحرا می‌رفت  
 ج) ای کعبه به داغ ماتمت نیلی‌پوش  
 د) مرا نه دولت وصل و نه احتمال فراق  
 ه) زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت  
 ی) دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند  
 ن) از شب‌نم عشق خاک آدم گل شد  
 آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست  
 همراه سحر به فتح فردا می‌رفت  
 وز تشنگی‌ات فرات در جوش و خروش  
 نه پای رفتن از این ناحیت نه جای مقام  
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
 گلِ آدم سرشتند و به پیمانہ زدند  
 صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

- ۱) الف-ب-ی-ن      ۲) ی-ب-د-ن      ۳) ج-ی-د-ه      ۴) الف-ج-د-ی

۵۴ - حرف «واو» در همهٔ گزینه‌ها به استثنای گزینه ..... یکسان آمده است؟

- ۱) زمانه در گذر است و اجل ز پی تازان  
 ۲) ما طفل بوده‌ایم و شب جمعه دیده‌ایم  
 ۳) روی او اندر صفا و روشنی چون آینه است  
 ۴) نانم فرود و آبرویم کاست  
 به هوش باش که فرصت ز دست نگذاری  
 هرگز به صبح شنبه مستان نمی‌رسد  
 باز روی من ز آب دیدگان باشد بهار  
 بینوایی به از مذلت خواست

۵۵ - در عبارت زیر به ترتیب چند «واو» عطف و چند «واو» ربط دیده می‌شود؟

«تو نیز تیرانا! گشاده‌دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای‌فروشان آفتاب‌زده را نوازشگری درمان‌بخش دردها.»

- ۱) ۳ - ۳      ۲) ۴ - ۳      ۳) ۴ - ۲      ۴) ۴ - ۳

۵۶ - در کدام بیت، فعل مجهول به کار رفته است؟

- ۱) آواز خسته تو گر خسته شود خسته شویم  
 ۲) همه کار دشوارش آسان شود  
 ۳) چنان نورش درون دیده آمد  
 ۴) چو بنشیند شاه این سخن خیره گشت  
 آواز تو چون نای شکر خا بادا  
 ورا دشمن و دوست یکسان شود  
 که از نورش رخ جان دیده آمد  
 سیه گشت چشم و دلش تیره گشت

۵۷ - در کدام بیت، فعل «مجهول» به کار رفته است؟

- ۱) به آوردگه دست او خسته گشت  
 ۲) چون ریشه سر کسی که سرگشته شود  
 ۳) نزدیک دهن شکسته شد جام  
 ۴) خوش آن که وصال تو میسر شده باشد  
 به چشمش همی تیره شد روی دشت  
 به زان نبود که با سر رشته شود  
 پالوده که پخته بود شد خام  
 چشمم به جمال تو منور شده باشد

۵۸- در کدام یک از گزینه‌های زیر فعل مجهول به کار نرفته است؟

- ۱ دیدۀ تو چون دلم را دیده شد  
 ۲ ندانم تا ثنایت گفته آید  
 ۳ به سمع رضا مشنو ایذای (آزار) کس  
 ۴ بعد از آن گفتا که می‌آید خطاب  
 شد دل نادیده غرق دیده شد  
 وگر آید تو را پذیرفته آید  
 وگر گفته آید به غورش برس  
 کاین سخن چون گفته شد بشنو جواب

۵۹- در کدام گزینه فعل مجهول یافت می‌شود؟

- ۱ کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
 ۲ رشته صبرم به مقرض غمت ببریده شد  
 ۳ در ره نفس کزو سینۀ ما بتکده شد  
 ۴ شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب  
 تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع  
 همچنان در آتش مهر تو خندانم چو شمع  
 تیر آهی بگشاییم و غزایی بکنیم  
 باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد

۶۰- در کدام گزینه فعل مجهول به کار رفته است؟

- ۱ ماهی که شد به طلعتش افروخته زمین  
 ۲ سرم ز دست بشد چشم از انتظار بسوخت  
 ۳ بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود  
 ۴ ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود  
 شاهی که شد به همّتش افراخته زمان  
 در آرزوی سر و چشم مجلس آرایی  
 در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی  
 در سایۀ تو ملک فراغت مسخرم

۶۱- در همه ابیات فعل مجهول یافت می‌شود به جز گزینه .....  
 ۱ از سبک سیری بساط زندگی چون گردباد  
 ۲ فتنۀ دنیا شدن صائب ز کوه دیدگیست  
 ۳ خط عیان شد تا بساط زلف او برچیده شد  
 ۴ ریخت چون دندان امید زندگی بی حاصل است  
 تا نفس را راست کردم چیده و برچیده شد  
 چشم می‌پوشد ز عالم هر که صاحب دیده شد  
 فتنه‌ها بیدار گردد چون غلم خوابیده شد  
 می‌رسد بازی به آخر مهره چون برچیده شد

۶۲- در ابیات کدام گزینه، فعل «شد» در معنای غیر اسنادی به کار رفته است؟

- الف) چو شد زهر عادت مضرت نبخشد  
 ب) دانم که سرم روزی در پای تو خواهد شد  
 ج) دی شد و بهمن گذشت فصل بهاران رسید  
 د) شد آن زمان که به شمشیر کار باید کرد  
 هـ) شد آسمان ز کرده پشیمان در این عمل  
 ۱ الف، د، هـ  
 ۲ ب، ج، د  
 ۳ ب، هـ، الف  
 ۴ ج، د، هـ  
 به مرگ آشنا کن به تدریج جان را  
 هم در تو گریزند دست من و فتراکت  
 جلوه گلشن به باغ همچو نگاران رسید  
 کنون به نامه همی کرد باید و به زبان  
 لیک آن زمان که تیر خطا از کمان گذشت

۶۳- معنای فعل «شد» در کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱ چنین گفت با کودک آموزگار  
 ۲ چو شب روز شد بامداد پگاه  
 ۳ چو بانو چنان دید، شد سوی کوه  
 ۴ به بارگاه او ملک ز خلد شد  
 که کاری نکردیم و شد روزگار  
 بفرمود تا باز گردد سپاه  
 رسیدند تا پای کوه آن گروه  
 ندا شنید کاندرا آی مرحبا

۶۴ - مفهوم افعال به کار رفته از مصدر «گشتن» در کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱) گرد همه بوستان بگشتیم  
 ۲) تا مصور گشت در چشم خیال روی دوست  
 ۳) از قفا سیر نگشتم من بدبخت هنوز  
 ۴) پیری و جوانی پی هم چون شب و روزند  
 بر هیچ درخت از این ثمر نیست  
 چشم خودبینی ندارم روی خودرأییم نیست  
 می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم  
 ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

۶۵ - در کدام مصراع «شد» فعل اسنادی است؟

- ۱) به پیش جهان آفرین شد نخست  
 ۲) زمین آهنین شد سپهر آبنوس  
 ۳) بشد سوی آب سر و تن بشست  
 ۴) آن مرد بشد و طعام بخريد

۶۶ - ردیف در همه ابیات به استثنای بیت گزینه ..... به یک معنی آمده است.

- ۱) چون شراب عشق در وی کار کرد  
 ۲) غلغلی در اهل اسلام اوفتاد  
 ۳) هر که پندش داد بندش سخت کرد  
 ۴) چو باز افتادی از ره، ره ز سر گیر  
 از بد و نیک جهان بیزار شد  
 کای عجب این پیر از کفار شد  
 در دل او پند خلقان خار شد  
 که همره دور رفت و کاروان شد

۶۷ - کاربرد معنایی و دستوری آخرین فعل در کدام بیت با بقیه متفاوت است؟

- ۱) تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی  
 ۲) از بی‌خردی بود که با جوهریان  
 ۳) از چشم خود بپرس که ما را که می‌کشد  
 ۴) گر ترک وداع کرده‌ام معذوم  
 چون نیک و بد جهان به تقدیر تو نیست  
 لاف از گه‌ری زنی که در کان تو نیست  
 جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست  
 تو جان منی، وداع جان آسان نیست

۶۸ - کاربرد فعل «شد» فقط در گزینه ..... متفاوت است.

- ۱) گرنه عشقت سایه من شد چرا هر گه که من  
 ۲) آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی  
 ۳) ابر ز من حامل سرمایه شد  
 ۴) زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت  
 روی بر تاهم ازو پویان ز پس باشد مرا  
 کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد  
 باغ ز من صاحب پیرایه شد  
 کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

۶۹ - در کدام گزینه کاربرد فعل «شدن» به صورت اسنادی مشاهده نمی‌شود؟

- الف) تنگ شد شهر چو مجنون ز ملامت بر ما  
 ب) صلح کردیم به یک نقش ز نقاش جهان  
 ج) گرچه اول مس ما قابل اکسیر نبود  
 د) صائب آن طفل یتیمیم در آغوش جهان  
 آخر از زخم زبان در دهن شیر شدیم  
 محو یک چهره چو آینه تصویر شدیم  
 آنقدر سعی نمودیم که اکسیر شدیم  
 که به درپوزه به صدخانه پی شیر شدیم

- ۱) ب و ج  
 ۲) ج و د  
 ۳) الف و ب  
 ۴) د و الف

۷۰ - در کدام بیت «ردیف» معنا و کاربردی متفاوت دارد؟

- ۱) باز آی که بی‌روی تو ای شمع دل‌افروز  
 ۲) گفتن بر خورشید که من چشمه نورم  
 ۳) روی تو مگر آینه لطف الهی است  
 ۴) دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جای آر  
 در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست  
 دانند بزرگان که سزاوار سها نیست  
 حقا که چنین است و در این روی و ریا نیست  
 گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست



۷۱- در کدام بیت گروهی هست که دو وابسته‌ی پسین داشته باشد؟

- ① هر که دید آن عارض خورشیدوار شد هلال آسا ز مهر او نزار  
 ② حسود جاه تو در پرده‌ی خجالت باد چو عنکبوت که بر عیب خویش پرده‌تن است  
 ③ خاموش محتشم که از این نظم گریه‌خیز روی زمین به اشک جگرگون کباب شد  
 ④ تو چون به نور خرد شمع گیتی افروزی فروغ خویش ز همسایگان دریغ مدار

۷۲- در ابیات زیر در مجموع چند وابسته‌ی پیشین و چند حرف اضافه دیده می‌شود؟

- «چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم؟  
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی  
 که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را  
 به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»
- ① دو تا، دو تا      ② سه تا، سه تا      ③ چهار تا، چهار تا      ④ پنج تا، پنج تا

۷۳- در متن زیر کدام نوع از وابسته وجود ندارد؟

«در کتاب‌ها آمده است که محمود افغان، خود نیز باور نمی‌کرد اصفهان، پایتخت صفویان و آن مرکز آبادان شکوه و تمدن را فتح کرده است. کارش به جنون کشید، چنان که اندکی بعد ملک بادآورده را خود به باد داد.»

- ① صفت اشاره      ② صفت عالی      ③ صفت بیانی      ④ مضاف‌الیه

۷۴- در عبارت زیر، نقش دستوری گروهی که وابسته پسین از نوع مضاف‌الیه دارد، کدام است؟

«چوپان توانگری که گوسفندان بسیار داشت، با خانواده‌ی خود از بیابان‌ها می‌گذشت»

- ① نهاد      ② مفعول      ③ متمم      ④ مسند

۷۵- در برابر چند تا از ابیات زیر نوعی از وابسته ذکر شده است که در بیت وجود ندارد؟

- (الف) سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت / آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت (وابسته‌ی پیشین، صفت اشاره)  
 (ب) چون برترین مقام ملک دون قدر ماست / چندین به دست دیو زبونی چرا کنیم (وابسته‌ی پیشین، صفت عالی)  
 (ج) بشوی اوراق اگر همدرس مایی / که علم عشق در دفتر نباشد (وابسته‌ی پسین، صفت بیانی)  
 (د) گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن / چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان، غم مخور (وابسته‌ی پسین، مضاف‌الیه)

- ① هر چهار تا      ② سه تا      ③ دو تا      ④ یکی

۷۶- در کدام گروه اسمی دو وابسته‌ی پیشین آمده است؟

- ① از تو در شگفت هم نمی‌توانم بود.  
 ② چگونه می‌توان به شمشیری دریایی را شکافت؟  
 ③ و من / کوچکترین مور  
 ④ تو آن بلندترین هرمی

۷۷- در کدام گزینه تعداد وابسته‌ها کم‌تر است؟

- ① هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد  
 ② وین بوم محنت از پی آن ، تا کند خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد  
 ③ آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد  
 ④ در مملکت چو غرزش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد

۷۸- در کدام گزینه وابسته‌ی پیشین وجود ندارد؟

- ① من دست تهی می‌روم او تحفه به دست تا زین دو، کدام خوش کند طبع کریم  
 ② دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما  
 ③ و گرنه هر دو جهان را کف تو بخشیدی امید بنده نماندی به ایزد متعال  
 ④ این کیست این این کیست این، این یوسف ثانی است این خضر است و الیاس این مگر، یا آب حیوانی است این

۷۹- در کدام گزینه «شاخص» نیست؟

- ۱) دکتر محمد معین، اولین دکترای ادبیات فارسی در ایران بود.  
 ۲) غلامحسین یوسفی، در کنار مرادش، امام رضا(ع) به خاک سپرده شد.  
 ۳) عموی احمد، مهندس شرکت نفت است.  
 ۴) کد خدا احمد، به مسائل و مشکلات مردم روستا رسیدگی می کند.

۸۰- تعداد صفت‌های پیشین در کدام بیت بیش‌تر است؟

- ۱) چه نام است این؟ که کام من همین بس  
 ۲) از متاع هر دو عالم نیستش جز مهر تو  
 ۳) این بوم همان بوم که خشتش همه زوبین  
 ۴) همین کامیابی هر روز و شب  
 همه ناموس و نام من، همین بس  
 این جهان دارد همین و آن جهان دارد همین  
 این مرز همان مرز که خارش همه پیکان  
 همین روز و شب، بانگ عیش و طرب

۸۱- در متن زیر چند وابسته پیشین وجود دارد؟

«بی‌گمان هیچ شاعری در سراسر پهنه ادب پارسی تا به این حد تنوع را جانشین تکرار و تازگی را جایگزین بکنواختی نکرده است. هر جا این خصیصه را می‌توان دید.»

۱) دو      ۲) سه      ۳) چهار      ۴) پنج

۸۲- در کدام گزینه «شاخص» وجود ندارد؟

- ۱) برادرم دیروز به مطب دکتر حسینی رفت و نتایج آزمایش‌ها را به او نشان داد.  
 ۲) سردار فاطمی از کارآمدترین نیروهای مؤمن و انقلابی مسئول هماهنگی بسیج کل کشور شد.  
 ۳) من در همان اتاق کوچک با آثار سعدی آشنا شدم خاله زری حکایت‌ها را می‌خواند و من به قدر فهم، می‌فهمیدم.  
 ۴) ساعت حوالی یک نصفه شب بود که خبر دادند در راسته بزازان آتش زبانه کشید هیچ‌کس از سید خبر نداشت.

۸۳- در همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... «شاخص» وجود دارد.

- ۱) حرف‌های حاج آقا رضا تمام نشده بود که اعتراض‌ها آغاز شد.  
 ۲) صادق هدایت با سیدعلی جمال‌زاده مکاتباتی داشته است.  
 ۳) بستگان عمه‌ام، طوبا، سالی یک‌بار به خارج از کشور می‌روند.  
 ۴) در هشت کیلومتری شهر باستانی بادرود، گنبد امام‌زاده علی‌عبّاس درخششی خاص دارد.

۸۴- باتوجه به دو بیت «به پاس هر وجب خاکی از این مُلک / چه بسیار است، آن سرها که رفته!» و «ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته!» کدام صفت‌ها را می‌یابید؟

- ۱) اشاره، تعجبی، مبهم      ۲) اشاره، عالی، بیانی      ۳) مبهم، پرسشی، عالی      ۴) شمارشی، مبهم، تعجبی

۸۵- در کدام بیت «شاخص» وجود دارد؟

- ۱) چون شب‌نمی که بر ورق گل چکد، «رهی»  
 ۲) نشنیدی حدیث خواجه بلخ  
 ۳) در کف غصه دوران دل حافظ خون شد  
 ۴) خواجه در بند نقش ایوان است  
 اشکی نثار خواجه شیراز کرده‌ایم  
 مرگ خوش‌تر که زندگانی تلخ  
 از فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین، داد  
 خانه از پای‌بست ویران است

۸۶- در کدام ابیات، «شاخص» وجود دارد؟

- الف) به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق  
 ب) نخست پادشهی هم‌چو او ولایت بخش  
 ج) دگر کریم‌چو حاجی قوام دربادل  
 د) سوم چه قاضی عادل اصیل ملت و دین  
 به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد  
 که گوی فضل ربود او به عدل و بخشش و داد  
 که او به جود چو حاتم همی صلا درداد  
 که قاضی‌ای به از او آسمان ندارد یاد

- ۱) الف، ج      ۲) ب، ج      ۳) د، الف      ۴) ب، د

۸۷- در عبارت زیر به ترتیب چند «ترکیب وصفی» و «اضافی» وجود دارد؟

«شکوه، تقوا، شگفتی و زیبایی شورانگیز طلوع خورشید را باید از دور دید. اگر نزدیکش رویم از دستش داده‌ایم! لطافت زیبای گل در زیر انگشت‌های تشریح می‌پژمرد!»

- ۱) پنج- پنج      ۲) پنج- هشت      ۳) دو - پنج      ۴) چهار - هشت

۸۸- تعداد ترکیب‌های اضافی، در کدام بیت بیشتر است؟

- ۱) تا دلم در گره زلف دلارام افتاد  
 ۲) ای عکس خیالت آفتاب چشمم  
 ۳) طبعم از لعل تو آموخت دُر افشانی‌ها  
 ۴) سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
- بر سر آتش و آب است ز بی‌آرامی  
 زین بیش مبر چو آب خواب چشمم  
 ای رُخت چشمه خورشید درخشانی‌ها  
 هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

۸۹- تعداد ترکیب‌های اضافی همه ابیات به جز گزینه ..... یکسان است.

- ۱) طفلان ره، نشسته به امید جوی شیر  
 ۲) مفتاح قفل کعبه دل، مهر خامشی است  
 ۳) بر لب چشمه چشمم به تفرج بنشین  
 ۴) می‌کند ریگ روانش کار آب زندگی
- عارف به جست‌وجوی می لاله‌گون رود  
 صد فتح روی داد، چو بی‌گفت و گو شدم  
 کآب این چشمه برای تو روان ساخته‌اند  
 پیچ و تاب ناامیدی در سراب عشق نیست

۹۰- در عبارت زیر، به ترتیب چند «ترکیب وصفی» و چند «ترکیب اضافی» وجود دارد؟

«قرن چهارم و پنجم در زبان فارسی، دوره نثر ساده و نیمه‌ی دوم قرن پنجم، دوره نثر از ساده به فنی، قرن ششم و هفتم دوره‌ی کمال نثر فنی است.»

- ۱) ۷ ترکیب وصفی - ۵ ترکیب اضافی      ۲) ۹ ترکیب وصفی - ۶ ترکیب اضافی  
 ۳) ۷ ترکیب وصفی - ۷ ترکیب اضافی      ۴) ۸ ترکیب وصفی - ۶ ترکیب اضافی

۹۱- در منظومه زیر، به ترتیب چند «ترکیب وصفی و اضافی» وجود دارد؟

«تو تنها تر از شجاعت، در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای/ به پاسداری از حقیقت/ و صداقت، شیرین‌ترین لبخند بر لبان اراده توست/ بر تالابی از خون خویش در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای/ با جامی از فرهنگ/ و بشریت رهگذار را می‌آشامانی.»

- ۱) سه، پنج      ۲) سه، شش      ۳) چهار، پنج      ۴) چهار، شش

۹۲- در منظومه «مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند / که به یک شعله، به یک خواب لطیف / خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد» به ترتیب، چند «ترکیب وصفی» و «اضافی» یافت می‌شود؟

- ۱) سه، پنج      ۲) سه، شش      ۳) چهار، پنج      ۴) چهار، شش

۹۳- در عبارت زیر، به ترتیب چند «ترکیب وصفی» و چند «ترکیب اضافی» وجود دارد؟

« ادبیات اروپا در پایان قرن نوزدهم از مکتب واحدی پیروی نمی‌کرد، بلکه تحت تاثیر جریان‌های مختلف ادبی قرار داشت. در ادب این کشور از طرفی رمزگرایان فرانسوی و رمان‌نویسان روسی موثر بوده‌اند.»

- ۱) شش-شش      ۲) هفت- شش      ۳) هفت- پنج      ۴) شش- پنج

۹۴- در متن زیر، به ترتیب، چند «ترکیب وصفی» و «ترکیب اضافی» وجود دارد؟

«در دوره اسلامی از همان قرن‌های نخستین هجری ترجمه عربی آثار معتبر یونان مورد استفاده ایرانیان قرار گرفت و بسیاری از متون عربی به ویژه تفاسیر قرآن به فارسی برگردانده شد. این رسم ترجمه تا قرن‌های بعد ادامه یافت.»

- ۱) هشت - هفت      ۲) نه - شش      ۳) ده - هفت      ۴) ده - شش

۹۵- در منظومه زیر، به ترتیب چند ترکیب وصفی و اضافی وجود دارد؟

«چشمانم را در باغ خوابم گشودم / نیلوفر به همه زندگی‌ام پیچیده بود / هستی‌اش در من ریشه داشت / کدامین باد بی‌پروا / دانه این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورده بود؟»

- ۱) سه، شش      ۲) چهار، هفت      ۳) سه، هفت      ۴) چهار، هشت

۹۶- در متن زیر به ترتیب چند « ترکیب وصفی و اضافی » وجود دارد؟

« افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم و حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم و سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

۱۱-۱۰ (۴)

۹-۱۰ (۳)

۱۰-۱۰ (۲)

۱۰-۹ (۱)

۹۷- در متن زیر چند ترکیب وصفی و اضافی وجود دارد؟

« زمزمه لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا تأیید می‌کرد. می‌بایست هر چه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دید رسی در امان بمانم. جز گودالی که از کنجکاوای گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد در زمانی که ماه داشت از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد.»

۵-۵ (۴)

۶-۵ (۳)

۶-۶ (۲)

۵-۶ (۱)

۹۸- در کدام گزینه «وابسته وابسته» وجود ندارد؟

- ۱) عشق کردم از اینکه فهمیده‌اید که انهدام آن تیربار کار من بوده است.
- ۲) آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد نشانه رفتم.
- ۳) اگر شما را پیدا نمی‌کردم ناکام می‌ماندم. از رد صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم.
- ۴) من با فاصله‌ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما بگذارم مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم.

۹۹- در متن زیر چند «وابسته وابسته» وجود دارد؟

«همین گمان مرا به سوی آن دو تل خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این سنگر دیده بانی یا سنگر انفرادی دشمن بوده است. می‌بایست هر چه زودتر مخفیگاهی پیدا می‌کردم. در گودالی که از کنجکاوای گلوله توپ فراهم آورده بود کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد در زمانی که ماه داشت سر بلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد.»

۴ مورد (۴)

۲ مورد (۳)

۳ مورد (۲)

۴ مورد (۱)

۱۰۰- در کدام گزینه «وابسته وابسته» درست مشخص نشده است؟

- ۱) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است.
- ۲) ای روضه مجسم گودال قتلگاه
- ۳) در دادگاه عشق رگ گردنت گواه
- ۴) تا باز کند به روی عالم / دیباچه خاطرات شیرین

۱۰۱- در منظومه زیر چند «وابسته وابسته» وجود دارد؟

«من صدای قدم خواهش را می‌شنوم / تپش قلب شب آدینه / جریان گل میخک در فکر / شیئه پاک حقیقت از دور / و صدای متلاشی شدن شیشه شادی در شب / پاره پاره شدن کاغذ زیبایی»

نه (۴)

هشت (۳)

هفت (۲)

شش (۱)

۱۰۲- تعداد وابسته‌های وابسته در کدام گزینه با بقیه گزینه‌ها متفاوت است؟

- ۱) مرگ هرکس در حقیقت نقش حال زندگی است
- ۲) شکنج زلف تو دست کدام دل گیرد؟
- ۳) مرغ دلم به داغ غمت تن فرو دهد
- ۴) می‌درخشد همچو برق از پرده ابر سیاه
- هر چه کس بیند به بیداری همان بیند به خواب
- به زائران حرم راه نردبان تنگ است
- گر باشدش ز دانه خال تو چینه‌ای
- از حجاب پرده نیلی نگاه گرم یار

۱۰۳- نوع وابسته مضاف‌الیه در کدام گزینه متفاوت است؟

- ۱) «نمایه»، دسترسی زود و آسان را به اطلاعات نقد و گفت‌وگو با انواع جست‌وجوهای پیشرفته فراهم می‌کند.
- ۲) تدوین مراجع گوناگون کار پژوهش را برای محققان بسیار آسان نموده است.
- ۳) من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است. بیست سی سال پیش چه کار کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد.
- ۴) جریان نگارش سرگذشت‌نامه از گذشته تاکنون در ادبیات فارسی رواج داشته است.

۱۰۴ - وابسته وابسته در همه گزینه‌ها یکسان است؛ به جز:

- |                                 |   |
|---------------------------------|---|
| از دست فراق اگر دست نگیری       | ۱ |
| عشق بخشد حیات جاویدان           | ۲ |
| هر چه بینی مظهر اسمای اوست      | ۳ |
| تا نام تو شنیدم، شد سرد بر دلم  | ۴ |
| زودا که فراق تو برد دست به جانم |   |
| حاصل عمر جاودان عشق است         |   |
| دوست دارم هر که دارد دوست دوست  |   |
| از غایت حلاوت نام تو نام عید    |   |

۱۰۵ - در عبارت: «در مهد دموکراسی عالم، که برای آب خوردن از مردم شهر آتن، رأی می‌گرفتند از بیم عقرب جزاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.» چند وابسته وابسته وجود دارد؟

- |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۱ | ۷ | ۲ | ۶ | ۳ | ۹ | ۴ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|

۱۰۶ - در گروه‌های اسمی: «کلاس ششم ابتدایی، ده فرسخ راه، نخستین سفر من، دو سال دانشسرای مقدماتی، بانک اعتبارات ایران، سیصد تومان پول، یک دو دست میز و صندلی، آخرین چراغ امپراتوری، صد تیغ جفا، دسته گلی تازه، چهل و هشت هزار نفر» چند «ممیز» دیده می‌شود؟

- |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۳ | ۱ | ۴ | ۲ | ۵ | ۳ | ۶ | ۴ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|

۱۰۷ - نوع وابسته وابسته به کار رفته در بیت زیر، در کدام یک از گزینه‌ها تکرار شده است؟

«هزار دیده چو پروانه بر جمال تو عاشق غلام مجلس آنم که شمع مجلس اویی»

- |   |   |
|---|---|
| هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید          | ۱ |
| تا چه خواهد کرد با من دور گیتی زین دو کار | ۲ |
| گوش دلم بر در است تا چه بیاید خبر         | ۳ |
| ماه چنین کس ندید خوش سخن و کش خرام        | ۴ |
| گویم این نیز نهم بر سر غم‌های دگر         |   |
| دست او در گردنم یا خون من در گردش         |   |
| چشم امیدم به راه تا که بیارد پیام         |   |
| ماه مبارک طلوع سرو قیامت قیام             |   |

۱۰۸ - نوع وابسته وابسته در همه ابیات یکسان است؛ به جز:

- |                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| دیوانه قلمرو صحرای وحشتیم           | ۱ |
| ای برق اگر به گوشه آن بام بگذری     | ۲ |
| چون قضا سلسله زلف تو عالم‌گیر است   | ۳ |
| ناز است سد راه و گرنه در اشتیاق     | ۴ |
| ما را سواد شهر بود آیه عذاب         |   |
| آنجا که باد زهره ندارد خبر بری      |   |
| گردنی نیست که در حلقه زَنار تو نیست |   |
| فرقی میانه دل ما و دل تو نیست       |   |

۱۰۹ - در همه ابیات «وابسته وابسته» به کار رفته است؛ به جز:

- |  |   |
|--|---|
| چون نیفتد زلف مشکین سخن بر پای ما      | ۱ |
| دل خواجه شد و بر خاک درش کرد قرار      | ۲ |
| نهی صد دسته ریحان پیش بلبل             | ۳ |
| پرورده کدام بهار است این چمن           | ۴ |
| ما به مژگان زلف شب را عمرها پیموده‌ایم |   |
| خبری زان دل بی صبر و قرار برسان        |   |
| نخواهد خاطرش جز نکهت گل                |   |
| کز بهر دیدنش نگه از هم کنیم وام        |   |

۱۱۰ - تعداد وابسته‌های وابسته در همه ابیات، یکسان است؛ به جز:

- |                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| به یادگار کسی دامن نسیم صبا          | ۱ |
| هر که دریابد نشاط باده تلخ فنا       | ۲ |
| بند همه غم‌های جهان بر دل من بود     | ۳ |
| دست گدا به سیب زنخدان این گروه       | ۴ |
| گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگ است  |   |
| بوسه بر لب‌های خنجر چون لب میگون دهد |   |
| در بند تو افتادم و از جمله برستم     |   |
| نادر رسد که میوه اول رسیده‌اند       |   |



۱۱۱ - در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ ..... هم واژهٔ مرکب دیده می‌شود و هم وندی - مرکب.

- ۱) اما من می‌دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هرساله به جست‌وجوی تسلائی می‌رفت.  
 ۲) به ساده‌دلی روستایی خویش از هر چیزی تعجب کرد و هر چه بر او تنگ تر گرفتند کمربند خود را تنگ تر بست تا با زندگی هایمان آخت شد.  
 ۳) اول گمان بردم که میراب است. خواب که از چشمم پرید، تازه فهمیدم که در زدن میراب نیست، کلفتشان بود.  
 ۴) تفنگ دوربین‌دارش نشان می‌دهد که تک‌تیرانداز است و آن آستین خالی نشانهٔ مردانگی است.

۱۱۲ - در کدام بیت واژه وندی - مرگب وجود ندارد؟

- ۱) ز رنگ آمیزی دوران مشو غافل ز من بشنو  
 ۲) از شگرفی و دلبری و کشی  
 ۳) صید دل را بهر آگاهی ز صیاد ازل  
 ۴) به صد طنازی و شیرین‌زبانی  
 می‌رنگین به جام انداز و عارض ارغوانی کن  
 بود یاری سزای نازکشی  
 در کمند طره عنبرفشان انداخته  
 ز لعل افشانند آب زندگانی

۱۱۳ - تعداد واژه‌های غیرساده در کدام بیت بیشتر است؟

- ۱) ز دیده‌ام شده یک چشمه در کنار روان  
 ۲) عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم  
 ۳) شرمش از چشم می‌پرستان باد  
 ۴) خلوت دل نیست جای صحبت اضداد

۱۱۴ - در هر دو مصراع بیت گزینهٔ ..... ، گروهی با هسته و حداقل یک وابستهٔ غیرساده (وندی، وندی، مرگب، وندی - مرگب) وجود دارد.

- ۱) خرجه رهن خانهٔ خمار دارد پیر ما  
 ۲) سرور را باشد سماع از نالهٔ دلسوز مرغ  
 ۳) داوری پیش که شاید برد اگر بی‌موجبی  
 ۴) هم مگر لطف تو گردد عذرخواه بندگان  
 ای همه رندان مرید پیر ساغرگیر ما  
 مرغ را باشد صداع از نالهٔ شبگیر ما  
 خون درویشان بی‌طاقت بریزد میر ما  
 ورنه معلوم است کز حد می‌رود تقصیر ما

۱۱۵ - در میان واژه‌های زیر به ترتیب چند واژهٔ «ساده، وندی و مرکب» وجود دارد؟

«اندوهگین - نیکوکاری - شادی - به‌سزا - گندم‌نمای - جوفروش - خدادادی - غنچه - شادان - بازگشت - تیمار - بیگانه - ناایمنی - رهاورد - گلستان - چهارم - چشمه - آهنگران - قریحه - گوشه - صاحب‌دل - دبستان»

- ۱) پنج - یازده - چهار  
 ۲) شش - ده - شش  
 ۳) شش - یازده - پنج  
 ۴) شش - ده - پنج

۱۱۶ - در کدام گزینه واژهٔ «وندی - مرکب» به کار نرفته است؟

- ۱) ستم کاری و اندر جان خود تخم ستم کاری  
 ۲) به خلوت بر زبان نیک‌نامی  
 ۳) رهروی را که دیو راهنماست  
 ۴) هر دو دادندم به سبقت سروری  
 ولیکن جانت را فردا گزاید تخم بار ستم  
 فرستادش به هشیاری پیامی  
 اندر انبان، چه توشه ماند و زاد  
 پیش ایشان هر دو، کردم رهبری

۱۱۷ - در متن زیر به ترتیب چند واژهٔ «وندی» و چند واژهٔ «مرکب» وجود دارد؟

زنگ نقاشی بود. دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا بود. معلّم دور نبود. صورتک به رو نداشت. «صاد» معلّم ما بود. سالش به چهل نمی‌رسید.

- ۱) شش، یک  
 ۲) هفت، یک  
 ۳) پنج، دو  
 ۴) پنج، یک

۱۱۸ - در متن زیر درباره‌ی کتاب «دن کیشوت»، به ترتیب چند واژه‌ی مشتق، مرکب و مشتق مرکب وجود دارد؟

«کتاب اثر نویسنده‌ای اسپانیایی است. او بخش اول این کتاب خواندنی را که داستان زندگی فردی است که دچار توهم است، در زندان نوشت. در این کتاب، نقش اصلی داستان خود را شوالیه می‌پندارد و کوه و درخت را دشمن خود. تأثیرگذاری این کتاب بر جریان‌های داستان‌نویسی، انکارشدنی نیست.»

- ۱) چهار، صفر، سه      ۲) چهار، یک، دو      ۳) پنج، صفر، سه      ۴) پنج، یک، سه

۱۱۹ - در متن زیر به ترتیب چند واژه «وندی»، «مرکب» و «وندی-مرکب» دیده می‌شود؟

«در خیابان او را دیدم. شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون‌گرم با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از صورتش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های پرفروغش، سرد و بی‌حالت بود.»

- ۱) شش، دو، دو      ۲) پنج، سه، دو      ۳) پنج، دو، یک      ۴) شش، سه، یک

۱۲۰ - در کدام بیت واژه‌ی وندی - مرکب وجود ندارد؟

۱) صحن بستان ذوق‌بخش و صحبت یاران خوش است / وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوش است

۲) از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش / کاندرا این دیر کهن کار سبکیاران خوش است

۳) مرغ خوشخوان را بشارت باد کاندرا راه عشق / دوست را با ناله شب‌های بیداران خوش است

۴) نیست در بازار عالم خوشدلی و زان که هست / شیوه‌ی رندی و خوش‌باشی عیاران خوش است

۱۲۱ - در کدام گزینه فعل به قرینه‌ی لفظی حذف شده است؟

۱) مثل قرآن مثل آب است روان.      ۲) از بهر آن که در مقابله جفا وفا بود.

۳) تدبیر برادران بر خلاف تقدیر رحمان آمد.      ۴) هم فرفت بود و هم وصلت.

۱۲۲ - در کدام گزینه حذف فعل به «قرینه‌ی لفظی» صورت گرفته است؟

۱) نیک بخت آن که خورد و کشت و بدبخت آنکه مُرد و هشت (رها کرد)      ۲) عام نادان پریشان روزگار/ به ز دانشمند ناپرهیزگار

۳) مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال      ۴) زلف بنفشه‌بوی تو بر طرف لاله‌زار/ خوش تر ز روضه‌ای که ریاحین برآورد

۱۲۳ - در کدام بیت، حذف فعل به قرینه‌ی لفظی را می‌توان یافت؟

۱) سلسله‌ی موی دوست حلقه‌ی دام بلاست      هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

۲) گر برود جان ما در طلب وصل دوست      حیف نباشد که دوست دوست‌تر از جان ماست

۳) گر بنوازی به لطف و بگذاری به قهر      حکم تو بر من روان زجر تو بر من رواست

۴) سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید نکوست      گو همه دشنام گو کز لب شیرین دعاست

۱۲۴ - در همه‌ی گزینه‌ها به جز گزینه‌ی ..... بخشی از جمله حذف شده است.

۱) این داستان شگفت‌آورترین داستان‌ها است. چون در درون آن متضاده‌ها گردآمده‌اند.

۲) نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر.

۳) آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آنکه در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی.

۴) برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند، و یعقوب را بدو میل و عنایت، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند.

۱۲۵ - در جمله‌های کدام گزینه حذف شناسه‌ی فعل به قرینه صورت گرفته است؟

- ۱) الف، د      ۲) ج، ب      ۳) الف، ج      ۴) د، ب

۱۲۶ - در کدام گزینه شناسه به قرینه‌ی فعل قبلی حذف نشده است؟

۱) کبوتران اضطرابی می‌کردند و هر یک خود را می‌کوشید.

۲) نزدیک‌تر آید و سخن بلندتر گویند. پیش‌تر رفتند و ذکر دعوی تازه گردانید. گفت: واقف شدم.

۳) بطان چون آن بدیدند به نزدیک باخه رفتند و گفت: به وداع آمده‌ایم، بدرود باش ای دوست گرامی و رفیق موافق.

۴) گفت که: شاید بود که فروشنده این جادو بوده است و چشم‌بندی کرده، در جمله گوسپند را بگذاشت و برفت و آن جماعت بگرفتند و ببرد.

۱۲۷ - در کدام گزینه نکته سبکی «حذف شناسه به قرینه لفظی» وجود دارد؟

- ۱ دام برکنندند و سر خویش گرفت.  
 ۲ آخر در مانند و زاغ با خود بیندیشد.  
 ۳ قوتی کنید تا دام از جای برگیریم.  
 ۴ بند بلا بسته دید و زه آب دیدگان بگشاد.

۱۲۸ - در همه عبارات، حذف شناسه وجود دارد، به جز:

- ۱ ایشان در گوشه‌ای رفتند و با یکدیگر گفت.  
 ۲ چنانکه از برادران و خواهران مستثنی شدم و به مزید تربیت مخصوص گشت.  
 ۳ پسران بازرگان عظمت (وعظ) پدر بشنودند و منافع آن نیکو بشناخت.  
 ۴ دلایل آن واضح و بی‌شبهت شد و دمنه آن بدید.

۱۲۹ - در کدام بیت، حذف فعل هم به قرینه لفظی و هم به قرینه معنوی صورت گرفته است؟

- ۱ سرو را قامت خوب است و قمر را رخ زیبا  
 تو نه آنی و نه اینی که هم این است و هم آن  
 ۲ در وهم ننگجد که چه دلبد و چه شیرین  
 در وصف نیاید که چه مطبوع و چه زیباست  
 ۳ خارست و گل در بوستان، هرچ او کند نیکوست آن  
 سهل است پیش دوستان از دوستان بردن ستم  
 ۴ یا رب تو آشنا راه مهلت ده و سلامت  
 چندان که باز بیند، دیدار آشنا را

۱۳۰ - در کدام بیت حذف فعل به قرینه معنوی دیده می‌شود؟

- ۱ ساقی قدح زان می دوشینه به من داد  
 باشد که مرا یک نفس از خود برهاند  
 ۲ شب تار است و ره وادی ایمن در پیش  
 آتش طور کجا موعده دیدار کجاست  
 ۳ رفتی و باز نمی‌آیی و من بی‌تو به جان  
 جان من این همه بی‌رحم چرایی، باز  
 ۴ از آستان پیر مغان سر چرا کشیم  
 دولت در آن سرا و گشایش در آن در است

۱۳۱ - در کدام بیت حذف فعل وجود ندارد؟

- ۱ گر بر وجود عاشق صادق نهند تیغ  
 گوید بکش که مال سیبیل است و جان فدا  
 ۲ تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی  
 چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیابی  
 ۳ گوش بر ناله بلبل کن و بلبل بگذار  
 تا نگوید سخن از سعدی شیرازی به  
 ۴ هرگز آن دل بنمیرد که تو جانش باشی  
 نیکبخت آن که تو در هر دو جهانش باشی

۱۳۲ - در همه گزینه‌ها به جز ..... حذف به قرینه معنوی وجود دارد.

- ۱ همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار  
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
 ۲ بنده همان به که ز تقصیر خویش  
 عذر به درگاه خدای آورد  
 ۳ کرم بین و لطف خداوندگار  
 گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار  
 ۴ به نام کردگار هفت افلاک  
 که پیدا کرد آدم از کفی خاک

۱۳۳ - در کدام گزینه هر دو نوع حذف وجود دارد؟

- ۱ فغان کاین لولیان شوخ شهر آشوب شیرین‌کار  
 چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را  
 ۲ معنی بی‌لفظ را ادراک کردن مشکل است  
 چهره نازک همان بهتر که باشد با نقاب  
 ۳ افسوس که از شش جهتم راه بیستند  
 آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت  
 ۴ خود نه زبان در دهان عارف مدهوش  
 حمد و ثنا می‌کند که موی بر اعضا

۱۳۴ - در کدام گزینه حذف فعل به قرینه «معنوی» وجود دارد؟

- ۱ چنین نقل دارم ز مردان راه  
 فقیران منعم، گدایان شاه  
 ۲ که پیری به درپوزه (= گدایی) شد بامداد  
 در مسجدی دید و آواز داد  
 ۳ یکی گفتش این خانه خلق نیست  
 که چیزی دهندت، به شوخی مایست  
 ۴ بگفتا خموش، این چه لفظ خطاست  
 خداوند خانه خداوند ماست



۱۳۵ - در کدام گزینه، «فعل کمکی» حذف نشده است؟

- ① سنگی است زیر آب / در گود شب گرفته دریای نیلگون / تنها نشسته در تک آن گور سهمناک  
 ② خاموش مانده در دل آن سردی و سکون / او با سکوت خویش  
 ③ از یاد رفته‌ای ست در آن دخمه سیاه / هرگز بر او نتافته خورشید نیم‌روز  
 ④ سنگی است زیر آب، ولی آن شکسته سنگ / زنده‌ست می‌تپد به امیدی در آن نهفت

۱۳۶ - در کدام گزینه نوع حذف با بقیه متفاوت است؟

- ① بگفتا گر خرامی در سرایش؟ / بگفت این سر در اندازم به پایش  
 ② بگفتا گر به سر یابیش خشنود / بگفت از گردن این وام افکنم زود  
 ③ هرکه جز ماهی ز آبش سیر شد / هرکه بی‌روزی است روزش دیر شد  
 ④ تو را صبا و مرا آب دیده شد عمّاز / وگر نه عاشق و معشوق رازدارانند

۱۳۷ - در کدام گزینه حذف فعل به قرینه معنوی به کار رفته است؟

- ① جهان متفق بر الهیتش / فرو مانده از گنه ماهیتش  
 ② روزها فکر من این است و همه شب سخنم / که چرا غافل از احوال دل خویشتم  
 ③ دردم ز یار است و درمان نیز هم / دل فدای او شد و جان نیز هم  
 ④ آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا / بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا

۱۳۸ - در عبارت زیر کدام نقش از جمله به قرینه حذف شده است؟

«و با آن شرارت دل سوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فرو گرفتی.»

- ① مفعول      ② نهاد      ③ فعل      ④ مسند

۱۳۹ - در همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... بخشی از کلام حذف شده است.

- ① مرا به دست تو خوش تر هلاک جان گرامی / هزارباره که رفتن به دیگری به حمایت  
 ② به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل / و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم  
 ③ به دو چشم تو که گر بی تو برندم به بهشت / نکنم میل به حوران و نظر با ساقی  
 ④ من پاس دارم تا به روز امشب به جای پاسبان / کان چشم خواب آلوده خواب از دیده ما می برد

۱۴۰ - در همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... حذف فعل صورت گرفته است.

- ① به جمال بی نظیرت، به شراب شیرگیرت / که به گرد عهد و توبه نروم دگر، نگرمد  
 ② که من با تو خورم صد گونه سوگند / کنم با تو بدان سوگند، پیوند  
 ③ هزار شکر که دیدم به کام خویش باز / ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز  
 ④ ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق / برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این

۱۴۱ - در کدام بیت، از شیوه‌ی بلاغی استفاده نشده است؟

- ① روشنی طلعت تو ماه ندارد / پیش تو گل رونق گیاه ندارد  
 ② گوشه‌ی ابروی توست منزل جانم / خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد  
 ③ تا چه کند با رخ تو دود دل من / آینه دانی که تاب آه ندارد  
 ④ شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت / چشم دریده ادب نگاه ندارد

۱۴۲ - در کدام مصراع از شیوه‌ی بلاغی استفاده نشده است؟

- ① آمد افسوس کنان مغیچه‌ی باده فروش  
 ② دوش رفتم به در میکده خواب آلوده  
 ③ شست و شویی کن و آن که به خرابات خرام  
 ④ غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

۱۴۳ - در شیوه بلاغی بیان مصراع «به خفتگان، خبری می دهد، خروش خروس» کدام مورد دیده می شود؟

- ۱) تقدیم فعل بر نهاد      ۲) تقدیم فعل بر مفعول      ۳) تقدیم مسند بر نهاد      ۴) تقدیم فعل بر متمم

۱۴۴ - در کدام بیت جمله‌ای هست که فعل آن بر متممش مقدّم شده است؟

- ۱) یا رب اندر دل آن خسرو شیرین انداز  
 ۲) شاه را به بود از طاعت صدساله و زهد  
 ۳) حالیا عشوۀ ناز تو ز بنیادم برد  
 ۴) گوهر پاک تو از مدحت ما مستغن نیست
- که به رحمت گذری بر سر فرهاد کند  
 قدر یک ساعته عمری که در او داد کند  
 تا دگر باره حکیمانۀ چه بنیاد کند  
 فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند

۱۴۵ - در بیت گزینه ..... مصراع‌ی هست که اجزای جمله‌های آن، کاملاً با ترتیب نقش دستوری جمله‌های معیار آمده است.

- ۱) چه شوی تنگدل ار بر تو همی بازم عشق  
 ۲) عشق رسمیت ولیکن همه اندوه دل است  
 ۳) با توانایی و با وجود کم آمیزد حلم  
 ۴) عید او باد سعید و روز او باد چو عید
- عشق بازیدن با خوبان رسمیت قدیم  
 خنک آن کو را از عشق نه ترس است و نه بیم  
 خواجه بوسهل توانا و جواد است و حلیم  
 دور باد از تن و از جانش شیطان رجیم

۱۴۶ - در کدام گزینه تقدّم مسند وجود دارد؟

- ۱) دل شاه ایران بدان تنگ شد  
 ۲) غمی بود رستم بیازید جنگ  
 ۳) فرود آمد از رخس رستم چو باد  
 ۴) به بالا ز رستم همی رفت خون
- بُروهای چهرش پر از تنگ شد  
 گرفت آن سر و یال جنگی پلنگ  
 سر نامور سوی بالا نهاد  
 بشد سست و لرزان که بیستون

۱۴۷ - در کدام بیت «مفعول» بر سایر اجزای جمله مقدّم شده است؟

- ۱) عاشقان را ز بر خویش مران تا بر تو  
 ۲) شمع جانم را بکشت آن بی وفا  
 ۳) عقل را با عشق زور پنجه نیست  
 ۴) بندگان را نه گزیر است ز حکمت نه گزیر
- سر و زر هر دو فشانند و دعا نیز کنند  
 جای دیگر روشنایی می کند  
 احتمال از ناتوانی می کند  
 چه کنند؟ ار بکشی ور بنوازی خدم اند

۱۴۸ - همه گزینه‌ها به جز ..... دارای «شیوه بلاغی» است.

- ۱) من عمر خویش را به صبوری گذاشتم  
 ۲) من ملک بودم و فردوس برین جایم بود  
 ۳) پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش  
 ۴) هر که در آتش نرفت بی خبر از سوز ماست
- عمری دگر نباید تا صبر بر دهد  
 آدم آورد در این دیر خراب آبادم  
 که مگو حال دل سوخته با خامی چند  
 سوخته داند که چیست پختن سودای خام

۱۴۹ - همه گزینه‌ها به جز ..... دارای «شیوه بلاغی» است.

- ۱) مهربانی کسی از دور فلک هیچ ندید  
 ۲) گر ندهد داد خالق، دادگر خاک  
 ۳) آمد و رفت نفس نیرنگ طوفان بلاست  
 ۴) بس پند که بود آن گه در تاج سرش پیدا
- زان که هم صورت و هم سیرت و هم خوی تو بود  
 دادگر آسمان بگیرد از او داد  
 موج این دریا به چشم اهل عبرت ازدهاست  
 صد پند تو است اکنون در مغز سرش پنهان

۱۵۰ - در کدام بیت، متمم فعل، مقدم بر سایر اجزای جمله است؟

- ۱) با من دلشده گر یار نسازد چه کنم؟  
 ۲) بر بساط دل سماط عیش گسترند لیک  
 ۳) ز شوق در دل من آتشی چنان افروز  
 ۴) به دست غم گرفتارم بیا ای یار دستم گیر
- دل غمگین مرا گر نوازد چه کنم؟  
 در جهان صاحبدلی کو تا شود مهمان دل  
 که هرچه غیر تو باشد بسوزد آن را پاک  
 به رنج دل سزاوارم مرا مگذار، دستم گیر

۱۵۱ - در همهٔ ابیات به جز بیت ..... هم «شیوهٔ بیان بلاغی» و هم «شیوهٔ بیان عادی» دیده می‌شود.

- ۱) همزه غم باش و با وحشت بساز  
 ۲) مشورت در کارها واجب شود  
 ۳) وعده‌ها بدهد تو را تازه به دست  
 ۴) ای ضیاء الحق حسام‌الدین بیا
- می‌طلب در مرگ خود عمر دراز  
 تا پشیمانی در آخر کم بود  
 که هزاران بار آن‌ها را شکست  
 که نروید بی‌تو از شوره گیا

۱۵۲ - در کدام بیت از «شیوهٔ بلاغی» استفاده شده است؟

- ۱) فضل خدای را که تواند شمار کرد؟  
 ۲) چو البارسلان جان به جان بخش داد  
 ۳) صبر هم سودی ندارد کاب چشم  
 ۴) چشمی که جمال تو ندیده ست چه دیده است؟
- یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟  
 پسر تاج شاهی به سر بر نهاد  
 راز پنهان آشکارا می‌کند  
 افسوس بر اینان که به غفلت گذرانند

۱۵۳ - در همهٔ گزینه‌ها «شیوهٔ بلاغی» وجود دارد به جز گزینهٔ .....

- ۱) مجنون چو حدیث عشق بشنید  
 ۲) می‌داشت پدر به سوی او گوش  
 ۳) پروردهٔ عشق شد سرشتم  
 ۴) آمد سوی کعبه سینه پر جوش
- اول بگریست، پس بخندید  
 کاین قصه شنید گشت خاموش  
 جز عشق مباد سرنوشتم  
 چون کعبه نهاده حلقه در گوش

۱۵۴ - در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ ..... شیوهٔ بلاغی دیده می‌شود.

- ۱) طاقت سیمرخ نارد بلبلی  
 ۲) ای که پنجاه رفت و در خوابی  
 ۳) به بهشتی نتوان رفت که رضوانی هست  
 ۴) کلید هشت بهشت ار به من دهد رضوان
- بلبلی را بس بود عشق گلی  
 مگر این پنج روزه دریایی  
 ننهم پای در آن خانه که دریایی هست  
 نه مردم ار بگذارم در سرای تو را

۱۵۵ - در کدام گزینه «شیوهٔ بلاغی» وجود ندارد؟

- ۱) سرانجام گفت ایمن از هر دوان  
 ۲) سیاوش چنین گفت کای شهریار  
 ۳) چو بخشایش پاک یزدان بود  
 ۴) پر اندیشه شد جان کاووس کی
- نه گردد مرا دل نه روشن روان  
 که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار  
 دم آتش و آب یکسان بود  
 ز فرزند و سودابه نیک پی

۱۵۶ - در کدام بیت «شیوهٔ بلاغی» دیده می‌شود؟

- ۱) چو شب تیره گردد شبیخون کنیم  
 ۲) غلام عشق شو اندیشه این است  
 ۳) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی  
 ۴) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت
- ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم  
 همه صاحب‌دلان را پیشه این است  
 ببايد زدن سنگ را بر سبوی  
 روانش ز اندیشه آزاد گشت

۱۵۷ - در کدام بیت جمله غیر ساده دیده نمی‌شود؟

- ۱) من بیابانی به پیش اندر گرفته کاندر و
  - ۲) زان درازی راه با دل گفتمی هر ساعتی
  - ۳) اندر این اندیشه بودم کز کنار شهر بست
  - ۴) شاد باش و دیر باش و دیر مان و دیر زی
- از نهیب دیو دل خوناب گشتی هر زمان  
کاین بیابان را مگر پیدا نخواهد بد کران  
بانگ آب هیرمند آمد به گوشم ناگهان  
کام جوی و کام یاب و کام خواه و کام ران

۱۵۸ - در کدام بیت جمله غیر ساده وجود ندارد؟

- ۱) جان چو بشنید که آن جان جهان باز آمد
  - ۲) صبح اقبال من از کوه امل سر بر زد
  - ۳) من در شب سودای او، دل خوش به فردا می‌کنم
  - ۴) گر چه سخن راندم بلند، از وصف قدش قاصرم
- از سر راه عدم رقص کنان باز آمد  
بخت بیدار من از خواب گران باز آمد  
لیکن شب سودای او ترسم که بی‌فردا بود  
هر چیز کاید در نظر، قدش از آن بالا بود

۱۵۹ - در همه ابیات به جز ..... جمله غیر ساده وجود دارد.

- ۱) رضای دوست به دست آر و دیگران بگذار
  - ۲) خاکم به باد دادی دامن فشانندی اما
  - ۳) تا گل روی تو در باغ لطافت بشکفت
  - ۴) جانا کدام سنگ دل بی کفایت است
- هزار فتنه چه غم باشد ار برانگیزند  
تا دامن قیامت گرد ملال باقی است  
پرده صبر من از دامن گل چاک تر است  
کاو پیش زخم تیغ تو جان را سپر نکرد

۱۶۰ - کدام بیت جمله غیر ساده ندارد؟

- ۱) سست پیوند کسی باشد در مذهب عشق
  - ۲) بی تو یک لحظه که بر من گذرد پندارم
  - ۳) گر به جان حکم کند دوست خلافتش نکنم
  - ۴) در شب هجر بیا شمع وصالی بفرور
- که به تیغ اجلش از تو توانند برید  
هفته‌ای می‌رود و [نیز] به ده روز کشید  
کاعتراضی نکند بر سخن پیر مرید  
در چنین شب به چنان شمع توان روی تو دید

۱۶۱ - در کدام بیت جمله غیر ساده وجود ندارد؟

- ۱) خدنگ چشم تو در جان خاص و عام نشست
  - ۲) آن که یک لحظه فراموش نگشت از یادم
  - ۳) سرو هر چند به بالای تو می‌ماند راست
  - ۴) از بهر خدا زلف مپیرای
- کمند زلف تو در حلق شیخ و شاب افتاد  
ظاهر آن است که هرگز نکند یاد مرا  
بنده تا قد تو را دید شد از سرو آزاد  
شب نیست که صد عربه با باد صبا نیست

۱۶۲ - در کدام بیت جمله غیر ساده وجود ندارد؟

- ۱) در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم / صفرا همی برآید از انده به سر مرا
- ۲) گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ / جز بر مقرّ ماه نبودی مقر مرا
- ۳) منگر بدین ضعیف تم زانکه در سخن / زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا
- ۴) وز دیدن و شنیدن دانش یله نکرد / چون دشمنان خویش به دل کور و کر مرا

۱۶۳ - در کدام بیت، جمله غیر ساده وجود ندارد؟

- ۱) کنار از ما چه می‌جویی میان بگشا دمی بنشین / به اقبال مگر کاری برآید زین میان ما را
- ۲) از آنم قصد جان کردی که من برگردم از کویت / «معاذ الله» که برگردم چه گردانی به جان ما را؟
- ۳) چو اجزای وجود ما مرگب شد ز سودایت / چه غم گر چون قلم گیرند مردم بر زبان ما را؟
- ۴) قیامت باشد آن روزی که بر سوی تو چون نرگس / ز خواب خوش برانگیزند مست و سرگردان ما را

۱۶۴ - کدام بیت، جمله‌ی غیر ساده ندارد؟

- ۱) شاید که باطم نکنند بی گنه فلک/ کاندر جهان نیابد چون من ملک ستای
- ۲) از دیدگاه پاشم درهای قیمتی/ وز طبع گه خرامم در باغ دلگشای
- ۳) گر بسته بود بر تو در خانه‌ی تو بود/ بر هر کسی گشاده طریق صلات تو
- ۴) یک چشم در سعادت نگشاد بخت من/ کش در زمان نه دست قضا در کشید میل

۱۶۵ - در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ ..... جملهٔ مرکب وجود دارد.

- ۱) آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
  - ۲) گوشه‌گیران زود در دل‌ها تصرف می‌کنند
  - ۳) به شادی و آسایش و خواب و خور
  - ۴) اگر پوسیده گردد استخوانم
- آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند  
بیشتر دل می‌برد خالی که بر کنج لب است  
ندارند کاری دل‌افکارها  
نگردد مهرت از جانم فراموش

۱۶۶ - بیت ..... و ..... از جملات غیر ساده تشکیل شده‌اند.

- |                                   |                                  |                         |                                 |
|-----------------------------------|----------------------------------|-------------------------|---------------------------------|
| الف) من از بازوی خود دارم بسی شکر | ب) چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند | پ) شورش بلبلان سحر باشد | ت) بلای غمزهٔ نامهربان خونخوارت |
| ۱) ب و پ                          | ۲) ت و پ                         | ۳) الف و ب              | ۴) الف و ت                      |
- که زور مردم‌آزاری ندارم  
گر اندکی نه به وفق و رضاست خرده مگیر  
خفته از عشق بی‌خبر باشد  
چه خون که در دل یاران مهربان انداخت

۱۶۷ - در کدام گزینه جملهٔ «مرتب» وجود دارد؟

- ۱) نیستم با درد عشقت لحظه‌ای
  - ۲) برامید روی چون گلبرگ تو
  - ۳) کار ما کردست درهم، چون زره
  - ۴) ای کاش جان بخواهد معشوق جانی ما
- خالی از غم‌ها و از تیمارها  
می‌نهم جان را و دل را خارها  
جوشن مشکین پر شور، شما  
تا مدعی بمیرد از جان‌فشانی‌ها

۱۶۸ - در همهٔ ابیات به جز ..... «حرف پیوند وابسته‌ساز و هم‌پایه‌ساز» هر دو به کار رفته است.

- ۱) روز هجرانت بدانستم قدر شب وصل
  - ۲) کسی کش آن زبان در آستین است
  - ۳) سرگشته چو چوگانم و در پای سمنند
  - ۴) دلم به جان غم عشق تو می‌کشد تا هست
- عجب ار قدر نبود آن شب و نادان بودم  
زبانش هست اما آتشین نیست  
می‌افتم و می‌گردم چون گوی به پهلوی  
ولی تنم ز ضعیفی و لاغری نکشد

۱۶۹ - در عبارت زیر به ترتیب چند «حرف ربط وابسته‌ساز» و چند «حرف ربط هم‌پایه‌ساز» مشهود است؟

«زد و ترفیع به اسم من درآمد. فوراً مسئلهٔ میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفت: تو شیرینی عروسی هم به دوستان نداده‌ای و باید در این موقع درست جلوشان در آیی، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم باید عدهٔ میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

- ۱) چهار - سه
- ۲) چهار - چهار
- ۳) سه - سه
- ۴) پنج - چهار

۱۷۰ - در کدام گزینه دو حرف اضافه برای یک متمم آمده است؟

- ۱) بزد بر بر و سینه اشکبوس
  - ۲) کمان به زره را به بازو فکند
  - ۳) بزد بر کمر بند گرد آفرید
  - ۴) یکی تیر زد بر بر اسپ او
- سپهر آن زمان دست او داد بوس  
به بند کمر بر، بزد تیر چند  
زره بر برش، یک به یک بردرید  
که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

۱۷۱ - در کدام گزینه متمم با دو حرف اضافه به کار رفته است؟

- ① خرد بهتر از هرچه ایزد بداد  
 ② به بینندگان آفریننده را  
 ③ نه گویا زبان و نه جویا خرد  
 ④ سراسر زمانه پر از جنگ بود
- ستایش خرد را به از راه داد  
 نبینی، مرنجان دو بیننده را  
 ز خاک و ز خاشاک تن پرورد  
 به جویندگان بر جهان تنگ بود

۱۷۲ - در کدام گزینه ممال به کار رفته است؟

- ① آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب  
 ② گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند  
 ③ خوشتر بود عروس نکوروی بی جهیز  
 ④ بر رخ ساقی پری پیکر
- با صدهزار جلوه و آرایش عجیب  
 دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب  
 ور دست، دست می دهدت هیچ گو مباح  
 همچو حافظ بنوش با ره ناب

۱۷۳ - در کدام بیت ممال به کار نرفته است؟

- ① به هند آدمم بعد از آن رستخیز  
 ② همی تاخت اندر فراز و نشیب  
 ③ همی زد به گرز و به تیغ و رکیب  
 ④ دگر گفت کز راه دور و دراز
- وزان جا به راه یمن تا حجیز  
 همی زد به گرز و به تیغ و رکیب  
 ناز را بر سر عتیب کشید  
 شدی رنجه اندر نشیب و فراز

۱۷۴ - در همه ابیات «متمم» به همراه دو حرف اضافه آمده است، به جز:

- ① چو چندی برآمد نیامد کسی  
 ② به سهراب بر، تیرباران گرفت  
 ③ به رستم بر، آنکه بباید تیر  
 ④ یکی تیر زد بر بر اسپ اوی
- نگه کرد رستم به ره بر بسی  
 چپ و راست، جنگ سواران گرفت  
 تهمت بدو گفت: بر خیره خیر ...  
 که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

۱۷۵ - در چند تا از ابیات زیر واژه ممال هست؟

- الف) بیرون میا ز پرده که ما را شکیب نیست  
 ب) تا پای در رکاب لطافت نهاده ای  
 ج) پیش رخت که بر ورق لاله خط کشید  
 د) دل با رخت چگونه نگرده فریفته؟  
 ه) چون دل ز دست رفت که راه امید بود  
 و) میلی نمی کند سوی خسرو چو آب خضر
- اینک بلند گفتمت، از کس حجب نیست  
 اشکم کدام روز که پا در رکیب نیست  
 گر دفتر گل است که هم در حسیب نیست  
 از صورت تو چیست که آن دلفریب نیست؟  
 بر چشم توست دیگر و بر کس عتیب نیست  
 با آن که میل آب جز اندر نشیب نیست

- ① سه تا      ② چهار تا      ③ پنج تا      ④ شش تا

۱۷۶ - کدام مورد بعد از انتقال به دوره ای دیگر حذف شده است؟

- ① یخچال      ② برگستوان      ③ سوگند      ④ سپر

۱۷۷ - کدام مورد به کلی از زبان امروز حذف نشده است؟

- ① آزنداک      ② چهارآینه      ③ پره      ④ ملطفه

۱۷۸ - کدام دو لفظ معنای قدیم خود را از دست داده اند؟

- ① دستور، رعنا      ② خنده، زیبایی      ③ سپه شکن، هوشمند      ④ شادی، گریه

۱۷۹ - کدام گروه از واژگان را فقط در شعر و نثر گذشتگان می توان یافت؟

- ① پیکان، پره، جرگه      ② آزنداک، چهارآینه، ملطفه      ③ تلاوت، مهمات، آچار      ④ خلط مباحث، ستوه، انگیختن

۱۸۰ - کدام گزینه در بردارنده توضیح زیر است؟

«این کلمات با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل شده‌اند.»

- ① سپر - یخچال - رکاب      ② جامه - کرسی - تماشا      ③ سوفا - عنان - برگستوان      ④ کثیف - سوگند - گران

۱۸۱ - در همه گزینه‌ها به جز ..... از واژگانی استفاده شده که پس از انتقال به دوره‌ای دیگر از فهرست واژگان حذف شده‌اند.

- ① تیر گردون دهان گشاده بماند      ② بر او سرفگندند برگستوان  
 ③ سوگند به آنکه از خردمند      ④ قضا سنان و قدر خنجری که به داند  
 ① پیش تیغ زبانش چون سوفا      ② بر او بر نشست آن شه خسروان  
 ③ همواره به نام اوست سوگند      ④ جواب خصم خود از خنجر و سنان گفتن

۱۸۲ - همهٔ واژه‌های کدام گزینه در گذر زمان وضعیت مشابهی نداشته‌اند؟

- ① برگستوان، بادافراه، ایدر      ② دستور، دستار، خوب      ③ شوخ، کثیف، تماشا      ④ سپر، رکاب، یخچال

۱۸۳ - «با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهد» - «هم معنای قدیم را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته» - «کاملاً متروک شده» - «معنای پیشین را از دست داده و معنای جدید پذیرفته»، به ترتیب وضعیت واژگان گزینهٔ ..... است.

- ① زندگی - یخچال - سپر - کثیف      ② باران - زین - تماشا - سوگند      ③ زندان - سپر - دستار - سفینه      ④ جعد - خنده - کوس - زین

۱۸۴ - در کدام گزینه واژه‌ای وجود دارد که پس از انتقال به دورهٔ دیگر به علل سیاسی و فرهنگی کاملاً متروک شده است؟

- ① زمانی برآشف و گفت ای رفیق      ② که یاد کسان پیش من بد مکن  
 ③ بد اندر حق مردم نیک و بد      ④ چو سوفاش آمد به پهنای گوش  
 ① به کار آید امروز یار شفیق      ② مرا بدگمان در حق خود مکن  
 ③ مگوی ای جوانمرد صاحب خرد      ④ ز شاخ گوزنان برآمد خروش

۱۸۵ - کدام واژه در گذر زمان به علل سیاسی و فرهنگی کاملاً متروک شده است؟

- ① گریه      ② دیوانه      ③ شیرین      ④ دستار

۱۸۶ - در همهٔ ابیات به استثنای ..... واژه‌ای به کار رفته که معنای پیشین خود را از دست داده است و امروزه با معنای جدید به کار می‌رود.

- ① چه حاجت که نه کرسی آسمان      ② نهی زیر پای قزل ارسلان؟  
 ③ هر ملک وجودی که به شوخی بگرفتی      ④ سلطان خیالت بنشاندی به خلافت  
 ③ آچار سخن چیست؟ معانی و عبارت      ④ نونو سخن آری چو فراز آمدت آچار  
 ④ به خون و به مغز اندرون خار و خاک      ④ شده غرق و برگستوان چاک چاک

۱۸۷ - در کدام گزینه وضعیت واژه‌ها به ترتیب دچار «تحول معنایی»، حذف شدن، حفظ معنای قدیم و پذیرش معنای جدید، ادامهٔ حیات با معنای قدیم» شده‌اند؟

- ① تماشا، سوفا، دستور، چشم      ② شوخ، فتراک، رکاب، زیبایی      ③ کثیف، خنده، سپر، یخچال      ④ سوگند، برگستوان، زین، شوخ

۱۸۸ - در کدام بیت واژه‌های یافت می‌شود که با حفظ معنای قدیم معنای جدید پذیرفته است؟

- ① عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم / سپر کنم سر و دستت ندارم از فتراک  
 ② چنین که غمزهٔ شوخ تو مست و مخمور است / چرا به گوشهٔ محراب می‌کند بازی  
 ③ شخصی که تر از شربت تو شد جگر او / لب خشک نماند به همه عمر چو سوفا  
 ④ به گیسوی تو خوردم دوش سوگند / که من از پای تو سر برنگیرم

۱۸۹ - در همهٔ گزینه‌ها واژه‌ای دیده می‌شود که دچار تحوّل معنایی شده است به جز .....  
 ۱ جنابش پارسایان راست محراب دل و دیده  
 ۲ خوردست خدا ز روی تعظیم  
 ۳ به دستور فرمود تا ساربان  
 ۴ بسیار کس شدند اسیر کمند عشق

جبینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی  
 سوگند به روی همچو ماهت  
 هیون آرد از دشت صد کاروان  
 تنها نه از برای من این شور و شر فتاد

۱۹۰ - در کدام بیت واژه‌های وجود دارد که از فهرست واژگان متروک شده است؟

۱ قی‌آلوده دستار و پیراهنش  
 ۲ گرفتم که سالار کشور نیم  
 ۳ به صبرش در آن کنج تاریک جای  
 ۴ کنون دشمن بدگهر دست یافت  
 ۱ گروهی سگان حلقه پیرامنش  
 ۲ به عزّت ز درویش کمتر نیم  
 ۳ به گنج قناعت فرورفته پای  
 ۴ سر دست مردی و جهدم بتافت

۱۹۱ - در کدام گزینه واژه‌ی دو تلفظی وجود ندارد؟

۱ میان ماه من تا ماه گردون  
 ۲ بسی رنج برد اندران روزگار  
 ۳ از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
 ۴ هر کسی کو حاسد کیهان بود  
 ۱ تفاوت از زمین تا آسمان است  
 ۲ به افسون و اندیشه بی‌شمار  
 ۳ یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
 ۴ آن حسد خود مرگ جاویدان بود

۱۹۲ - در کدام گزینه واژهٔ «دو تلفظی» وجود دارد؟

۱ بضاعت نیاوردم آلا امید  
 ۲ من آنم ز پای اندر افتاده پیر  
 ۳ کس از من سیه‌نامه‌تر دیده نیست  
 ۴ جز این کاعتمادم به یاری توست  
 ۱ خدایا ز عفوم مکن ناامید  
 ۲ خدایا به فضل خودم دست گیر  
 ۳ که هیچم فعال پسندیده نیست  
 ۴ امیدم به آمرزگاری توست

۱۹۳ - در همهٔ گزینه‌ها، به جز گزینهٔ ..... همهٔ واژگان دو تلفظی هستند.

۱ رایگان، پادشاه، یادگار  
 ۲ دودمان، سازمان، باغبان  
 ۳ آموزگار، استوار، تابدار  
 ۴ مهربان، آشنا، آسمان

۱۹۴ - در کدام گزینه واژهٔ دو تلفظی دیده نمی‌شود؟

۱ به استواری معیار تازه بخشیدند  
 ۲ ز مستکبران دلاور بترس  
 ۳ خورشید آسمان و زمین نور مشرقین  
 ۴ ناگه فتاد لرزه بر اطراف روزگار  
 ۱ شما نه مثل دماوند، او به مثل شماست  
 ۲ از آن کاو نترسد ز داور بترس  
 ۳ پروردهٔ کنار رسول خدا حسین  
 ۴ از چه؟ ز بیم تاختن ناگهان برف

۱۹۵ - در کدام گزینه، همهٔ واژه‌ها «هم‌آوا» دارند؟

۱ خار، فارغ، گزاردن  
 ۲ قرض، صعب، مستور  
 ۳ سور، عازم، خاست  
 ۴ حلال، پرتقال، مهمل

۱۹۶ - در کدام گزینه، همهٔ واژه‌ها «هم‌آوا» دارند؟

۱ صلاح، متبوع، انتساب  
 ۲ اصرار، فروگذاری، صواب  
 ۳ سنا، نشر، تحلیل  
 ۴ نقض، قالب، ازل

۱۹۷ - در کدام گزینه همهٔ واژه‌ها «هم‌آوا» دارند؟

۱ برگزاری، علم، مقلوب  
 ۲ حمیت، قدیر، قوی، نواحی  
 ۳ افراط، عمل، طرد، ابا  
 ۴ غربت، ثواب، القا، جذر



۱۹۸ - در کدام گزینه واژه «هم‌آوا» وجود ندارد؟

- |   |                                     |
|---|-------------------------------------|
| ۱ | زانگه که بر آن صورت خوبم نظر افتاد  |
| ۲ | مجنون ز جام طلعت لیلی چو مست شد     |
| ۳ | نیکم نظر افتاد بر آن منظر مطبوع     |
| ۴ | بعد ازین دست من و دامن سرو و لب جوی |

- از صورت بی طاقتم پرده برافتاد  
فارغ ز مادر و پدر و سیم و زر فتاد  
کاؤل نظرم هر چه وجود از نظر افتاد  
خامه اکنون که صبا مژده فروردین داد

۱۹۹ - در کدام گزینه واژه «هم‌آوا» وجود ندارد؟

- |   |                                     |
|---|-------------------------------------|
| ۱ | دلیم خزانۀ اسرار بود و دست قضا      |
| ۲ | کسی که از در تقوی قدم برون ننهاد    |
| ۳ | غبار خط نپوشانید خورشید رخسار یا رب |
| ۴ | از آن متاع که در پای دوستان ریزند   |

- درش بست و کلیدش به دستانی داد  
به عزم میکده اکنون سر سفر دارد  
حیات جاودانش ده که حُسن جاودان دارد  
مرا سرپرست، ندانم که او چه سر دارد

۲۰۰ - در همه گزینه‌ها واژه «هم‌آوا» یافت می‌شود به استثنای گزینه .....

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| ۱ | دل چنین سخت نباشد که یکی بر سر راه |
| ۲ | ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق  |
| ۳ | آبی که خضر حیات ازو یافت           |
| ۴ | نغز گفت آن بت ترسا بچه باده پرست   |

- تشنه می‌میرد و شخص آب زلالی دارد  
هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد  
در میکده جو که جام دارد  
شادی روح کسی خور که صفایی دارد

۲۰۱ - در کدام گزینه واژه «هم‌آوا» وجود ندارد؟

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| ۱ | شبی دل را به تاریکی زلفت باز می‌جستم |
| ۲ | از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم      |
| ۳ | نامی ار می‌طلبد از تو غریبی چه شود   |
| ۴ | طوطیی را به خیال شکری دل خوش بود     |

- رخت می‌دیدم و جامی هلالی باز می‌خوردم  
وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل  
تویی امروز درین شهر که نامی داری  
ناگهش سیل فنا نقش اَمَل باطل کرد

۲۰۲ - در کدام گزینه واژه «هم‌آوا» وجود ندارد؟

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| ۱ | از آن رنگ رخم خون در دل افتاد         |
| ۲ | من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب  |
| ۳ | تو را چنانکه تویی هر نظر کجا بیند     |
| ۴ | پنهان به حاسدم به خودم خوان که منعمان |

- وزین گلشن به خارم مبتلا کرد  
گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس  
به قدر دانش خود هر کسی کند ادرک  
خیر نهنان برای رضای خدا کنند

۲۰۳ - کدام فعل مشخص شده مضارع اخباری است؟

- |   |  |
|---|--|
| ۱ | جانم ار مالک غم‌های محبت گردد / من گدا گردم و نامش به دلالت برود             |
| ۲ | فروغ ماه می‌دیدم ز بام قصر او روشن / که رو از شرم آن خورشید در دیوار می‌آورد |
| ۳ | شکر خدا که باز در این اوج بارگاه / طاووس عرش می‌شنود صیت شهیرم               |
| ۴ | شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل / مملوک این جنابم و مسکین این درم            |

- گردد  
می‌آورد  
می‌شنود  
رسانم

۲۰۴ - عبارت زیر چند فعل مضارع اخباری دارد؟

«اگر کارگران به جدول درآمد مدیران شرکت نگاه کنند، عددهای کلانی می‌بینند و آن‌ها را با درآمد خود مقایسه می‌کنند. خبرهایی به گوش من رسیده است که همین‌لان هم بعضی‌ها دارند کارهایی می‌کنند که آینده شرکت را به خطر می‌اندازد.»

- |   |       |   |       |   |         |   |        |
|---|-------|---|-------|---|---------|---|--------|
| ۱ | دو تا | ۲ | سه تا | ۳ | چهار تا | ۴ | پنج تا |
|---|-------|---|-------|---|---------|---|--------|

۲۰۵ - کدام نوع فعل به اشتباه به بیت نسبت داده شده است؟

- ۱) بر سر آنم که گر ز دست برآید (مضارع التزامی)  
 ۲) گل، به همه رنگ و برازندگی  
 ۳) دوش مرغی به صبح می نالید  
 ۴) تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی  
 دست به کاری زخم که غصه سرآید (مضارع التزامی)  
 می کند از پرتو من زندگی (مضارع اخباری)  
 عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش (ماضی استمراری)  
 گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (ماضی التزامی)

۲۰۶ - در کدام گزینه فعل مضارع اخباری وجود دارد؟

- ۱) اندر هر کاری داد از خویشتن بده.  
 ۲) تا همچنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید.  
 ۳) همه کس را به سزا حق شناس باش.  
 ۴) اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد.

۲۰۷ - در متن زیر کدام فعل وجود ندارد؟

«آذر باد یک مرغ عادی نبود که از تمرین سر بخورد. بیش تر مرغ‌های دریایی نمی‌خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می‌دانستند، بیاموزند. او به‌زودی دریافت که این طرز فکر سبب می‌شود که او محبوبیت خود را از دست بدهد.»

- ۱) مضارع التزامی      ۲) مضارع اخباری      ۳) ماضی نقلی      ۴) ماضی استمراری

۲۰۸ - در متن زیر کدام فعل وجود ندارد؟

«رزمیار، تو دیگر به من نیازی نداری، باید بکوشی طبیعت و جوهر خود را بیایی و آن، طبیعت واقعی و بدون محدودیت توست و اوست که آموزگار تو خواهد بود.»

- ۱) مضارع اخباری      ۲) مضارع التزامی      ۳) آینده      ۴) ماضی بعید

۲۰۹ - در کدام گزینه «مضارع التزامی» وجود دارد؟

- ۱) برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر  
 ۲) ببرد از من قرار و طاقت و هوش  
 ۳) اشک خونین بنمودم به طیبیان گفتند  
 ۴) بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق  
 وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد  
 بت سنگین دل سیمین بناگوش  
 درد عشق است و جگرسوز دواپی دارد  
 مفتی عقل درین مسئله لایعقل بود

۲۱۰ - در کدام بیت، فعل مضارع التزامی وجود دارد؟

- ۱) بگفتمش به لبم بوسه‌ای حوالت کن  
 ۲) دوش می‌آمد و رخسار برافروخته بود  
 ۳) بگشا بند قبا تا بگشاید دل من  
 ۴) رشته تسبیح اگر بگست معذورم بدار  
 به خنده گفت کی‌ات با من این معامله بود  
 تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود  
 که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود  
 دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

۲۱۱ - در همه گزینه‌ها مضارع اخباری وجود دارد به جز .....

- ۱) بر آستان میکده خون می‌خورم مدام  
 ۲) زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود  
 ۳) می‌گفت با صبا ز زُخت گل حکایتی  
 ۴) نرگس کرشمه می‌برد از حد برون خرام  
 روزی ما ز خوان کرم این نواله بود  
 هم مستی شبانه و سوز و نیاز من  
 باد صباش خرده زر کرد در دهن  
 ای جان فدای شیوه چشم سیاه تو

۲۱۲ - در کدام گزینه فعل «ماضی نقلی» وجود دارد؟

- ۱) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است  
 ۲) گفت: «از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم»  
 ۳) این شکر چون کنیم که هر ذره خاک ما  
 ۴) به حرف عشق دل داغدار من زنده است  
 ای روضه مجسمه گودال قتلگاه  
 گفت: «پوسیده است جز نقشی ز بود و تار نیست»  
 از داغ عشق، رنگ سویدا گرفته است  
 که آتش، آب حیات است جان سوخته را

۲۱۳- زمان و نوع افعال در عبارت زیر به ترتیب کدام است؟

«قدری از راه را که رفتم، نشستم. جهت را نمی توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتمم گم می شوم.»

- ① ماضی ساده، ماضی ساده، مضارع اخباری، مضارع التزامی، ماضی ساده، مضارع التزامی، مضارع اخباری  
 ② ماضی ساده، ماضی ساده، ماضی استمراری، مضارع التزامی، ماضی ساده، مضارع التزامی، مضارع اخباری  
 ③ ماضی ساده، ماضی ساده، ماضی استمراری، مضارع اخباری، ماضی استمراری، مضارع التزامی، آینده  
 ④ ماضی التزامی، ماضی ساده، مضارع اخباری، مضارع اخباری، ماضی ساده، مضارع التزامی، مضارع اخباری

۲۱۴- در متن زیر چه نوع فعلی نیامده است؟

« من را هم گفتید ، گفتید که بروم. همه را گفتید اما نمی شد آقا ، نمی توانستم . شما عصبانی شدید گفتید که دستور می دهید . اما باز هم من نتوانستم بروم بقیه توانستند . بقیه رفتند اما من نتوانستم آقا . پاهایم سست شده بود قلبم می لرزید و عرق کرده بودم.»

- ① ماضی نقلی      ② ماضی بعید      ③ مضارع اخباری      ④ ماضی استمراری

۲۱۵- در کدام بیت تعداد جمله‌ها بیشتر است؟

- ① حسن شهادت از همه حسنی فراتر است  
 ② ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد  
 ③ شاهد نیاز نیست که در محضر آورند  
 ④ دارد اسارت تو به زینب اشارتی
- ای محسن شهید من ای حسن بی گناه  
 یوسف بگو که هیچ نیاید برون ز چاه  
 در دادگاه عشق رگ گردنت گواه  
 از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه

۲۱۶- در چند واژه پسوند «ان» نشانه جمع است؟

«دانش آموزان - خندان - گروهبان - قاصدان - پرندگان - سپاهان - بامدادان»

- ① دو      ② سه      ③ چهار      ④ پنج

۲۱۷- در کدام بیت واژه‌ای با نشانه جمع به کار رفته است؟

- ① بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار  
 ② مردان خدا پرده پندار دریدند  
 ③ که مازندران شهر ما یاد باد  
 ④ ای نوگل خندان چرا خون در دل ما می کنی؟
- خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار  
 یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند  
 همیشه بر و بومش آباد باد  
 خاری به خود می بندی و ما را ز سر و ما می کنی؟

۲۱۸- «ان» در واژه‌های «بابکان - شادان - مردگان - گیلان - سحرگاهان» به ترتیب چه نوع پسوندی هستند؟

- ① نسبت - حالت - جمع - مکان - زمان      ② حالت - حالت - جمع - مکان - زمان  
 ③ نسبت - حالت - حالت - نسبت - زمان      ④ جمع - حالت - جمع - جمع - زمان

۲۱۹- پسوند «ان» در قافیه‌های کدام ابیات، کاربرد و مفهوم دوگانه دارد؟

الف) عاقلان کی دل به دست زلف دلداران دهند / نقره‌داران چون نشان زر به طراران دهند  
 ب) ای شاه تاج‌داران وی تاج شهریاران / گردون کامکاری خورشید کامکاران  
 ج) تا چند دم از گل زنی ای باد بهاران / گل را چه محلّ پیش رخ لاله عذاران  
 د) چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان / دل از انتظار خونین دهن از امید خندان

- ① الف، د      ② ب، ج      ③ ج، د      ④ ج، الف

۲۲۰- مفهوم «ان» در کدام واژه‌ها به ترتیب «نشانه جمع، صفت فاعلی، نسبت، پسوند زمان» است؟

- ① روندگان، سخن‌سرایان، گیلان، خزان      ② مردان، کیان، سپندان، سپیده‌دمان  
 ③ سخنگویان، گرگان، کوهان، بامدادان      ④ نیاکان، خرامان، بابکان، نوبهاران

۲۲۱ - «ان» در کدام مصراع‌ها به ترتیب: «نشانه جمع، صفت فاعلی، نشانه نسبت» است؟

- (الف) کجا افتاد آن مجنون در این دوران نمی دانم  
(ب) چه می خواهد از این مسکین سرگردان نمی دانم  
(ج) به جز تو در همه گیتی دگر جانان نمی دانم  
(د) در این حدیقه هنوز از سیاهکارانم

- ۱ الف، ب، د      ۲ الف، د، ج      ۳ د، الف، ب      ۴ د، ب، ج

۲۲۲ - در کدام بیت رابطه معنایی «تضمن» به کار نرفته است؟

- ۱ همه سنگ‌ها پاس دار ای پسر  
۲ می بیاور که ننازد به گل باغ جهان  
۳ خاک وجود ما را از آب دیده گل کن  
۴ ابر می بارد و من می شوم از یار جدا  
که لعل از میانش نباشد به در  
هر که غارتگری باد خزانی دانست  
ویرانسرای دل را گاه عمارت آمد  
چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا

۲۲۳ - در میان گروه واژه‌های زیر، به ترتیب چند رابطه از نوع مترادف و تضمن وجود دارد؟

(ادبار و اقبال)، (محمل و مهد)، (رایت و بیرق)، (دست و بدن)، (بیعت و میثاق)، (تند و ترش)، (ورزش و فوتبال)، (هنر و نقاشی)، (پروانه و ملخ)

- ۱ سه-سه      ۲ سه-چهار      ۳ چهار-چهار      ۴ چهار-سه

۲۲۴ - قافیۀ کدام بیت با واژه مشخص شده در بیت زیر، رابطه‌ی معنایی «ترادف» دارد؟

«به نام چاشنی بخش زبان‌ها  
حلاوت سنج معنی در بیان‌ها»

- ۱ سحرگه رهروی در سرزمینی  
۲ شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی  
۳ ثوابت باشد ای دارای خرمن  
۴ اگر چه رسم خوبان تند خویی ست  
همی گفت این معما با قرینی  
شی خوش است چنین شب که دوستان بینی  
اگر رحمی کنی بر خوشه چینی  
نیازی عرضه کن بر نازنینی

۲۲۵ - در کدام گزینه واژه «سیر» در معنای «خشنود و راضی» آمده است؟

- ۱ یک نیمه گیتی ستد و سیر نباشد  
۲ ناید از من و گرچه کوشم دیر  
۳ چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر  
۴ هر که جز ماهی ز آبش سیر شد  
تا نیمه دیگر گرد و دیر نباشد  
کاهویی را کنم به صحرا سیر  
چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟  
هر که بی روزیست روزش دیر شد

۲۲۶ - در جمله‌های زیر، دریافت معنای «ماه» به همنشینی ..... با ..... مربوط می‌شود.

الف-ماه، طولانی بود.

ب-ماه، روشن بود.

- ۱ فعل با نهاد      ۲ فعل با مسند      ۳ مسند با نهاد      ۴ نهاد با قید

۲۲۷ - رابطه معنایی جفت واژه‌های کدام گزینه، از نوع «تضمن» است؟

- ۱ (سیر و کاشتن)، (سهند و سیلان)  
۲ (کشور و ایران)، (فرزند و دختر)  
۳ (ارس و کارون)، (سیر و پیاز)  
۴ (سیر و گرسنه)، (گرم و وزن)



۲۲۸ - مفهوم واژه «دست» در کدام گزینه با بقیه متفاوت است؟

- |                                   |                                   |   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|---|
| خشت خم می نوشد اول، باده سرجوش را | نیست بر بالای دست خاکساری هیچ دست | ① |
| آواز آید که حال معشوقم چیست       | گر دست به خاک برنهی کاین جا کیست  | ② |
| در خانه نشستم و فروآسودم          | تا دست به بیعت وفایت سودم         | ③ |
| رخ عدو سیه و خاطرش نزار آورد      | تویی که دست تو با خامه سیاه نزار  | ④ |

۲۲۹ - کاربرد واژه «دیگر» در کدام بیت متفاوت است؟

- |                          |                                 |   |
|--------------------------|---------------------------------|---|
| سپهد نیامد ز خوردن ستوه  | دوم روز رفتند دیگر گروه         | ① |
| به هر دم پاسخ دیگر گذارد | به هر دم کسوت (لباس) دیگر برآرد | ② |
| بیابد بی شکی اسرار دیگر  | حیاتی یابد از دیدار دیگر        | ③ |
| بهر ایشان شتر دیگر برد   | روز دیگر ره پیشینه سپرد         | ④ |

۲۳۰ - ردیف در همه ابیات به استثنای بیت گزینه ..... به یک معنی آمده است.

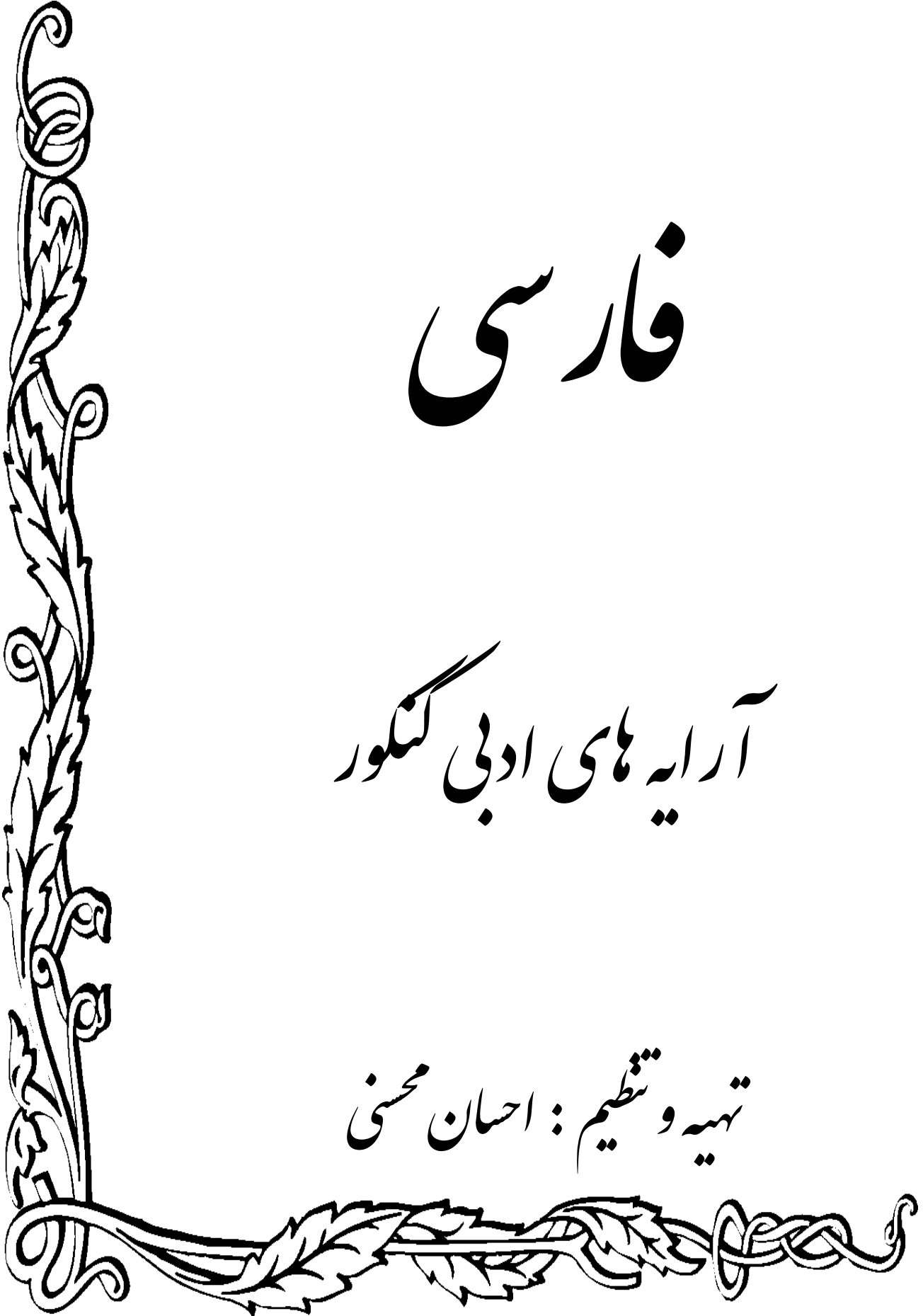
- |                             |                                  |   |
|-----------------------------|----------------------------------|---|
| از بد و نیک جهان بیزار شد   | چون شراب عشق در وی کار کرد       | ① |
| کای عجب این پیر از کفار شد  | غلغلی در اهل اسلام اوفتاد        | ② |
| در دل او پند خلقان خار شد   | هر که پندش داد بندش سخت کرد      | ③ |
| که همره دور رفت و کاروان شد | چو باز افتادی از ره، ره ز سر گیر | ④ |

باسمہ تعالیٰ

# فارسی

آرایہ های ادبی گنگور

تہیہ و تنظیم : احسان محسنی



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

## آرایه ها

ردیف

## تشبیه

چیزی را به چیز دیگر «مانند» کردن / ادعای همانندی میان دو چیز

- ۱- مشبه : چیزی که قصد مانندکردن آن را داریم.  
 ۲- مشبه به: چیزی که مشبه به آن مانند می شود.  
 ۳- ادات تشبیه: واژه ای که نشان دهنده پیوند شباهت است.  
 مثال ← هم چون، چو، چون، گویی، به کردار، به سان و ...  
 ۴- وجه شبه: ویژگی مشترک میان مشبه و مشبه به  
**مهم ← ویژگی بارز مشبه به**

## ارکان تشبیه

نکته ( برای فهم یک تشبیه باید به سراغ مشبه به رفت که مهم ترین پایه ی تشبیه است.

مثال:

شب چو چراغی به روز، کاسته و نیم تاب(۱) روز چو شمعی به شب، زودرو و سرفراز

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

ورت به دست نیاید چو سرو باش آزاد(۲) گرت زدست برآید چو نخل باش کریم

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

## انواع تشبیه:

- ۱- مشبه + مشبه به + ادات + وجه شبه  
 (مثال) ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد  
 ۲- مشبه + مشبه به + ادات  
 (مثال) چو دریای خون شد همه دشت و راغ  
 ۳- مشبه + مشبه به + وجه شبه  
 (مثال) گه نیام کوهم ز صبر و حلم و داد

## (۱) تشبیه گسترده

## ۲- تشبیه فشرده :

فقط دو رکن اصلی دارد: مشبه و مشبه به

## (۱) غیر ترکیبی :

تو سرو جویباری ، تو لاله بهاری / تو یار غمگساری ، تو حور دل ربایی

## (۲) ترکیب اضافی :

گنج ادب / داغ محبت / نور هدایت / کنج عزلت / چراغ علم

## مثال های مهم تشبیه:

۱- چو دریای خون شد همه دشت و راغ / تشبیه ۱ ← دریای خون  
 جهان چون شب و تیغها چون چراغ / تشبیه ۲ ← دشت و راغ به دریای خون  
 تشبیه ۳ ← جهان به شب / تشبیه ۴ ← تیغ به چراغ

۲- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تشبیه ۱ ← مس وجود  
 تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی / تشبیه ۲ ← توبه مردان ره  
 تشبیه ۳ ← کیمیای عشق / تشبیه ۴ ← همانند زرشوی

۳- ز بهر دانه خالت همیشه مرغ دلم / تشبیه ۱ ← دانه خال  
 به دام زلف توگر مبتلاست گو می باش / تشبیه ۲ ← مرغ دل  
 تشبیه ۳ ← دام زلف

۴- آن قطره باران که برافتد به گل سرخ / تشبیه  
 چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار / تشبیه  
 مشبه / مشبه به

۵- کنیزان و غلامان گرد خرگاه / تشبیه  
 ثریاوار گرد خرمن ماه / تشبیه  
 مشبه / مشبه به

۶- خروش سیل حوادث بلند می گوید.

۷- من لاله آزادم من زاده فریادم.

۸- مرغ دل تا دام زلف و دانه خال تو دید / تشبیه ۱ ← مرغ دل  
 طایر اندیشه ام افتاد در دام هوس / تشبیه ۲ ← دام زلف  
 تشبیه ۳ ← دانه خال / تشبیه ۴ ← طایر اندیشه  
 تشبیه ۵ ← دام هوس



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۹- تو بهاری تو بُتی آتش جانی سروی      من همان خاک رهم آتش عشقت کفتم

۱۰- پروردگارا روا مدار در ظلمات جهل و ظلال از چراغ هدایت به دورافتم.

## تعدادی از مثال های مهم تشبیه سال دوازدهم :

(۱) بارانِ رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی به خطای مُنکر نبرد. فرآش باد صبا را گفته تا فرس زُمردین بگسترد و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قُدم مَوَلَسِم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.

(۲) چه غم دیوارِ اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟      چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

(۳) واصفان حلیهٔ جمالش به تحیّر منسوب ۷ که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

(۴) یکی از صاحب دلان سر به جیبِ مراقبت فرورده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده

(۵) دست از مس وجود، چو مردانِ ره بشوی      تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

(۶) نالهٔ مرغ اسیر این همه بهر وطن است      مَسَلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

(۷) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم      هر مَلّتی که مردم صاحب قلم نداشت

(۸) تا واره‌ی از دم ستوران      وین مردم نحس دیو مانند

(۹) بنواخت ز خشم بر فلک مشت      آن مشت تویی تو ای دماوند

(۱۰) تو مشت درشت روزگاری      از گردشِ قرن ها پس افکند

(۱۱) برکن ز بن این بنا که باید      از ریشه، بنای ظلم برکند

(۱۲) آتش است این بانگ نای و نیست باد      هر که این آتش ندارد، نیست باد

(۱۳) آتش عشق است کاندر نی فتاد      جوشش عشق است کاندر می فتاد

(۱۴) چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید

(۱۵) عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد

(۱۶) آیینۀ نگاهت، پیوند صبح و ساحل      لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران

(۱۷) پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند      دیوار زندگی را زین گونه یادگاران

(۱۸) وین نعمهٔ محبت بعد از من و تو ماند      تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

(۱۹) جزیره های کوچک و بزرگ، مثل وصله های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

- ۲۰) آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد
- ۲۱) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند
- ۲۲) چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم. چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم. و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم
- ۲۳) همه چشم ها به او بود که چراغ علم و فلسفه و کلام را روشن نگاه دارد
- ۲۴) در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد.
- ۲۵) تابستان وصال، امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می آمد
- ۲۶) ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می بُرد
- ۲۷) عطر الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است
- ۲۸) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی
- ۲۹) هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم
- ۳۰) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند
- ۳۱) گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد
- ۳۲) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد
- ۳۳) شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه
- ۳۴) اگر کوه آتش بود بسپریم ازین، تنگ خوار است اگر، بگذرم
- ۳۵) گرچه بیرون تیره بود و سرد، همچون ترس / ... قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم
- ۳۶) و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم
- ۳۷) چوب دستی منتشا مانند در دستش
- ۳۸) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید، پای تا سر گوش
- ۳۹) آن که هرگز چون کلید گنج مروارید / گم نمی شد از لبش لبخند
- ۴۰) چاه چونان ژرفی و پهنایش، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آوذ
- ۴۱) پهلوان هفت خوان، اکنون طعمه دام و دهان خوان هشتم بود
- ۴۲) صدای شوم و نامردانه اش در چاه سار گوش می پیچید
- ۴۳) مرد نقال از صدایش ضجه می بارید و نگاهش مثل خنجر بود
- ۴۴) به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن
- ۴۵) عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود
- ۴۶) چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت...
- ۴۷) گردنش مثل گردن همان غاز مادرمده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود
- ۴۸) صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد
- ۴۹) غاز گلگونم، طعمه این جماعت کرکس صفت شده، در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۵۰) خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته

۵۱) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من ، همین جا لنگر انداز

**تمرین کاربردی ( در مثال های زیر تشبیه را بیابید.**

۱- صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل / فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد

۲- دلاچو غنچه شکایت زکار بسته مکن / که باد صبح، نسیم گره گشا آورد

۳- به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ / چو غنچه بیش تو آش مهر بر دهان باشد

۴- درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد / نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

۵- همچو سایه پی خورشید رخت چون نرود / دل که در گردنش از زلف تو مشکین رسن است

۶- گشتم از اشک ندامت مخزن گنج گهر / خانه من چون صدف معمور از این باران شده

۷- می ترسم از خرابی ایمان که می برد / محراب ابروی تو حضور نماز من

۸- سیل سرشک ما زدیش کین به در نبرد / بر سنگ خاره قطره باران اثر نکرد

۹- گرت زدست برآید چو نخل باش کریم / ورت زدست نیاید چو سروباش آزاد

۱۰- چون آینه حال نقش تو در دل بگرفته است / دل در سر زلف تو فرورفته چو شانه است

۱۱- تا که عشقت مطربی آغاز کرد / گاه چنگم، گاه تارم روز و شب

۱۲- دام شب آمد و جانهای خلاق بر بود / چون دل مرغ در آن دام تپیدم همه شب

۱۳- گرچه از شمع تر می سوخت چو پروانه دلم / گرد شمع رخ خوب تو پریدم همه شب

۱۴- تو خود ای گوهر یک دانه کجایی آخر / کز غمت دیده مردم همه دریا باشد

۱۵- ای در کمند زلفک تو حلقه فریب / وی در کمان ابروی تو ناوک حیل

۱۶- من آن شهرم که سیلاب محبت ساخت ویرانم / تو آن گنجی که در ویرانه دلها وطن داری

۱۷- از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ / دل اگر تیره نباشد همه دنیاست بهشت

۱۸- دجله اشک از بهار شوق طغیان کرده است / رازهای سینه را خاشاک طوفان کرده است

۱۹- جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقان است / به کشت باید مشغول بود دهقان را

۲۰- گر عشق بسوزد دم عجب نیست / کاو آتش تیز و من حریرم

۲۱- یکی خندان به سان برق لامع / یکی گریان مثال ابر بهمن

۲۲- کوهی است غم عشق تو، مویی است تن من / هرگز نتوان کوه به یک موی کشیدن

۲۳- این نان و آب چرخ چو سیل است بی وفا / من ماهی ام، نهنگم عمانم آرزوست

۲۴- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲۵- فراز و نشیب بیابان عشق دام بلاست / کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد

۲۶- لب تات در لطافت لاله سیراب را ماند / دلم در بی‌قراری چشمه سیماب را ماند

۲۷- بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم / تا سختی کمان شما نیز بگذرد

۲۸- چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست / همچو لاله جگرم بی می و میخانه بسوخت

۲۹- از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان / باشد کزین میانه یکی کارگر شود

۳۰- نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست / چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

۳۱- امروز که مرغان چمن در طیران‌اند / مرغ دل من بی‌پروبال، و بال است

### استعاره

در آرایه استعاره، یکی از طرفین اصلی تشبیه (مشبه یا مشبه به) حذف شوند

آرایه تشبیه، ادعای همانندی و آرایه استعاره، ادعای یکسانی می‌کند.

استعاره بر دو نوع است: مصرحه و مکنیه

استعاره مصرحه:

۲

ذکر «مشبه به» به تنهایی سبب پیدایش استعاره مصرحه است، به تعبیر ساده‌تر، استعاره مصرحه، تشبیهی است که مشبه

آن حذف گردد و با بیان مشبه به، در ذهن اراده می‌شود.

مثال:

(۱) شمس و قمرم آمد، سمع و بصرم آمد

← معشوق به شمس و قمر تشبیه شده است اما چون طرف اول تشبیه، یعنی مشبه، نیامده است، استعاره مصرحه داریم.  
به بیان ساده تر، مقصود شاعر این بوده است: معشوق من که مانند شمس و قمر است، آمد.

(۲) در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

← دنیا به بازار تشبیه شده است.

مقصود شاعر این بوده است: دنیا مانند بازار است، چون دنیا (مشبه) حذف شده آرایه استعاره مصرحه به وجود آمده است.(۳) مرا در خانه سروی است کاندر سایه قدش / فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

← معشوق در بلند قدی، به سرو تشبیه شده است.

معشوق، مشبه محذوف است ← استعاره مصرحه

(۴) چو تنها ماند ماه سرو بالا / فشاند از نرگسان لولوی لالا

← معشوق به ماه تشبیه شده و مشبه محذوف است

چشمان، به گل نرگس تشبیه شده و مشبه محذوف است

اشک، به مروارید (لؤلؤ) تشبیه شده و مشبه محذوف است

(۵) مرا برف باریده بر پر زاغ / نشاید چو بلبل تماشای باغ

← سفیدشدن موهای سر، مانند برفی است که روی سر باریده، مشبه محذوف است

رنگ مشکی موهای سر، مانند پر زاغ است، مشبه محذوف است

استعاره مکنیه:

مشبیه است که به همراه یکی از اجزا یا ویژگی های مشبه به می آید، به بیان دیگر در استعاره مکنیه، مشبه به، محذوف است

مثال:

(۱) به صحرا شدم، عشق باریده بود← عشق مانند باران می بارد. باران، مشبه به محذوف است

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲) هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی پخید

← مهر مانند دانه‌ای است که کاشته و خوبی مانند گلی است که چیده می‌شود و مشبیه به محذوف است

۳) بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار

← جان مانند لوحی است که روی آن نوشته می‌شود و مشبیه به محذوف است

۴) اشتیاق تو مرا سوخت

← اشتیاق تو مانند آتشی است که مرا می‌سوزاند و مشبیه به محذوف است

نکته ( تمام اضافه‌های استعاری، استعاره مکنیه هستند.

مثال:

۱) تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← عرش مانند کاخ دارای کنگره است.

۲) فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← حقیقت مانند خانه ای دارای پیشگاه است.

← ۳) کسی شکفتن صبح را باور نداشت

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← صبح مانند گل می شکفت.

۴) در نابسته احسان گشاده است

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← احسان ( نیکوکاری ) مانند خانه ای دارای در است.

نکته ( استعارهٔ مکنیه‌ای که مشبه به محذوف آن، انسان باشد، تشخیص است.

به عبارتی، هر تشخیصی، استعارهٔ مکنیه نیز است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، تشخیص نیست.

مثال:

(۱) کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

(۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← اندیشه مانند انسان دارای چهره است.

(۲) آسمان تعطیل است / بادها بیکارند / ابرها خشک و خسیس، حق حق گریهٔ خود را خوردند

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← آسمان مانند کارخانه‌ای تعطیل است ← استعارهٔ مکنیه

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← بادها مانند انسان‌ها بیکار هستند ← استعاره مکنیه و تشخیص

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← ابرها مانند انسان گریه می‌کنند ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۳) شب ایستاده است / خیره نگاه او / بر چارچوب پنجرهٔ من /

← ایستادن و نگاه کردن شب، از ویژگی‌های انسان است ← استعارهٔ مکنیه و تشخیص

(۴) دیده‌ی عقل مست تو، چرخهٔ چرخ پست تو / گوشِ طرب به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود.

(۱) (۲) (۱) (۲)

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← عقل مانند انسان دارای چشم است ← استعارهٔ مکنیه و تشخیص

← (۲) مانند ..... دارای (۱) است ← طرب مانند انسان دارای گوش است ← استعارهٔ مکنیه و تشخیص

(۵) گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید / شوق می‌آمد / دست در گردن حس می‌انداخت / فکر بازی می‌کرد

← صورت تنهایی، آمدن شوق، دست در گردن انداختن شوق، بازی کردن فکر از ویژگی‌های انسان است

← استعاره مکنیه و تشخیص



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

نکته ( منادا قراردادن غیرانسان، استعاره مکنیه و تشخیص است.

مثال:

(۱) ای بخارا. شادباش و دیرزی

← مخاطب قراردادن شهر بخارا، استعاره مکنیه و تشخیص است زیرا وقتی با یک غیرانسان صحبت می کنیم، در واقع او را دارای شعور و مثل یک انسان فرض کرده ایم.

(۲) ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست

← مخاطب قراردادن نسیم سحر ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۳) بخز در لاکت ای حیوان

← منادا و مخاطب صحبت قراردادن حیوان ← استعاره مکنیه و تشخیص

(۴) در قدم های خیال تو به دامن هر دم

استعاره مکنیه و تشخیص / چشم دریادل من لولو لالا می ریخت  
استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مصرحه از اشک

(۵) چو در رویت بخندد گل، مشو در دامش ای بلبل

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص

(۶) باغ سلام می کند سرو قیام می کند

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص  
استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص

هوا مشاطه ، آب آینه دار است

استعاره مکنیه و تشخیص / استعاره مکنیه و تشخیص

(۷) رخ گل را که عکس روی یار است

استعاره مکنیه و تشخیص

نکته ) استعاره مصرحه ای که به جای انسان به کار رود، اگر مورد خطاب نیز قرار بگیرد تغییری نخواهد کرد.

مثال:

(۱) باز امشب ای ستاره تابان نیامدی / باز ای سپیده شب هجران نیامدی

← در اینجا، درست است که با «ای» ستاره تابان و سپیده شب هجران مورد خطاب واقع شده اند، ولی منظور شاعر، خود معشوق و یار است و با غیرانسان صحبت نکرده است. بنابراین استعاره مکنیه نیست و استعاره مصرحه می باشد.

(۲) ای غنچه خندان ، چرا خون در دل ما می کنی؟

منظور از غنچه خندان، خود معشوق و یار است.

(۳) ملکا، مها، نگارار، صنما، بتا، بهارا / متحیرم بخوانم که تو خود چه نام داری

← در مصرع اول، سعدی، معشوق خود را با نام های متفاوت صدا می کند و با غیرانسان، صحبت نمی کند.

### نکته تکمیلی : انواع اضافه

(۱) اضافه تشبیهی:

(۲) مانند (۱) است. (کلمه ای اول، شبهه به و کلمه دوم شبهه است)

مثال:

خورشید رخ رخ مانند خورشید است

(۱) (۲)

بازار عالم عالم مانند بازار است

(۱) (۲)

خار بلا بلا مانند خار است

(۱) (۲)

دام هوس هوس مانند دام است

(۱) (۲)

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

## (۲) اضافه استعاری:

(۲) مانند ..... دارای (۱) است.

در واقع مشابه به (انسان یا غیرانسان) حذف شده و موجب پدید آمدن آرایه استعاره شده و ما باید آن مشابه را تشخیص دهیم.

آبروی فقر فقر مانند انسان دارای آبرو است.  
(۱) (۲)

بوسه ی باران باران مانند انسان می بوسد.  
(۱) (۲)

دروازه دل دل مانند عمارتی است که دروازه دارد.  
(۱) (۲)

سایه هیچ هیچ مانند انسان دارای سایه است.  
(۱) (۲)

## (۳) اضافه اقترانی:

میان مضاف و مضاف الیه نوعی همراهی برقرار است.

معمولاً می توان بین دو کلمه مضاف و مضاف الیه «به نشانه» «به منظور» «برای ..» اضافه نمود.

در اضافه اقترانی، تشبیه وجود ندارد.

مثال:

(۱) دست ادب به سینه گذاشتن ← دست را به نشانه ادب بر سینه گذاشتن(۲) دست گدایی دراز کردن ← دست را به جهت گدایی دراز کردن

نکته مهم ( لزوماً یک اضافه اقترانی، همیشه، اضافه اقترانی نمی باشد، ممکن است با توجه به معنای جمله، اضافه استعاری باشد.

مثال:

(۱) با کمک هم می توانیم دست تعدی را بشکنیم.

(۲) دشمنان برای تظاول سرمایه یک کشور، دست تعدی را دراز کرده اند.

در مثال ۱، تعدی مانند انسانی است که دارای دست است. در آن تشبیه رخ داده و اضافه ی استعاری به وجود آمده است

در مثال ۲، دست را جهت تعدی دراز کردن، و خبری از تشبیه نیست. و دارای اضافه ی اقترانی است.

### تعدادی از مثال های مهم استعاره سال دوازدهم :

(۱) فرآش باد صبا را گفته تا فرش زُمرَدین بگسترد.

استعاره از سبزه و گیاه

(۲) چه غم دیوار اُمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

استعاره از اتفاقات ناموافق

(۳) یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟

استعاره از عالم معارف الهی و مکاشفه

(۴) به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیه اصحاب را

استعاره از جمال حق

(۵) چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

استعاره از تجلیات حق

(۶) یک دم غریق بحر خدا شو، گمان مبر کز آب هفت بحر، به یک موی، تر شوی

استعاره از معرفت حق

(۷) نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مَسَلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

نالۀ: استعاره از شعر شاعر / مرغ اسیر: استعاره از خود شاعر

(۸) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کُنش آن خانه که بیت الحزن است

استعاره از وطن

(۹) ای دیو سپید پای در بند / ای گنبد گیتی ای دماوند

آوردن «ای» بای دیو و گنبد: استعاره مکنیه و تشخیص / دیو سپید و گنبد گیتی: استعاره از کوه دماوند

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۱۰) از سیم به سر یکی گله خود  
سیم: استعاره از برف روی کوه

ز آهن به میان یکی کمر بند

کمر بند آهنی: استعاره از صخره های تیره رنگ میان کوه

- ۱۱) تا وارهی از دم ستوران      وین مردم نحس دیو مانند      ستوران: استعاره از مردم نادان
- ۱۲) با شیر سپهر، بسته پیمان      با اختر سعد کرده پیوند      شیر سپهر: استعاره از خورشید
- ۱۳) تو قلب فسرده زمینی      از درد، ورم نموده یک چند      ورم: استعاره از برآمدگی کوه
- ۱۴) تا درد و ورم فرو نشیند      کافور بر آن ضما د کردند      کافور: استعاره از برف
- ۱۵) شو منفجر ای دل زمانه      وان آتش خود نهفته میسند      آتش: استعاره از خشم و نفرت
- ۱۶) پنهان مکن آتش درون را      زین سوخته جان، شنو یکی پند      آتش: استعاره از خشم و نفرت
- ۱۷) ای مادر سر سپید، بشنو      این پند سیاه بخت فرزند      مادر: استعاره از دماوند
- ۱۸) برکش ز سر این سپید معجر      بنشین به یکی کبود اورند      سپید معجر: استعاره از برف
- ۱۹) بگن ز پی این اساس تزویر      بگسل ز هم این نژاد و پیوند      اضافه استعاری
- ۲۰) برکن ز بن این بنا که باید      از ریشه، بنای ظلم بر کند      بنا: استعاره از ظلم
- ۲۱) بعد از این وادی عشق آید پدید      غرق آتش شد کسی کاجا رسید      آتش: استعاره از عشق
- ۲۲) تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شر این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن  
استعاره از مصطفی

۲۳) این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد  
۲۴) اما خنده ات که رها می شود / تمامی درهای زندگی را / به رویم می گشاید.  
درهای زندگی: استعاره (اضافه استعاری)

۲۵) عشق من، خنده تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکفت  
شکفتن خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که می شکفت)

۲۶) دلم می خواهد بر بال های باد بنشینم .      باد: استعاره از پرنده ای که بال دارد

۲۷) مگر روزی به پایان این دریای بی کران رسم      دریای بی کران: استعاره از جهان آفرینش

۲۸) ای فکر دور پرواز من ، بال های عقاب آسایت را از پرواز بازدار  
تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

۲۹) دلم را داغ عشقی بر جبین نه      زبانم را بیانی آتشین ده      جبین دل: تشخیص و استعاره

۳۰) ای مهربان تر از برگ در بوسه های      باران بیداری ستاره، در چشم جویباران  
بوسه های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاری / چشم جویباران: اضافه استعاری

۳۱) چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید. از دامنه کوه های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند

استعاره مکنیه و تشخیص: سینه کویر، دل یخچال، دل ارگ مزینان و سر بر شانه هم دادن درختان

۳۲) درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد  
آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعاره مکنیه

۳۳) در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست  
قلب کویر: اضافه استعاری و تشخیص / حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص

۳۴) این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما      برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو  
تشخیص و استعاره مکنیه: بخوانیم با گل

۳۵) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد      عقل بی درد و بی دل: تشخیص و استعاره

۳۶) آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود  
علم عددبین مصلح تاندیش: تشخیص و استعاره مکنیه

۳۷) آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟      یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟  
سر ماه و سر خورشید: اضافه استعاری و تشخیص

۳۸) چنین است سوگند چرخ بلند      که بر بی گناهان نیاید گزند  
چرخ بلند: استعاره از آسمان      تشخیص و استعاره: سوگند چرخ بلند

۳۹) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود  
اضافه استعاری و تشخیص: دهان خوان هشتم

۴۰) رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند      تشخیص و استعاره: رخس غیرتمند

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر استعاره را بیابید).

۱- من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می / زاهدان ! معذور داریدم که اینم مذهب است

۲- ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند / مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند

۳- چون بگویی بفشانی گهر از حقه لعل / چون بخندی بنمایی ز شکر مروارید

۴- به چون تو محتشمی بی بها سخن ندهم / بده ز لعل شکر بار قند و بستان در

۵- ژاله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد / وز تگرگ ناز پرور مالش عناب داد

۶- هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود / هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

۷- از بتان آن طلب از حس شناسی ای دل / کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود

۸- غلام نرگس مست تو تاجدارانند / خراب باده لعل تو هوشیارانند

۹- چو خورشید رخشان بگسترد پر / سیه زاغ پرآن فر و برد سر

۱۰- به حجاب اندرون شود خورشید / گر تو برداری از دو لاله مجیب

۱۱- چو تنها ماند ماه سرو بالا / فشاند از نرگسان لولوی لالا

۱۲- دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

۱۳- باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است / شمشاد خانه پرور من از که کمتر است؟

۱۴- زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است / بیا و نوگل این بلبل غزل خوانی باش

۱۵- ای سلسلهٔ مُشک فکند، به قمر بر / خندید لب پر شکر تو به شکر بر

۱۶- خرد نداند و حیران شود ز مذهب عشق / اگر چه واقف باشد ز جمله مذهب ما

۱۷- به پَرّ عشق بپر در هوا و پر گردون / چو آفتاب منزّه ز جمله مرکب ها

۱۸- آواز داد اختر، بس روشن است امشب / گفتم ستارگان را مه با من است امشب

۱۹- عشق چو لشکر کشید، عالم جان را گرفت / حال من از عشق پرس، از من مضطر مپرس

۲۰- صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم / تا به کی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم

۲۱- ابر را بنگر که لاف درفشانی محذند / بس که از چشمم به دامن لؤلؤی لالا گرفت

۲۲- به تیره روزی من چشم روزگار گریست / ندانم آن مه تابان چه در کمان دارد؟

۲۳- لاله را بس بود این پیرهن غرقه به خون / که شهیدان بلا را به کفن حاجت نیست

۲۴- در بهاری که بر او چشم خزان می‌گرید / به غزل خوانی مرغان چمن حاجت نیست

۲۵- کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب / تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

۲۶- دیدهٔ عقل مست تو، چرخهٔ چرخ پست تو / گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲۷- ای بخارا شادباش و دیر زی / میر، زی تو شادمان آید همی

۲۸- بنالد جامه چون از هم بدری / بگرید رز چو شاخ او ببری

۲۹- از باد صبا، دم تو جوید / با خاک زمین، غم تو گوید

۳۰- در ده از آن چکیده خون ز آبله تن رزان / که آبله رخ فلک بود عروس خاوری

۳۱- آهوی آتشین روی چون در بره درآید / کافور خشک گردد با مشک تر برابر

۳۲- به تیره روزی من چشم روزگار گریست / ندانم آن مه تابان چه در کمان دارد

## مجاز

به کار بردن واژه در غیر معنی حقیقی خود، به شرط وجود علاقه و قرینه

علاقه: ارتباط میان معنای حقیقی و مجازی واژه ی مورد نظر

قرینه: نشانه ای که ذهن مخاطب را از معنای حقیقی به معنای مجازی رهنمون می کند. قرینه می تواند معنوی یا لفظی باشد.

واژه جام را در دو معنای حقیقی و مجازی به کار ببریم:

(۱) گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما

در اینجا همان معنای حقیقی جام یعنی پیاله و کاسه منظور شاعر است.

(۲) بستان جام و در آشام که آن شربت توست

در اینجا، قرینه ی در آشام به ما کمک می کند که بفهمیم منظور شاعر محتویات درون جام است و نه خود جام! چون جام

محل قرار گرفتن نوشیدنی است میان معنای حقیقی و مجازی ارتباط (علاقه) برقرار کرده است. بنابراین جام در معنای

مجازی خود به کار رفته است.

برخی از رایج ترین علاقه های مجاز:

(۱) جزئیة: بیان جزئی از یک چیز به جای تمام آن چیز

مثال: که نگیں پادشاهی دهد از کرم گدا را ← نگیں جزئی از انگشتر است اما در معنای خود انگشتر به کار رفته است.

۲) کلیه : بیان تمام یک چیز به جای جزئی از آن چیز

مثال : جهان دل نهاده بر این داستان ← جهان یعنی تعدادی از مردم ، ما در معنای کل مردم جهان به کار رفته است.

۳) محلیه : بیان محل یک چیز به جای خود آن چیز

مثال : بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت ← سر به معنای قصد و تصمیم است و محل تصمیم گیری سر است.

۴) سببیه : بیان سبب یک چیز به جای آن چیز

مثال : از نفس گل می روید ← نفس سبب سخن گفتن است و مقصد شاعر از نفس ، سخن گفتن است.

۵) لازمیة : بیان چیزی که همیشه همراه و لازمه ی چیز دیگری است به جای خود آن چیز

مثال : ز خون پدر شد دلش پر ز درد ← منظور از خون ، کشتن و به قتل رساندن است زیرا معمولا خون لازمه کشتن است.

۶) آلیه : بیان ابزار انجام یک کار به جای خود آن

مثال : در قلم آورد حافظ قصه ی لعل لبش ← قلم ابزار نوشتن است و به جای نوشته ( شعر حافظ ) به کار رفته است.

۷) شباهت : بیان چیزی که شبیه چیز به چیز دیگری است به جای خود آن چیز ← استعاره مصرحه

مثال : دو نرگس دژم و دو ابرو به خم ← منظور از نرگس ، چشم است یعنی چشم به نرگس تشبیه شده است و مشبه که در

اینجا چشم است ، محدوف می باشد بنابراین استعاره مصرحه نیز داریم.

نکته ( هر استعاره مصرحه ای ، مجاز نیز است اما هر مجازی لزوما یک استعاره نیست.

مثال:

۱) وقتی به آن جا رسیدم، نشانی را از شهر پرسیدم اما کسی نمی دانست

مجاز از مردم شهر

قرینه لفظی

۲) سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم

مجاز از موی سر

قرینه لفظی

۳) تمام کاسه را خوردم

قرینه لفظی

مجاز از محتویات کاسه

۴) همه دشت گریان شدند

قرینه لفظی

مجاز از مردم دشت

۵) ایران در مسابقات ، پیروز شد

قرینه لفظی

مجاز از مردم ایران

۶) دیدم که نفس در او موثر واقع نمی شود

مجاز از سخن

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

(۷) دهخدا قلمش شیرین بود.

مجاز از نوشته

(۸) ماه، وارد کلاس شد

استعاره مصرحه و مجاز از معشوق  
گزینه لفظی

- (۹) فصل گل می گذرد بی قدح و جام مباح ← مجاز از فصل بهار
- (۱۰) اگر جهان همه دشمن شود به دولت دوست ← مجاز از مردم جهان
- (۱۱) بر سر تربت ما چون گذری همت خواه ← مجاز از گور، قبر
- (۱۲) اگر نزاری و زردی مرا ز عشق رسید / نه عاشق است درخت از چه گشت زرد و نزار ← مجاز برگ های درخت
- (۱۳) گل در بر و می در کف و معشوق به کام است ← مجاز از جام می
- (۱۴) عشقت نه سرسری است که از سر به در رود ← مجاز از اندیشه
- (۱۵) و ز دست تو هیچ دست بالاتر نیست ← مجاز از قدرت
- (۱۶) نباید که باشی تو اندر زمین ← مجاز از جهان
- (۱۷) من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم ← مجاز از انگشتر
- (۱۸) خروش برآمد ز دشت و ز شهر / غم آمد جهان را از آن کار بهر ← مجاز از مردم
- (۱۹) بخور تا توانی به بازوی خویش ← مجاز از قدرت
- (۲۰) آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت ← مجاز از ثروت و دارایی

## تعدادی از مثال های مهم مجاز سال دوازدهم :

- (۱) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید      لب و دندان مجاز از کل وجود
- (۲) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند      مجاز از همه اجزای عالم
- (۳) خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد      آنکه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی  
خواب و خور: مجاز از زندگی مادی
- (۴) هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت      آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت  
کم و بیش: مجازاً وابستگی ها؛ نیازهای مادی
- (۵) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم      هر ممتی که مردم صاحب قلم نداشت  
قلم: مجاز از اندیشه

۶) در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت  
پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه: مجازاً مردم جامعه

۷) تو مشتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرن ها پس افکند روزگار: مجازاً مردم روزگار

۸) ای مشتِ زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند زمین: مجازاً مردم

۹) ای مادرِ سر سپید، بشنو این پندِ سیاه بخت فرزند سر: مجازاً موی سر

۱۰) برکش ز سر این سپید معجز بنشین به یکی کبود اورند اورند: مجازاً شأن و شوکت و تخت شاهی

۱۱) کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند مجاز از همه هستی

۱۲) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق سینه: مجازاً دل عاشق

۱۳) محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
زبان: مجاز از سخن و کلام / گوش: مجازاً شخص دردآشنایی است که از درد و ناله آن گوینده باخبر است

۱۴) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد دنیا: مجازاً مردم روزگار

۱۵) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند  
چوب: مجاز از درخت نی

۱۶) همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند فلسفه: مجاز از فیلسوفان  
مذهب: مجاز از اهل دین، علمای مذهبی

۱۷) که هر چند فرزند، هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند دل: مجاز از وجود

۱۸) پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی جان: مجاز از وجود

۱۹) نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه جهان: مجاز از جهانیان

۲۰) سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند دشت: مجاز از مردم

۲۱) یکی تازی ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش برآمد به ماه ماه: مجاز از آسمان

۲۲) سر پر ز شرم و بهایی مراسم اگر بی گناهیم رهایی مراسم سر: مجاز از وجود

۲۳) چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت  
شهر و دشت: مجاز از مردم حاضر در شهر و دشت

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲۴) مگر سر پادشاهی نداری ؟ سر: مجاز از فکر و اندیشه

۲۵) سَوَرَتِ سرمای دی بیدادها می کرد دی: مجاز از زمستان

۲۶) مرد نَقَالَ آن صدایش گرم، نایش گرم نای: گلو/ مجاز از صدا

۲۷) و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم دَم: نفس مجازاً حرف و حدیث

۲۸) باز چشم او به رخس افتاد چشم: مجاز از نگاه

۲۹) نان را از من بگیر، اگر می خواهی، هوا را از من بگیر

نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی

۳۰) الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز سینه: مجاز از وجود

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر مجاز را بیابید.

۱- بد سر آنم که گر ز دست آید / دست به کاری زخم که غصه سرآید

۲- سرآن ندارد امشب که برآید آفتابی / چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

۳- میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است

۴- حکایت فاش گشت اندر زمانه / به گوش عالمی رفت این افسانه

۵- فرخنده شبی بود که آن دلبر مست / آمد ز پی غارت دل، تیغ به دست

۶- بیار باده که رنگین کنیم جامه رزق / که مست جام غروریم و نام هشیاری است

۷- عشقت نه سرسری است که از سربه در شود / مهتر نه عارضی است که جای دگر شود

۸- حافظ به یاد لعلش اگر باده می خوری / مگذار هان که مدعیان را خبر شود

۹- ای مادر سرسپید شنو / این بند سیاه بخت فرزند

۱۰- ز مادر همه مرگ را زاده ایم / به ناکام گردن بدو داده ایم

۱۱- جهانی نهاده به کاووس چشم / زبان پر ز دشنام و لب پر ز خشم

۱۲- چو آشامیدم این پیمان را پاک / در افتادم زمستی بر سر خاک

۱۳- الا ای پیر فرزانه مکن عییم ز میخانه / که من در ترک پیمان دلی پیمان شکن دارم

۱۴- اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح / صلاح ما همه آن است کان تو راست صلاح

۱۵- چشم گریان مرا حال بگفتم به طبیب / گفت یک بار بیوس آن دهن خندان را

۱۶- برآشفتم عابد که خاموش باش / تو مرد زبان نیستی، گوش باش

۱۷- یکی دشت بر دیدگان پر زخون / که تا او کی آید ز آتش برون

۱۸- منم آن مرغ گرفتار که در کنج قفس / سوخت در فصل گلم حسرت بی بال و پری

۱۹- طی شد ایام جوانی از بناگوش سفید / شب شود کوتاه چون صبح از دو جانب سرزند

۲۰- پیش دیوار آن چه گویی، هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش

۲۱- به یاد روی شیرین بیت می گفت / چو آتش تیشه می زد کوه می سفت

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲۲- بعداز اینم چه غم از تیر کج انداز خود / چون به محبوب کمان ابرو خود پیوستم

۲۳- سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم / وز این درخت همین میوه غم است برم

۲۴- در قلم آورد حافظ قصه لعل لبش / آب حیوان می رود هر دم ز اقلام هنوز

۲۵- شبی یاد دارم که چشمم نخفت / شنیدم که پروانه با شمع گفت

۲۶- دولت عشق بین که چون از سر فقر و افتخار / گوشه تاج سلطنت می شکند گدای تو

۲۷- هر سحر از عشق دمی می زنم / روز دگر می شنوم برملا

۲۸- ای که دستت می رسد کاری بکن / پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

۲۹- زدست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت / بخنده گفت که حافظ برو که پای تو بست

۳۰- کی بر این کلبه طوفان زده سرخواهی زد / ای پرستو که پیام آور فروردینی

کنایه

پوشیده سخن گفتن

۴

**مثال:**

- (۱) دامن از خاک برچیدن: کنایه از بی توجهی به مادیات و دنیا
- (۲) از پا افتادن: کنایه از ناتوان شدن
- (۳) پشت دست را داغ کردن: کنایه از پشیمان شدن و عبرت گرفتن
- (۴) زردروی بودن: کنایه از شرمندگی

**تفاوت کنایه و مجاز:**

- (۱) در مجاز، با واژه در ارتباط هستیم اما در کنایه با عبارت
- (۲) در مجاز، کلمات در معنای غیرحقیقی به کار می‌روند، اما در کنایه کلمات در معنای حقیقی به کار می‌روند و فقط معنایی که برداشت می‌شود، به صورت کنایی و دور است.

**تفاوت استعاره و کنایه:**

در استعاره نیز با واژه در ارتباط هستیم اما در کنایه با عبارت و جمله. استعاره همان مجاز با علاقه شباهت است

**تعدادی از مثال های مهم کنایه سال دوازدهم:**

- (۱) پریشان روزگار: کنایه از بدبخت
- (۲) سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از تأمل و تفکر عارفانه
- (۳) دامن از دست من برفت: کنایه از اینکه اختیار را از دست دادم؛ غرق چیزی شدم و خود را فراموش کردم.
- (۴) هموار نبودن راه: کنایه از نابسامانی اجتماعی. یعنی شرایط و فضا نامساعد است، جامعه فسادزده است
- (۵) نقشی ز پود و تار نیست: کنایه از نخ نما بودن و فرسودگی جامه
- (۶) از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.
- (۷) از پای تا سر: کنایه از همه وجود، مراعات نظیر و تضاد
- (۸) در دل مدار هیچ؛ یعنی نگران این زندگی دنیایی نباش
- (۹) غرقه به خون شدن: کنایه از کشته و شهید شدن
- (۱۰) از قلم افتادن: کنایه از فراموش شدن
- (۱۱) صاحب قلم: به کنایه اندیشمند، ادیب و نویسنده
- (۱۲) پای دربند: کنایه از زندانی، گرفتار



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

- ۱۳) با شیر سپهر پیمان بستن و با اختر سعد پیوند کردن کنایه: ارتفاع و بلندی کوه دماوند
- ۱۴) سوخته جان: کنایه از شاعر رنج دیده
- ۱۵) سوزد جانت: کنایه از نابودی
- ۱۶) سیاه بخت: به کنایه بدبخت
- ۱۷) معجز از سر کشیدن: کنایه از ترک درماندگی و سستی
- ۱۸) بر اورند نشستن: کنایه از به دست گرفتن قدرت
- ۱۹) از بن برکندن و از ریشه برکندن کنایه: نابودی و ویرانی
- ۲۰) به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن
- ۲۱) از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار دشواری را انجام دادن
- ۲۲) با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم کنایه: کار ناممکن کردن
- ۲۳) سلنه سلنه: آرام آرام. کنایه است؛ یعنی آویزان و بی حال.
- ۲۴) مثل بچه خر روی زمین نشستن کنایه: آرام و بی سروصدا کاری انجام دادن
- ۲۵) خیلی تابلو هستی: کنایه از اینکه در دید هستی، آشکار هستی
- ۲۶) زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم بودن
- ۲۷) این جای کار را دیگر نخوانده بودیم کنایه: پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص
- ۲۸) دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند
- ۲۹) موبه مو توضیح دادن کنایه: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن
- ۳۰) از تعجب شاخ درآوردن کنایه: تعجب و شگفت زدگی فراوان، بسیار شگفت زده شدن
- ۳۱) آب به دهان خشک شدن: کنایه از متعجب شدن = آب به دهان خشک شدن = از تعجب شاخ درآوردن
- ۳۲) پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز
- ۳۳) راه پر خون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق
- ۳۴) بی گاه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی

- ۳۵) روز دیر شدن: کنایه از ملول و خسته شدن
- ۳۶) کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن
- ۳۷) دامن کسی را گرفتن: به کنایه، متوسل شدن به کسی
- ۳۸) رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- ۳۹) مهر بر دل نشستن: کنایه از عاشق شدن
- ۴۰) چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بدان کس یا بدان چیز بودن
- ۴۱) از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.
- ۴۲) دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی
- ۴۳) چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگه داشتن: کنایه از پر رونق نگه داشتن و ارزشمند کردن
- ۴۴) راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه
- ۴۵) چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن
- ۴۶) گرم چیزی بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن
- ۴۷) شکفتن گل های الماس: کنایه از پدیدار شدن ستارگان
- ۴۸) سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن
- ۴۹) مزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن
- ۵۰) باد و باران خورده: کنایه از کثیف بودن
- ۵۱) قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن
- ۵۲) اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن
- ۵۳) زمین گیر: کنایه از ناتوان
- ۵۴) دو دل: کنایه از مردد، شک دار
- ۵۵) گندم ها هنوز خوشه نبسته اند: هنوز نرسیده اند
- ۵۶) آب خوش از گلویش پایین نمی رود: آرامش ندارد.
- ۵۷) جوجه کبک ها، خطّ و خال انداخته اند: بزرگ شده اند
- ۵۸) پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

- (۵۹) بال و پر گشودن: کنایه از بسیار خوشحال شدن
- (۶۰) گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن /
- (۶۱) کنایه: از خویشتن بت ساختن؛ یعنی مغرور شدن
- (۶۲) سنگ را بر سبوی زدن: کنایه از خطر کردن و آزمایش کردن
- (۶۳) پراندیشه گشتن: کنایه از نگران و مضطرب شدن
- (۶۴) به گفتن نشاند: کنایه از روب هرو کرد.
- (۶۵) « روشن نگشتنِ روان » و « ایمن نگریدنِ دل » کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است
- (۶۶) دل شستن: خود را رها کردن، قطع امید کردن
- (۶۷) شب آمد به روز: و کنایه از تاریک شدن هوا
- (۶۸) بریان شدند: کنایه از اینکه غمگین شدند
- (۶۹) همی خاک نعلش برآمد به ماه : کنایه از سرعت و تاخت و تاز اسب
- (۷۰) نماز بردن: کنایه از تعظیم کردن
- (۷۱) نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن
- (۷۲) تپش یافتن: کنایه از هراسیدن
- (۷۳) خون گریستن: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه
- (۷۴) سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن
- (۷۵) موی کندن: کنایه از شدت خشم و اندوه
- (۷۶) بیداد کردن سرمای دی: تشخیص و کنایه از سرمای شدید
- (۷۷) خو نگرم بودن : کنایه از شاد و صمیمی بودن
- (۷۸) آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام
- (۷۹) مست شور و گرم گفتن بود: کنایه از اینکه با عشق و حرارت بسیار سخن می گفت.
- (۸۰) لبخند از لبش گم نمی شد: کنایه از اینکه همیشه خندان بود

<p>(۸۱) طعمه بودن: کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن</p> <p>(۸۲) حس و هوش از تن رفتن: کنایه از ضعف و ناتوانی و درماندگی</p> <p>(۸۳) داشت می خوابید: کنایه از مردن</p> <p>(۸۴) یاد زنده: به کنایه تازه و فراموش نشدنی</p> <p>(۸۵) کمند شصت خم: کنایه از بلند بودن کمند(طناب)</p> <p>(۸۶) مُلک انداختن: کنایه از پادشاهی و قدرت را رها کردن      مُلک باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم.</p> <p>(۸۷) گم کرده راه کنایه: اوج حیرت و سرگردانی</p> <p>(۸۸) جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام.</p>	
--	--

### نکات تکمیلی آرایه‌های تشبیه، استعاره، تشخیص، مجاز و کنایه:

<p>(۱) آرایه تشبیه دارای ۴ رکن است ( مشبه، مشبه‌به، ادات، وجه شبه )</p> <p>(۲) دو رکن اصلی آرایه تشبیه ( مشبه، مشبه‌به ) در پدیدآوردن آرایه‌های استعاره، تشخیص، مجاز، موثر هستند.</p> <p>(۳) دو رکن غیراصلی تشبیه، (ادات و وجه شبه) می‌توانند در جمله نیایند.</p> <p>(۴) آرایه استعاره از درون آرایه تشبیه، به وجود می‌آید.</p> <p>(۵) در جمله‌ای که «مشبه» محذوف باشد. استعاره مصرحه به وجود می‌آید.</p> <p>(۶) استعاره مصرحه، همان آرایه مجاز است.</p> <p>(۷) هر استعاره مصرحه‌ای مجاز است اما هر مجازی، استعاره مصرحه نیست.</p> <p>(۸) در جمله‌ای که «مشبه به» محذوف باشد، استعاره مکنیه به وجود می‌آید.</p> <p>(۹) استعاره مکنیه‌ای که مشبه‌به محذوف آن، انسان باشد، آرایه تشخیص نیز است.</p> <p>(۱۰) هر تشخیصی، استعاره مکنیه است اما هر استعاره مکنیه‌ای، تشخیص نیست.</p> <p>(۱۱) منادا قراردادن غیرانسان، تشخیص و استعاره مکنیه پدید می‌آورد.</p> <p>(۱۲) منادا قراردادن معشوق با ویژگی خودش، استعاره مصرحه است.</p> <p>(۱۳) استعاره، مجاز و تشخیص در یک کلمه و نه عبارت اتفاق می‌افتد.</p> <p>(۱۴) کنایه در یک عبارت و نه یک کلمه به وجود می‌آید</p>	۵
--	---

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۱۵) اضافه تشبیهی ، همان آرایه تشبیه و اضافه استعاری همان آرایه استعاره است.

۱۶) اضافه استعاری، به جهت حذف مشبه به، استعاره مکنیه می سازد.

۱۷) در بعضی موارد اضافه استعاری و اضافه اقترانی باید در جمله تشخیص داده شوند.

۱۸) در تست های نظام جدید رشته های ریاضی و تجربی، نوع استعاره ها در گزینه ها مشخص نمی شوند.

۱۹) در تستی که آرایه تشخیص وجود دارد ممکن است ، طراح، در گزینه ها آرایه استعاره را بیان نماید که صحیح است.

علی مانند شیر شجاع است.

مشبه ادات مشبه به وجه شبه

علی ، شیر است.

مشبه مشبه به

شیر آمد (استعاره مصرحه از «علی» و چون شباهت بین شجاعت علی و شیر مطرح است، آرایه مجاز نیز وجود دارد)

ای ماه زندگی من، با من سخن بگو

استعاره مصرحه و مجاز معشوق

ای شهر نفرین شده، تو را ترک می کنم

استعاره مکنیه و تشخیص

## ایهام

هرگاه ، یک واژه در کلام به کار رود به گونه ای که حداقل دو معنی از آن به ذهن خطور کند ، ایهام شکل می گیرد. یکی از این معانی ، نزدیک به ذهن و معنای دیگر ، دوز از ذهن است و البته مقصود شاعر معمولاً معنی دور و گاه هر دو معنی است. در ایهام هر دو معنی در بیت باید درست باشد.

## مثال :

۱- هلاک خواب شیرین خسرو و غافل از این معنی / که خون بی گناهان خنجر از پهلو برویاند

شیرین دارای دو معنی مزه شیرین و معشوقه خسرو می باشد. در نگاه اول، خواب شیرین ( خواب خوش ) به ذهن انسان منبأدر می شود که می تواند در این حالت حس آمیزی هم داشته باشد. اما با اندکی تأمل متوجه می شویم که مقصود شاعر، دیدن شخص شیرین ( معشوقه ) در خواب است. البته هر دوی این معانی پذیرفتنی هستند ولی معنای دوم اندکی قوی تر است.

۲- ز گریه مدام چشمم نشسته در خون است / بین که در طلبت حال مردمان چون است

نخستین معنایی که از مردمان به ذهن می رسد، افراد جامعه است اما به قرینه مصراع اول ( چشم ) در می یابیم که منظور از مردمان می تواند مردمک های چشم نیز باشد.

۳- بی مهر رُخت روزمرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

مهر دارای دو معنی محبت و خورشید است. هم محبت چهره و هم چهره ی خورشید وار معشوق در اینجا صحیح هستند که البته با توجه به وجود قرینه ی روز در مصراع اول، مقصود شاعر معنی دوم است.

۴- خانه زندان است و تنهایی ضلال / هر که چون سعدی گلستانش نیست

گلستان دارای دو معنی کتاب سعدی و باغ و گلزار است  
هر کس مانند سعدی کتاب گلستان ندارد یا هر کس که مانند سعدی باغ و گلزار ندارد  
هر دو معنی قابل جای گذاری هستند.

۵- همین بچه هایی که در حاشیه ی اروند رود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

..... تا به دل دشمنان ( وجود ) حمله کنند.

..... تا به مرکز فرماندهی دشمن حمله کنند.

جمله با هر دو معنی صحیح است.

**نکته** ( صرف آمدن واژه هایی با حداقل دو معنی در یک شعر یا یک بیت، به تنهایی و به خودی خود سبب شکل

گیری آرایه ی ایهام نمی شود. بلکه حتما لازم است با توجه به مضمون شعر بتوان حداقل دو معنی متفاوت از آن ها برداشت نمود.

## مثال :

صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس / بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

رود دارای دو معنی رودخانه و نام سازی در موسیقی می باشد که در اینجا فقط معنی رودخانه به کار می رود و ایهام ندارد

## برخی از رایج ترین واژه های دارای ایهام

بو : رایحه / امید و آرزو	شیرین : مزه / معشوقه فرهاد و خسرو	رخ : صورت / مهره شطرنج
چین : کشور / چین و شکن	رود : رودخانه / نام ساز	ضرب : نوع و گونه / آلت موسیقی / زدن
عود : ابزار موسیقی / چوب درخت	چنگ : دست / نام ساز	پرده : پوشش / اصطلاحی در موسیقی
شور : مزه / اشتیاق . اصطلاحی در موسیقی	قانون : قاعده / نام ساز	ساز : ابزار موسیقی / طریقه / بن مضارع از مصدر ساختن
شکر : خوراکی / معشوقه دیگر خسرو	روان : جاری / روح	گلستان : کتاب / گلزار
عهد : پیمان / روزگار	مهر : خورشید / محبت	مدام : همیشگی / شراب
باز : دوباره / متضاد بسته / پرنده	کمر : عضو انسان / دامنه کوه / کمر بند	تیغ : شمشیر / ارتفاع ، قله
دوش : دیشب / کتف	قلب : دل / مرکز سپاه / سکه تقلبی	دور اندیش : آینده نگر / کسی که به دور دست ها می نگرد
مردم : انسان / مردمک چشم	نگران : دلوایس / مواظب / نگاه کننده	گور : قبر / گور خر
راه : مسیر / نام یک گوشه موسیقی	عشاق : عاشقان / نام یک پرده در موسیقی	صیر : بردباری / گیاه تلخ
بی نوا : بیچاره / بی صدا	آهو : حیوان / عیب	عزیز : مورد علاقه / صدراعظم مصر
دستان : دست ها / فریب و افسانه / لقب زال	پست : بی ارزش / کم ارتفاع	بادیه پیما : صحرا نورد / شراب نوش
شکسته : خرد شده / اصطلاح موسیقی	ضحاک : بسیار خندان / پادشاه شاهنامه	مالک دینار : صاحب سکه / زاهدی مشهور در بصره
نابردار : برادر ناتنی / نامرد	داغ : گرم / ماتم / نشان	روی : راه و چاره / صورت
کنار : نزدیک / ساحل / آغوش	مجنون : دیوانه / لقب عاشق لیلی	عین : چشم / چشمه / مانند

## تعدادی از مثال های مهم ایهام سال دوازدهم :

- (۱) گفت : رو، صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست (۱) مقابل خواب (۲) آن که هشیار نباشد
- (۲) تا وارهی از دَم ستوران وین مردم نحس دیو مانند (۱) سخن، بانگ (۲) کنار، پهلو
- (۳) از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند (۱) کمر (۲) میان کوه
- (۴) تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند (۱) یخ زده و منجمد (۲) افسرده
- (۵) بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. (۱) رایحه (۲) آرزو و امید
- (۶) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟  
(۱) سرد (۲) بی روح و افسرده
- (۷) سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک هم سطح و یکسان کند  
(۱) من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم  
(۲) من با سجده در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می شوم
- (۸) چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود نه آتش نه گرد و نه خاک  
(۱) تمیز (۲) بی گناه
- (۹) قهوه خانه گرم و روشن بود، همچون شرم / راستی، کانون گرمی بود  
(۱) مقابل سرد (۲) بامهر و صمیمی بود.
- (۱۰) ناگهان انگار / بر لب آن چاه... سایه ای را دید / او شغاد آن نابراذر بود  
(۱) برادر ناتنی (۲) ناجوانمرد

## تمرین کاربردی ( در مثال های زیر ایهام را بیابید.

- ۱- نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روزه فیروزه فام
- ۲- پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست / آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
- ۳- گفتم غم تو دارم گفتم غمت سرآید / گفتم که ماه من شو گفتم اگر برآید



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۴- بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است / وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

۵- هرکاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید / در رهگذار باد نگهبان لاله بود

۶- ای دمت عیسی دم از دوری نزن / من غلام آن که دوراندیش نیست

۷- خانه زندان است و تنهایی ضلال / هرکه چون سعدی گلستانش نیست

۸- نرگس مست نوازشگر مردم دارش / خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد

۹- چشم چپ خویشتن برآدم / تا روی نبیدنت به جز راست

۱۰- در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پای / چون نامه چرا یک دمش از لطف نخوانی

۱۱- باد ار وقت سحر می آورد بویت به من / باد وقتش خوش که او وقت مرا خوش می کند

۱۲- دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر / گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست

۱۳- دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری / جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

۱۴- چشمه خورشید تویی، سایه گه بید منم / چون که زدی بر سرمن، پست و گدازنده شدم

۱۵- چون جام شفق موج زند خون به دل من / با این همه دور از تو مرا چهره زردی ست

## ایهام تناسب

هرگاه واژه ای با حداقل دو معنی متفاوت به کار برده شود به گونه ای که یک معنی آن مورد نظر است و معنی دیگر فقط با برخی از اجزای کلام تناسب داشته باشد، ایهام تناسب شکل می گیرد.

مثال:

۱- گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک در گه اهل هنر شوی

هوا دارای دو معنی اشتیاق و یکی از عناصر چهارگانه طبیعت می باشد، در اینجا فقط معنی اشتیاق کاربرد دارد و در معنای دیگرش یعنی عنصر طبیعت با کلمه خاک تناسب دارد، که آرایه ی ایهام تناسب را شکل می دهد.

۲- در کنج دماغم مطلب جای نصیحت / کاین گوشه پر از زمزمه ی چنگ و رباب است

گوشه دارای دو معنی زاویه و اصطلاحی در موسیقی می باشد. در اینجا گوشه فقط به معنای زاویه و کنج است اما به دلیل وجود واژه های چنگ و رباب که از آلات موسیقی هستند، با آن ها تناسب نیز برقرار کرده است.

۳- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

معنی پذیرفتنی چنگ، نوعی ساز است و در معنای دیگرش (دست) با واژگان رگ، استخوان و پوست تناسب دارد.

۴- آن دل که سفر کرد به چین سر زلفت / یا رب که در آن شام غریبان به چه حال است

معنای چین: کشور / شکن زلف. معنی شکف زلف مد نظر است و با عبارت سفر کرد، تناسب می سازد  
معنای شام: کشور سوریه / شب. معنی شب مد نظر است و با عبارت سفر کرد، تناسب می سازد.

۵- ذره ای مهر ندیدم ز تو ای ماه ولی / این گنه جرم نجوم و ستم افلاک است

معنای مهر: محبت / خورشید. معنی محبت قابل جای گذاری است و در معنای خورشید با ماه، نجوم و افلاک تناسب دارد.

**نکته** ( در ایهام، یک واژه دارای دو معنی پذیرفتنی است یعنی اگرچه ممکن است یکی از این معانی قوی تر از

دیگری باشد اما معنای دیگر کاملاً تادرس نیست و می تواند در بیت پذیرفته شود. ولی در ایهام تناسب واژه فقط یک معنی اصلی و پذیرفتنی دارد و فقط همین معناست که مفهوم بیت را به درستی کامل می کند اما معنای دیگر به دلیل تناسب با برخی دیگر از اجزای کلام به ذهن متبادر می شود.

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

مثال:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم / ای بی خبر از لذت شرب مدام ما  
هر دو معنی مدام ( شراب / همیشگی و پیوسته ) پذیرفتنی است و ایهام دارد.

مدامم مست می دارد نسیم جعد گیسویت / خرابیم می کند هر دم فریب چشم جادویت  
فقط معنی پیوسته مدام پذیرفته است و در معنای شراب با مست و خراب تناسب دارد و ایهام تناسب می سازد.

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر ایهام تناسب را بیابید.

۱- ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است / حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است؟

۲- خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش / که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد

۳- حسن را تربیت عشق کند صاحب درد / شور بلبل نمک زخم نمایان گل است

۴- مشتری گفت منم نایب تو روز قضا / ور کنم فخر بر اجرام بس است این قدرم

۵- چشم و ابرویش به صید مرغ دل / باز با تیر و کمان آید همی

۶- طرهات گر ز دلم صبر چنین خواهد برد / گریه ام شکوه تو زلف تو به چین خواهد برد

۷- هرتیر که درکش است گر بر دل ریش آید / ما نیز یکی باشیم از جمله قربان ها

۸- تا هرکست ای شانه نگیرد در دست / کوتاه کن از دو زلف آن دلبر دست

۹- بی‌روی او چون عود می‌سوزد تنم / مطرب تو نیز آخر بساز آن چنگ را

۱۰- ای که از کلک هنر نقش دل انگیز خدایی / حیف باشد مه من، کاین همه از مهر جدایی

۱۱- ای عزیز اگر از مصر نمی‌آید باد / بوی پیراهن یوسف زکجا می‌شنوم

۱۲- تو نیز باده به چنگ آر و راه صحراگیر / که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد

۱۳- برفت رونق بازار آفتاب و قمر / از آن که ره به دکان تو مشتری آموخت

۱۴- روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد / زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

۱۵- باش چو شطرنج روان، خامش و خود جمله زیان / کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده دارم

## جناس

به کاربردن کلماتی که در همه یا بعضی از حروف به نوعی با یکدیگر اشتراک داشته باشند.

خویش (خود)	۱- همسان (تام) : املا و نوشتار یکسان، معنی متفاوت	انواع جناس
خویش (فامیل)		
۱- اختلافی: خروش ، خروس	۲- ناهمسان (ناقص)	
۲- افزایشی: چمان، چمن		
۳- حرکتی: گِل ، گُل		
۴- هم ریشه (اشتقاق) : طلعت و طالع		

۸

مثال:

(۱) گر آمدم به کوی تو چندان غریب نیست / چون من در آن دیار هزارا غریب هست

به معنای فرد ناآشنا

جناس همسان

به معنای بعید و دور

# جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲- سوزد مرا، سازد مرا ، در آتش اندازد مرا

جناس ناهمسان اختلافی

اختلاف در واج وسط

۳- اشک من رنگ شفق یانت ز بی مهری یار / طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد

جناس ناهمسان افزایشی

۴- شکر کند چرخ فلک ، از مَلک و مُلک و مَلک جناس ناهمسان حرکتی

۵- مرا ز انصاف یاران نیست یاری / تظلم کردیم زآن نیست یارا

جناس ناهمسان هم ریشه (اشتقاق)

نکته ) جناس میان دو واژه را زمانی «جناس ناهمسان» می خوانیم که اختلاف آن‌ها بیش از یک حرف یا حرکت نباشد.

تعدادی از مثال های مهم جناس سال دوازدهم :

۱) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد  
نیست و نیست جناس تام: واژه نیست در مصراع اول فعل منفی اسنادی است و در مصراع دوم اسم در معنی نابود است

باد و باد: جناس تام : واژه باد در مصراع اول در معنی «هوا» است و در مصراع دوم فعل اسنادی دعایی است

۲) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

جناس تام : پرده اول: آهنگ و مقام موسیقی / پرده دوم: حجاب و ستر

۳) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند

کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام پادشاه / چه وقت و چه زمانی

۴) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

فهم و وهم: جناس ناهمسان اختلافی

(۵) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی جناس ناهمسان اختلافی: غیب و عیب

(۶) وجه خدا اگر شَوَدَت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی  
منظر و نظر: جناس ناهمسان افزایشی

(۷) بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند  
گرزه و شرزه: جناس ناهمسان اختلافی

(۸) بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند  
حکایت و شکایت: جناس ناهمسان اختلافی

(۹) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش  
اصل و وصل: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۰) تن زجان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست  
مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۱) روزها گر، رفت گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست  
باک و پاک: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۲) در عالم پیر، هرکجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است  
عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی

(۱۳) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ، بوی بهار من و تو  
بار و بهار: جناس ناهمسان افزایشی / سوخت و دوست: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۴) آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو  
سرد و درد: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه  
اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی

(۱۶) چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان جهان و نهان جناس ناهمسان اختلافی

(۱۷) به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان  
کاروان و ساروان: جناس ناهمسان اختلافی

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۱۸) رخ شاه کاووس پر شرم / دید سخن گفتنش با پسر نرم دید  
شرم و نرم: جناس ناهمسان اختلافی

۱۹) چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو  
غُو و نُو: جناس ناهمسان اختلافی

۲۰) مُلک اینجا بایدت انداختن / مُلک اینجا بایدت در باختن  
مُلک و مِلک: جناس ناهمسان حرکتی

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر جناس را بیابید.

۱- گلاب است گویی به جویش روان / همی شاد گردد ز بویش روان

۲- صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست / عندلیبان را چه پیش آمد؟ هزاران را چه شد؟

۳- ای مَهر تو در دل-ها، وی مَهر تو بر لبها / وی شور تو درسرها، وی سِر تو در جانها

۴- آن کس است اهل اشارت که بشارت داند / نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست؟

۵- کار دلم به جان رسد، کارد به استخوان رسد / ناله کنم بیپویدم: دم مزن و بیان مکن

۶- پیش رویت دگران صورت بر دیوارند / نه چنین صورت ومعنی که تو داری دارند

۷- دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا / زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم

۸- گو شمع نیارید در این جمع که امشب / در مجلس ما، ماه رخ دوست تمام است

۹- کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آیین ماست سینه چو آئینه داشتن

۱۰- بر دوخته‌ایم دیده چو باز از همه عالم / تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

۱۱- خرم تن او که چون روانش / از تن برود، سخن روان است

۱۲- وان که گیسوی تو را رسم تطاول آموخت / هم تواند کرمش داد من مسکین داد

۱۳- نه عجب که قلب دشمن شکنی به روز هیجا / تو که قلب دوستان را به مفارقت شکستی

۱۴- با زمانی دیگر انداز، ای که پندم می‌دهی / کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

۱۵- پسر را نشانندد پیران ده / که مهتر بر او نیست ، مهرش بده

۱۶- هر تیر که درکش است، گر بر دل ریش آید / ما نیز یکی باشیم از جمله قربان‌ها

۱۷- دل من هست از این بازار، بیزار / قسم خواهی به دادار و به دیدار

۱۸- زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز / تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد

۱۹- دلا ز رنج حسودان مرنج و واثق باش / که بد به خاطر امیدوار ما نرسد

۲۰- دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

حس آمیزی

آمیختن دو یا چند حس در کلام

۹



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

مثال:

(۱) سپهد پرستنده را گفت گرم سخن های شیرین به آوای نرم

(۲) آسمان فریبی آبی رنگ شد

(۳) با من به خیابان بیا / تا بشنوی بوی زمستان

(۴) بین چه می گویم؟

(۵) روشنی را بچشیم

(۶) بوی دهن تو از چمن می شنوم

(۷) بوی محبت از نفسم می توان شنید

(۸) دشنام تلخ هم به دعاگو نمی رسد

تمرین کاربردی ( در مثال های زیر حس آمیزی را بیابید.

۱- به زبان چرب ای جان بنواز جان ما را / به سلام خشک خوش کن دل ناتوان ما را

۲- دل در طلب خنده شیرین تو خون شد / جان در طمع لعل شکرخای تو افتاد

۳- چه شد از همه جا بوی درد می آید؟ / ز هر که می شنوم آه سرد می آید

۴- رنگین سخنان در سخن خویش نهانند / از نکهت خود نیست به هر حال، جدا گل

۵- آن بلبلم که چون کشم از دل صغیر گرم / بوی محبت از نفسم می توان شنید

۶- تیرگی از بخت ما صائب سخن بیرون نبرد / شمع روشن کرد محفل را و پیش پا ندید

۷- زنده گردی در زمانه جاودان / کز نسیم عشق بویی بشنوی

۸- بین به ساز و مپرس از ترانه‌ای که ندارم / توان به دیده شنیدن فسانه‌ای که ندارم

۹- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند

۱۰- دلم بجو که قدت همچو سرو دلجوست / سخن بگو که کلامت و موزون است

۱۱- بخت آمد و خون گریست پیشم کز رنگ سیاه شرمسارم

۱۲- یکایک تلخی دوران چشیدم / ز هجران هیچ شربت تلخ تر نیست

۱۳- شکر خوش است ولیکن حلاوتش تو ندانی / من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم

۱۴- عیش من بی لب شیرین تو تلخ است ولیک / تو ملولی و مرا هست زغیر تو ملال

۱۵- رخ شاه کاووس پر شرم دید / سخن گفتنش با پسر نرم دید

۱۶- به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های زرین / بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را

۱۷- به نام چاشنی بخش زبان‌ها / حلاوت سنج معنی در بیان‌ها

۱۸- گلوی مرغ سحر را بریده‌اند و هنوز / براین شط شفق آواز سرخ او باقی است

۱۹- حرف رنگینی زسوز عشق دارم بر زبان / دود دل خیرد اگر چون شمع خاموشی کنم

۲۰- گفتمش شیرین‌ترین آواز چیست؟ / چشم غمگینش به رویم خیره ماند

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲۱- آشنا هستیم با سرنوشت تر آب / عادت سبز درخت

۲۲- مرگ تلخ است / اما تلخ تر از مرگ / دوری از توست

۲۳- از شاخه ها طراوت احساس می چکد / طعم ترانه های تو را می دهد انار

۲۴- نجوای نمناک علفها را می شنوم

۲۵- تلخ منشین شراب اگر داری / شور کم کن کباب اگر داری

## اسلوب معادله

سه شرط لازم و کافی برای وجود این آرایه در بیت ( حتما وجود این شرایط همگی لازم است )

۱- وجود تمثیل : یعنی مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول باشد یا برعکس. به عبارتی دیگر بتوان بین دو مصراع علامت مساوی ( = ) یا عبارت ( همانطور که ) گذاشت.

۲- اجزای متناظر و مرتبط با مصراع اول در مصراع دوم وجود داشته باشد.

۳- استقلال دو مصراع از نظر دستوری و معنایی : یعنی بتوان جای دو مصراع را با هم عوض کرد و مصراع دوم ادامه ی مصراع اول نباشد.

مثال :

۱- محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زیان را مشتری جز گوش نیست  
شرط اول : مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول است ، می توان بین آن ها عبارت همانطور که قرار داد  
محرم این هوش جز بیهوش نیست همانطور که مر زیان را مشتری جز گوش نیست  
شرط دوم : هوش با زبان و بیهوش با گوش متناظر است.  
شرط سوم : مصراع دوم ادامه مصراع اول نیست ، مستقل هستند و قابلیت جابجایی دارند  
مر زیان را مشتری جز گوش نیست / محرم این هوش جز بیهوش نیست

۲- بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود / پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود  
شرط اول : مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول است ، می توان بین آن ها عبارت همانطور که قرار داد  
بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود همانطور که پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

شرط دوم : بی کمالی های انسان با پسته ی بی مغز و سخن با لب متناظر است.  
 شرط سوم : مصراع دوم ادامه مصراع اول نیست ، مستقل هستند و قابلیت جابجایی دارند  
 پسته ی بی مغز چون لب وا کند رسوا شود بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود

۳- عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود  
 شرط اول : مصراع دوم ، مصداقی برای مصراع اول است ، می توان بین آن ها عبارت همانطور که قرار داد  
 عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود همانطور که موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود.  
 شرط دوم : عیب با مو ، پاکان با شیر خالص و هویدا با پیدا متناظر است.  
 شرط سوم : مصراع دوم ادامه مصراع اول نیست ، مستقل هستند و قابلیت جابجایی دارند  
 موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود

نکته ) اگر مصراع دوم با که ( به معنای دلیل و ساختن جمله مرکب ) شروع شود، دیگر اسلوب معادله نیست.

مثال :

- ۱) چرا گوید آن چیز در خفیه مرد  
 ۲) به نام شهرت اقبال زندگی نفروشی  
که گر فاش گردد، شوی روی زرد  
که زهر در بن دندان نهفته اند نگین ها

تمرین کاربردی ) در مثال های زیر اسلوب معادله را بیابید.

۱- دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است

۲- می شوند از سرد مهری دوستان از هم جدا / برگ ها را می کند باد خزان از هم جدا

۳- حلاوت سنج تلخ را ز عاشق پرس / ز ماهیان بطلب طعم آب دریا را

۴- حریص را نکند نعمت دو عالم سیر / همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

۵- دخل بیجا ندهد غیر خجالت اثری / تیر کج باعث رسوایی تیرانداز است

۶- ریشه نخل کهن سال از جوان افزون تر است / بیشتر دل بستگی باشد به دنیا پیر را

۷- روشن دلان خوش آمد شاهان نگفته اند / آئینه عیب پوش سکندر نمی شود

۸- صورت نبست در دل ها کینه کسی / آئینه هرچه دید فراموش می کند

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

- ۹- گرفت هر که کم خود، شود ز اهل کمال / تمام گشتن ماه از هلال معلوم است
- ۱۰- حسن بیان مجوی ز ما دل شکستگان / از کاسه شکسته نخیزد صدا درست
- ۱۱- لازم پیری است صائب برگ ریزان حواس / پیش ره نتوان گرفتن لشکر بشکسته را
- ۱۲- ز سخت گیری دوران چه باک عارف را / ز قحط سال هما بینوا نخواهد شد
- ۱۳- دلی که نیست خراشی در او زمین گیر است / زری که سکه ندارد روان نمی باشد
- ۱۴- بیش از خواهی به هر پس مانده همراهی گزین / سربلندی بایدت دیوار کوتاهی گزین
- ۱۵- دل من تاب سر زلف تو دارد آری / کس به جز گوی تحمل نکند چوگان را
- ۱۶- آه را گر بود اشکی به قفا نیست عجب / باد را خاصیت آن است که باران آرد
- ۱۷- این مگیر از فرع این از اصل گیر / برکمان کم زن که از باوزست تیر
- ۱۸- به بوی گل ز خواب بی خودی بیدار شد بلبل / زهی خجلت که معشوقش بیدار کند عاشق را
- ۱۹- در مذاق من، شراب تلخ آب زندگی است / شیشه چون خالی شد از من، پرشود پیمانام
- ۲۰- لاله ای بی داغ از دل برنیاید سنگ را / کوهکن تا خون دردامن کهسار ریخت
- ۲۱- در این محیط که هر موج مد احسانی است / تلاش باختن سر به جاست همچو حباب
- ۲۲- بی قرار شوق در یک جا نمی گیرد قرار / اول سیر است چون سالک به منزل می رسد
- ۲۳- آخر نه دل به دل رود انصاف من بده / چون است من به وصل تو مشتاق و تو ملول را
- ۲۴- در این بهار چنان روزگار افسرده است / که غیرشمع، گلی هیچ کس به سر نزند
- ۲۵- نگر تا چه گوید سخن گوی بلخ / که باشد سخن گفتن راست، تلخ
- ۲۶- فزود آتش من، آب را خبر ببرید / اسیر می بردم، غم ز کافرم بخیرید

- ۲۷- گل در این گلشن کجا دارد سر پروای مابه / خار هم از سرکشی کی می رود در پای ما؟
- ۲۸- کامل عیار نیست به میزان دوستی / هرکس که هم خمار نگردد به هم شراب
- ۲۹- هرکه دل پیش دلبری دارد / ریش در دست دیگری دارد
- ۳۰- بیا و ساز سفر ساز و زاد ره برگیر / که عاقبت برود هرکه او ز مادر زاد
- ۳۱- کم آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر، که یک توده گل
- ۳۲- نباید سخن گفت ناساخته / نشاید بریدن، نینداخته
- ۳۳- پای خوابیده به فریاد نگردد بیدار / پند با عاشق بیدل چه تواندکردن
- ۳۴- حریص را نکند نعمت دو عالم سیر / همیشه آتش سوزنده اشتهای دارد
- ۳۵- سعدی از سرزنش غیر نترسد هیهات / غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را
- ۳۶- وداع غنچه را گل نام کردند / طرب را ماتم غم آفریدند
- ۳۷- مرا کیفیت چشم تو کافی است / ریاضت کش به بادامی بسازد
- ۳۸- صورت نبست در دل ما کینه‌ی کسی / آینه هرچه دید فراموش می‌کند
- ۳۹- آدمی پیرچو شد حرص جوان می‌گردد / خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
- ۴۰- عشق چون آید برد هوش و دل فرزانه را / دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را
- ۴۱- همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندرا خاک / چند روی چو گل وقاهت چون شمشاد است
- ۴۲- دوش سودای رخس گفتم زسربرون کنم / گفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم
- ۴۳- هرکس ز برم رفت که آرد خبر از یار / باز آمد و از خویش چو من بی‌خبر افتاد

## تلمیح

اشاره به داستان ، آیه، حدیث و مثل و ...

مثال:

۱۱

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

(۱) گفت آن یار کز او گشت سردار بلند

← بردار کردن حلاج

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۲) نه خداتوانمش خواند نه بشر توانمش گفت  
← لافتی الاعلی، لاسیف آلا ذوالفقار

۳) جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
← داستان حضرت موسی (ع) و فرعون

## تعدادی از مثال های مهم تلمیح سال دوازدهم :

۱) نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی  
تلمیح به حدیثی از حضرت علی دارد: لَا يُدْرِكُ بَعْدَ الْهِمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ  
(کسی که همّت های دور پرواز او را درک نکنند و عقل های زیرک به گنه آن نرسند)  
و تلمیح به آیه شریفه: اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

۲) همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی  
تلمیح: همه غیبی تو بدانی: اللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ  
مصراع دوم تلمیح به آیه: تَعَزَّمِن تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مَن تَشَاءُ

۳) منت خدای را ، عزّ و جلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت  
تلمیح دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «لَتُنْ شَكَرْتُمْ لَزِيدَتَّكُمْ»

۴) ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبیری  
مصراع اول هر دو بیت، تلمیح دارد: «وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»

۵) در خبر است از سرور کاینات و مَفخِر موجودات و رحمت عالمیان و صَفْوَتِ آدمیان...  
رحمت عالمیان: تلمیح دارد به آیه ۱۰۶ از سوره انبیا: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

۶) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان  
تلمیح دارد به داستان حضرت نوح

۷) آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است  
بیت تلمیح به ماجرای حضرت سلیمان دارد. راز فرمانروایی و قدرت وی در انگشتی وی بود که می گویند اسماء پروردگار بر آن حک شده بود و چون اهریمن به ترفندی آن را به دست آورد، به جای سلیمان بر تخت نشست و سلیمان آواره شد.

۸) با آنکه جیب و جام من از جام و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت  
جمشید جم: تلمیح به داستان جمشید پادشاه پیشدادی

۹) ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند  
تلمیح به هفت خان رستم و جنگ با دیو سپید

۱۰) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند  
تلمیحی به «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج ها و جفاها، از خود تهی شد

۱۱) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود  
تلمیح به آیه قرآنی: یَسْبِحُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

۱۲) ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.  
تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه

۱۳) این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو  
تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می پنداشتند.

۱۴) آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد  
تلمیح به شعر رودکی

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی  
ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی  
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی خنگ (اسب)  
ای بخارا شاد باش و دیر زی میر زی تو شادمان آید همی

۱۵) دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه  
تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب

۱۶) از دوردست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف، به کجا می کنی نگاه؟  
بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین(ع) به سوی کوفیان.

۱۷) ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه  
بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

۱۸) یک کربلا شکوه به چشمته نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه  
بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه و نیز روضه خوانی در سوگ حضرت.

۱۹) چنان آمد اسپ و قبای سوا که گفتمی سمن داشت اندر کنار  
تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم

۲۰) چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود  
تلمیح دارد به ماجرای به آتش افکندن ابراهیم

۲۱) مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجب بودم  
شیء عجب: تلمیح به سوره ص، آیه ۵ دارد «ان هذا لشیء عجب» برای بیان شگفتی به کار می رود.

۲۲) چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل» بود  
اشاره به بیت حافظ: راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

## تضمین

آیه ، حدیث ، مصراع ، بیت یا سخن دیگری در شعر یا کلام

مثال:

۱) حافظ از جور تو، حاشا که بگرداند روی  
«من از آن روز که در بند توام آزادم»

مصراع سعدی

۲) بهر این فرمود رحمان ای پسر  
«کل یوم هوفی شان» ای پسر

آیه قرآن

۳) عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عبدناک حق عبادتک»

حدیث

۴) سقا هم ربه هم خوردند و نام و ننگ کم کردند  
چو آمد نامه ی ساقی چه نام آورد مستان را

آیه قرآن

آرایه های ادبی	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
----------------	------------	-------------

۵) تو نیکی می کن و در دجله انداز  
 ضرب المثل رایج قبل از سعدی ( قابوس نامه )  
 که ایزد در بیابانت دهد باز  
**نکته** ( در تضمین بر خلاف تلمیح ، آیه و حدیث و .... عینا در ضمن کلام آورده می شود و شاعر یا نویسنده فقط به اشاره اکتفا نمی کند.

**تضاد**

دو واژه مخالف ( مقابل ) و ضد هم از نظر معنی

مثال:

۱۳

۱) گفتی به غمم بنشین یا از سرجان برخیز  
 فرمان برمت جانا، بنشینم و برخیزم

۲) این که گاهی می زدم بر آب و آتش خویش را  
 روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

**متناقض نما = پارادوکس = تناقض**

جمع کردن دو مفهوم که در آن واحد و هم زمان نمی توانند وجود داشته باشند.

مثال:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای؟  
 من در میان جمع و دلم جای دیگر است

حاضر و غایب دو مفهوم متضاد هستند که نمی توانند در آن واحد رخ دهند

**نکته ( تفاوت تضاد و پارادوکس**

۱۴

**تضاد:** میان دو امر ← صبح هوا سرد بود و اکنون گرم است.

**پارادوکس:** دو مفهوم متضاد که همزمان به یک امر نسبت داده می شوند  
 ← جک غمگین / کچل موفرفری / سیاه روشن / پر از خالی

مثال :

در ناامیدی بسی امید است / پایان شب سیه سپید است

در **مصراع اول** ، دو مفهوم مخالف امید و ناامیدی با هم در آمیخته شده اند به شاعر مدعی است که در ناامیدی ، امید بسیاری وجود دارد . ولی مشخص است که در عالم واقع جمع شدن و آمیختن هم زمانی این دو مفهوم ممکن نیست .

در **مصراع دوم** ، دو واژه ی مخالف سیه و سپید با هم جمع نشده اند و تضاد به وجود آمده است.

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

### مثال های مهم پارادوکس

- (۱) گویایی سکوت و بی تابی درنگ
  - (۲) گروهی سر به سر گویای خاموش
  - (۳) لاله و گل زخمی خمیازه اند
  - (۴) کام، آشنا به ماحضر روزگار نیست
  - (۵) زلف آشفته ی او موجب جمعیت ماست
  - (۶) گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
  - (۷) چگونه میکشی صد بحر آتش
  - (۸) چنین نقل دارم ز مردان راه
  - (۹) کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق
  - (۱۰) دردمندان چقدر خون جگر می خوردند
  - (۱۱) کنار تو لنگر گرفت کشتی عشق
  - (۱۲) بارها از تو گفته ام / ای حقیقی ترین مجاز ، ای عشق
- تمکین بی قراری ام و بی قرار هیچ  
ولی چون بحر دُر بر کرده در جوش  
عیش این گلشن خماری بیش نیست  
جز زهر غصه در شکر روزگار نیست  
چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد  
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید  
چو اندر نفس خود یک قطره خونی  
فقیران منعم گدایان شاه  
بیا که یاد تو آرامشی ست طوفانی  
درد بی دردی اگر قابل درمان می بود  
بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

### تعدادی از مثال های مهم تناقض سال دوازدهم :

- (۱) همچو نی زهری و تریاقی که دید؟  
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟
- (۲) باز آ که در هوایت خاموشی جنونم  
فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران
- (۳) آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی
- (۴) در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد
- (۵) لبریز زندگی است نفس های آخرت  
آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه
- (۶) معلم را می دیدم که بی حرکت برجای خویش ایستاده است و با نگاههای خیره و ثابت، پیرامون خود را می نگرد

## حسن تعلیل

دلیل هنری (شاعرانه) و غیر واقعی برای امری واقعی

مثال :

عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت / که چمدین گل اندام در خاک خفت

دلیل رشد گل ها بر خاک این است که انسان های زیبارو در این خاک خفته اند . علتی که به هیچ وجه واقعی و علمی نیست و برای ادبی کردن نوشته با استفاده از تخیل به زیبایی آمده است.

مثال های دیگر :

- |   |   |
|---|---|
| <p>جواب داد که آزادگان تهی دست‌اند</p> <p>بیا که صاف شود این هوای بارانی</p> <p>زیرا که کرد فاخته بر سرو مودنی</p> <p>پیداست که از دست کریم تو حیا کرد</p> <p>که بیند که شمع از زبان سوخته است</p> <p>ورنه این شط روان چیست که در بغداد است</p> <p>قبله را بر همه خلق نشان باید داد</p> <p>پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد</p> <p>این صدا از چیست ؟ از درد فراق</p> <p>روی دشمن سیاه باید کرد</p> <p>گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد</p> <p>زلف تو گرفت رنگ ماتم</p> <p>هنوز می پرد از شوق چشم کوكب ها</p> | <p>(۱) به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری؟</p> <p>(۲) تویی بهانه آن ابرها که می‌گیرند</p> <p>(۳) نرگس همی رکوع کند در میان باغ</p> <p>(۴) باران همه برجای عرق می‌چکد از ابر</p> <p>(۵) از آن مرد دانا دهان دوخته است</p> <p>(۶) خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گرید</p> <p>(۷) گر نمودم به همه روی تو را معذورم</p> <p>(۸) باران همه بر جای عرق می‌چکد از ابر</p> <p>(۹) چوب را چون بشکنی گوید تراق</p> <p>(۱۰) دشمن زندگی است موی سپید</p> <p>(۱۱) رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار</p> <p>(۱۲) تا چشم تو ریخت خون عشاق</p> <p>(۱۳) به یک کرشمه که در کار آسمان کردی</p> |
|---|---|

۱۵

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

- (۱۴) ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش  
وز تشنگی ات فرات در جوش و خروش
- (۱۵) بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد  
حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی
- (۱۶) چاه از آن زمان که تو در آن گریستی / جوشان است  
از آن می ننگجد در آن کین کس
- (۱۷) دلم خانه مهر یار است و بس  
جواب داد که آزادگان تهی دست اند
- (۱۸) به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری  
روی خون آلود زان بنمود صبح
- (۱۹) در وداع شب همانا خون گریست  
که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
- (۲۰) تنور لاله چنان برفروخت باد بهار  
آماده باش گریه تلخ گلاب را
- (۲۱) ای گل که موج خنده ات از سر گذشته است  
زین سبب در خانه در خانه زنجیر دائم شیون است
- (۲۲) ناله مظلوم در آهن سرایت می کند  
زین جهان بر دلش غبار آمد
- (۲۳) ابر بگریست بر گل از پی آنک  
که روشن است جهان از نفس کشیدن من
- (۲۴) مرا چو صبح به دست دعا نگه دارید  
بس که شیرین است می چسبد به تن پیراهنش
- (۲۵) تا نگویی پیرهن تنگ است بر زیبا تنش

## تعدادی از مثال های مهم حسن تعلیل سال دوازدهم :

- (۱) تا چشم بشر نبیندت روی  
بنهفته به ابر، چهر دلبند
- (۲) تو قلب فسرده زمینی  
از درد، ورم نموده یک چند
- (۳) با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد  
خون دل شاهان که می اش نام نهادند
- (۴) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب  
تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند
- (۵) دلگرمی و دم سردی ما بود که گاهی  
مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند
- (۶) و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند

## اغراق

زیاده‌روی در توصیف یا مدح یا ذم

مثال:

- (۱) بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران  
 (۲) دلم گرفته از این روزها دلم تنگ است  
 (۳) اگر پای در دامن آری چو کوه  
 (۴) در آن دریای خون در دشت تاریک  
 (۵) مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست  
 کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران  
 میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است  
 سرت ز آسمان بگذرد در شکوه  
 به دنبال سر چنگیز می گشت  
 یا شب و روز به جز فکر تو ام کاری هست

۱۶

## واج آرایی = نغمه حروف

تکرار یک واج (صامت یا مصوت) در سخن را می‌گویند. به نحوی که گوش آوای خاصی از یک صدا را حس نماید. شکل نوشتاری تفاوتی ایجاد نمی‌کند. مثلاً هر ۴ نوع صدای ( ز ، ذ ، ظ ، ض ) یکی هستند.

مثال:

- (۱) خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد / که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز  
 ← تکرار صامت «خ»  
 (۲) خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل  
 ← تکرار مصوت کوتاه «اِ»  
 (۳) جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد / هر کس که این ندارد حقاً که آن ندارد  
 ← تکرار صامت «ج» و مصوت بلند «آ»  
 (۴) شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی / غنیمت است چنین شب که دوستان بینی  
 ← تکرار صامت «ش» و مصوت «أ»  
 (۵) زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من / برامید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست  
 ← تکرار صامت «م»

۱۷

## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

## واژه آرایه = تکرار

تکرار واژه و کلمات را می گویند.

مثال:

(۱) پس هستی من ز هستی اوست / تا هستم و هست، دارمش دوست

← تکرار واژه «هست»

(۲) گر اظهار پشیمانی کند گردون مشو ایمن / که بد عهد از پشیمانی ، پشیمان زود می گردد

← تکرار واژه «پشیمان»

(۳) گفתי ز خاک بیشترند اهل عشق من / از خاک بیشتر نه که از خاک کم تریم

← تکرار واژه های «خاک» و «بیشتر»

(۴) خیال روی کسی در سر است هر کس را / مرا خیال کسی کز خیال بیرون است

← تکرار واژه های «خیال» و «کسی»

(۵) ای جانِ جانِ جانِ جان، ما نامدیم از بهر نان / برچه گذارویی مکن در بزم سلطان، ساقیا

← تکرار واژه های «جان»

۱۸

## سجع

یکسانی دو واژه در واج یا واج های پایانی و وزن یا هر دوی آن ها را می گویند.

نکات مهم سجع:

(۱) سجع در کلامی دیده می شود که «حداقل» دو جمله باشد.(۲) سجع حتماً باید در پایان در دو جمله بیاید.(۳) سجع هم در شعر به کار می رود هم در نثر.(۴) سجع در نثر همان قافیه در شعر است.(۵) برای یافتن سجع در یک بیت شعر ، بیت به چهار قسمت تقسیم می شود. کلمات آهنگین پایان هر نیم مصراع که قافیهی میانی نامیده می شود ، همان سجع به حساب می آید.

۱۹

مثال:

(۱) هر چه زود برآید ، درنپاید(۲) هنر چشم زاینده است و دولت پاینده.(۳) توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال(۴) الهی، اگر بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است(۵) سرّ عشق نهفتنی است نه گفتنی و بساط مهر، پیمودنی است نه نمودنی.(۶) تلمیذ بی ارادت، عاشق بی‌زر است و رونده بی معرفت، مرغ بی‌پر و عالم بی عمل، درخت بی‌پر و زاهد بی علم، خانهبی در(۷) محبت را غایت نیست، از بهر آن که محبوب را نهایت نیست(۸) هنگام تنگ‌دستی ، در عیش و کوش و مستی / کاین کیمیای هستی، قارون کند، گدارا(۹) باز آ و بر چشمم نشین، ای دلستان نازنین / کاشوب و فریاد از زمین برآسمانم می‌رود(۱۰) اول به بانگ نای و نی، آرد به دل پیغام وی / وانگه به یک پیمانم می، با من وفاداری کند(۱۱) هر که زر در ترازوست، زور در بازو است.(۱۲) ای صاحب کرامت، شکرانه سلامت / روزی تفقدی کن، درویش بی نوا را

انواع سجع	۱- متوازی: وزن + واج‌های پایانی ← مثال ۱ و ۲
	۲- متوازن: فقط وزن ← ملک بی‌دین <u>باطل</u> است و دین بی‌ملک <u>ضایع</u>
	۳- مطرّف: فقط واج‌های پایانی ← متکلم را تاکسی عیب <u>نگیرد</u> ، سخنش صلاح <u>نپذیرد</u>



## جزوه آرایه های ادبی کنکور ۱۳۹۹

تعدادی از مثال های مهم سجع سال دوازدهم :

- (۱) منتّ خدای را ، عزّ و جلّ که طاعتش موجبِ قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت
- (۲) هر نفسی که فرو می رود، مُمدّ حیات است و چون برمی آید، مفرّح ذات
- (۳) بارانِ رحمتِ بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده
- (۴) پردهٔ ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی به خطای مُنکر نبرد
- (۵) یکی را از ملوک عَجَم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده

مراعات نظیر = تناسب = شبکه معنایی

به کارگیری واژه‌هایی که با هم ارتباط معنایی (غیراز تضاد) داشته باشند.

مثال:

- (۱) من مسلمانم ، قبله‌ام یک گل سرخ، جانمازم چشمه، مهرم نور، دشت سجادهٔ من
- (۲) هر کاو نظری دارد با یار کمان ابرو باید که سپر باشد پیش همه پیکان‌ها
- (۳) چترها را باید بست ، زیر باران باید رفت
- (۴) آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی دست خود ز جان شستم از برای آزادی
- (۵) آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

۲۰



۱ - در هر یک از بیت های زیر به ترتیب چند تشبیه وجود دارد؟

- |                                       |                                     |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| الف) چندان که بر کنار چو پرگار می شدم | دوران چو نقطه ره به میانم نمی دهد   |
| ب) می کشیدند ملایک همه چون سرمه چشم   | هر غباری که تو را از سم توسن برخاست |
| پ) میرزادی بود بس خورشید چهر          | از قدم تا فرق چون خورشید، مهر       |
| ت) مُشک مویی، تنگ چشمی، دلبری         | هر دو لعلش شهد و شیر شگّری          |
- ۱) دو، یک، یک، دو      ۲) یک، دو، یک، سه      ۳) دو، یک، دو، چهار      ۴) یک، یک، دو، سه

۲ - در کدام بیت شاعر از آرایه تشبیه، بیش تر استفاده کرده است؟

- |                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱) اشک چون گوگرد سرخ ای یار من      | کرد همچون زر مس رخسار من              |
| ۲) چشم همچون ابر نوروز آمدش         | آه همچون برق جانسوز آمدش              |
| ۳) کسی کو بسته زلفت نباشد           | چو زلفت درهم و زیر و زیر باد          |
| ۴) لب تو خضر و دهان تو آب حیوان است | قد تو سرو و میان موی و بر به هیئت عاج |

۳ - تعداد تشبیهات در کدام بیت بیشتر است؟

- |                                     |                                  |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| ۱) مرغ دلم باز پریدن گرفت           | طوطی جان قند چریدن گرفت          |
| ۲) از دام زلف و دانه خال تو در جهان | یک مرغ دل نماند نگشته شکار حُسن  |
| ۳) مرغ دل ما گریخت زان طفل          | در دامگه ندامت افتاد             |
| ۴) ز کفر زلف تو هر حلقه ای و آشوبی  | ز سحر چشم تو هر گوشه ای و بیماری |

۴ - در کدام گزینه تشبیه فشرده بیشتری به کار رفته است؟

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| ۱) رخ گل را که عکس یار است              | هوا مشاطه آب آینه دار است          |
| ۲) کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت   | تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع |
| ۳) گوی زمین ربوده چوگان عدل اوست        | وین بر کشید گنبد نیلی حصار هم      |
| ۴) مرغ دلم تا دام زلف و دانه خال تو دید | طایر اندیشه ام افتاد در دام هوس    |

۵ - در مصرع دوم بیت کدام گزینه، هر چهار رکن تشبیه دیده نمی شود؟

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۱) تا دل گرم که گردد مشرق اقبال او    | نور داغ عشق نبود رایگان چون آفتاب       |
| ۲) خوبی پا در رکاب مه ندارد اعتبار    | ای خوش آن حسنی که باشد جاودان چون آفتاب |
| ۳) هستی موهوم ما یک لب گشودن بیش نیست | چون حباب از خجلت اظهار خاموشیم ما       |
| ۴) شوکت دریا ننگند زیر دامن حباب      | پرده ناموس چون سازد نهان دیوانه را      |

۶ - در کدام یک از ابیات زیر تشخیص دیده نمی شود؟

- |   |                                  |
|---|----------------------------------|
| ۱) جان به لب داریم و همچون صبح خندانیم ما | دست و تیغ عشق را زخم نمایانیم ما |
| ۲) از سیاهی داغ ما هرگز نمی آید برون      | در سواد آفرینش آب حیوانیم ما     |
| ۳) از شبیخون خمار صبحدم آسوده ایم         | مستی دنباله دار چشم خوبانیم ما   |
| ۴) خرقة از ما می ستاند نافه مشکین نفس     | از هواداران آن زلف پریشانیم ما   |

۷ - در کدام بیت استعاره بیشتری دیده می‌شود؟

- |                                      |   |  |
|--------------------------------------|---|--|
| کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب   | ۱ | تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند      |
| تا تو را جای شد ای سرو روان در دل من | ۲ | هیچ کس می‌نپسندم که به جای تو بود      |
| باز امشب ای ستاره تابان نیامدی       | ۳ | باز ای سپیده شب هجران نیامدی           |
| دیده عقل مست تو، چرخه چرخ پست تو     | ۴ | گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی‌شود |

۸ - در کدام گزینه همه ترکیبات «اضافه استعاری» هستند؟

- |  |   |  |   |
|--|---|--|---|
| خرده مینا - ستاره تابان - نرگس تر - کنگره عرش - نسیم سحر | ۱ | عقد ثریا - سپیده شب - سرو روان - گل خورشید - خار غم  | ۲ |
| کاروان حله - شب هجران - باد صبا - قلب لشکر - شاخه آرزو   | ۳ | نالۀ گل - رخ اندیشه - زلف سخن - دست روزگار - موج عشق | ۴ |

۹ - تعداد واژگان دارای مجاز با «علاقه شباهت» در همه گزینه‌ها به جز ..... یکسان است.

- |  |   |                                     |
|--|---|-------------------------------------|
| صدفوار بنشین دمی لب خموش               | ۱ | چو گوهر فشانم به من دار گوش         |
| چون فتنه شدم بر رخت ای حور بهشتی       | ۲ | رفتی و مرا در غم خود زار بهشتی      |
| هم عفی‌الله مردم چشمم که با این ضعف دل | ۳ | می‌فشانم دم به دم بر چهره زردم گلاب |
| هنوزت نرگس اندر عین خواب است           | ۴ | هنوزت سنبل اندر پیچ و تاب است       |

۱۰ - در هر دو بیت کدام گزینه «استعاره» وجود دارد؟

- |                                      |   |                                       |
|--------------------------------------|---|---------------------------------------|
| الف) آهوی روزگار نه آهوست، اژدر است  | ۱ | آب هوی و حرص نه آبست، آذر (آتش) است   |
| ب) به خنده، ای بت بادام چشم شیرین لب | ۲ | شکر بریزد از آن پسته دهان که تورا است |
| ج) امشب به راستی شب ما روز روشن است  | ۳ | عید وصال دوست علی‌رغم دشمن است        |
| د) خواهی چو روز روشن دانی تو حال من  | ۴ | از تیره شب بپرس که او نیز محرم است    |

۱۴ ب، د

۱۳ ب، ج

۱۲ الف، ج

۱۱ - «مجاز با رابطه شباهت» در کدام بیت وجود ندارد؟

- |  |   |                                      |
|--|---|--------------------------------------|
| بت خورشیدرخ من به گذارست امشب            | ۱ | شب روان را رخ او مشعله‌دارست امشب    |
| معدن نور بر این گنبد پیروزه است          | ۲ | که چو باغیست پر از لاله و پر سوسن    |
| ای فلک نیم نفس رفت که بی مرحمتی          | ۳ | تحفه تازه ز کج بازی سیاره بیار       |
| به مهمان خانه آز و هوا جز لاشه چیزی نیست | ۴ | برای لاشخواران واگذار این میهمانی را |

۱۲ - در همه گزینه‌ها به جز ..... مجاز به رابطه شباهت وجود دارد.

- |  |   |   |
|--|---|---|
| نهنگ صبح لب بگشود و دزدیدند سر، پیشش   | ۱ | هزاران سیم‌گون ماهی در این سیماب‌گون دریا |
| سحر از کوهر خاور تیغ اسکندر چو شد پیدا | ۲ | عیان شد رشحه خون از شکاف جوشن دارا        |
| بارها گفتم که پیکانش ز دل بیرون کشم    | ۳ | جهدها کردم ولی برنامد این از دل مرا       |
| هست چو خورشید و ماه طلعت دستور شاه     | ۴ | طلعت تو مشتری است در بر خورشید و ماه      |

۱۳ - در همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... آرایه «مجاز» به کار رفته است.

- |                                       |   |                                     |
|---------------------------------------|---|-------------------------------------|
| در دشت با سراپم، در بحر یار آم        | ۱ | چون موج در عذابم، از خوش عنانی خویش |
| از بصیرت نیست گوهر را بدل کردن به خاک | ۲ | آبروی خویش می‌ریزی برای نان چرا؟    |
| ز فکر مرغ چمن نیست غنچه فارغ‌بال      | ۳ | سری که بر سر زانوست، بی خیالی نیست  |
| خوردی دریغ من که اسیرم به دست چرخ     | ۴ | آری به دست دیو دریغ‌نگین خوری       |

۱۴ - در همهٔ گزینه‌ها به جز ..... هر دو نوع مجاز با علاقهٔ شباهت و علاقهٔ غیرشباهت یافت می‌شود.

- |   |                                       |  |
|---|---------------------------------------|--|
| ۱ | چمن پیرا اگر چشمش بر آن سرو روان افتد | دگر بر چشمه نشانند ز خجلت سرو بستان را |
| ۲ | خورشید بر سرو روان دیگر ندیدم در جهان | وصفت ننگند در میان نامت نباید در قلم   |
| ۳ | گر برقی فرو نگذاری بدین جمال          | در شهر هر که کشته شود در ضمان توسن     |
| ۴ | فصل گل و طرف جویبار و لب کشت          | با یک دو سه اهل و لعبتی حور سرشت       |

۱۵ - در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ ..... «مجاز» به کار رفته است.

- |   |  |                                     |
|---|--|-------------------------------------|
| ۱ | چرا چون لاله خونین دل نباشم            | که با ما نرگس او سرگران کرد         |
| ۲ | صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند | عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد |
| ۳ | نباید که باشی تو اندر زمین             | جز آویختن نیست پاداش این            |
| ۴ | ز آتش برون آمد آزادمرد                 | لبان پر ز خنده به رخ هم‌چو ورد      |

۱۶ - در همهٔ گزینه‌ها به جز ..... به ترتیب بیت اول آرایه‌های «کنایه و مجاز» و بیت دوم آرایه‌های «کنایه و استعاره» دارد.

- |                                       |                                   |   |  |
|---------------------------------------|-----------------------------------|---|--|
| الف) دل در جهان میند که این نونهال را | ب) بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه | ج) گر رفته باشم زین جهان باز آیدم رفته روان | د) در گرفتاری ز بس ثابت قدم افتاده‌ایم |
| ۱ الف، ج                              | ۲ الف، د                          | ۳ د، ب                                      | ۴ ج، الف                               |

۱۷ - در کدام بیت، کنایه‌های بیشتری وجود دارد؟

- |   |                                   |                                     |
|---|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ۱ | در آب دیده دو صد نقش می‌نماید عشق | بر آب نقش زدن کار عشق مکار است      |
| ۲ | کسی پیش من در جهان عاقل است       | که مشغول خود وز جهان غافل است       |
| ۳ | تا سر کار تو با خانهٔ خمار افتاد  | راز سر بستهٔ ما بر سر بازار افتاد   |
| ۴ | دوست دارم که بپوشد رخ همچون قمرت  | تا چو خورشید نبینند به هر بام و درت |

۱۸ - در کدام گزینه، کنایهٔ بیشتری وجود دارد؟

- |   |  |  |
|---|--|--|
| ۱ | ای غنچهٔ خندان چرا خون در دل ما می‌کنی | خاری به خود می‌بندی و ما را ز سر و ما می‌کنی |
| ۲ | تا که خود بشناختند از راه چاه          | چاه‌ها کردند مردم را به راه                  |
| ۳ | در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند   | به دشت پرملال ما پرنده پر نمی‌زند            |
| ۴ | کسی کاو هوای فریدون کند                | سر از بند ضحاک بیرون کند                     |

۱۹ - مفهوم کنایهٔ کدام عبارت در مقابل آن نادرست است؟

- |   |  |  |
|---|--|--|
| ۱ | چو طوطی جان شکر خاید به ناگه               | شوم سرمست و طوطی را بخایم (شیرین سخنی)               |
| ۲ | و آن که از دست خود خلاص نیافت              | در ره عشق پای‌بست برفت (گرفتاری)                     |
| ۳ | صبح شد در عرصهٔ گردون مگو خندان سفید       | کف به لب آورده است این بُختی کوهان سفید (بیماری)     |
| ۴ | به ذوق سدره و طوبی تو هم دندان به سوهان زن | امل کام جهانی را به این مسواک می‌مالد (تحمل سختی‌ها) |

۲۰ - در کدام بیت کنایه با مفهومی متفاوت از سایر گزینه‌ها وجود دارد؟

- |   |                                       |                                      |
|---|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱ | پند گفتن با جهول خوابناک              | تخم افکندن بود در شوره خاک           |
| ۲ | مگوی آنچه هرگز نگفته است کس           | به مردی مکن باد را در قفس            |
| ۳ | چون واقف از این جهان ابتر گشتیم       | دست از همه شستیم و قلندر گشتیم       |
| ۴ | به طول عمر نتوان جمع کردن مال دنیا را | چرا بیهوده باید آب را بر ریسمان بستن |

۲۱ - کدام گزینه دارای «ایهام» است؟

- ۱) دل دادمش به مژده و خجالت همی برم  
 ۲) ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال  
 ۳) از نوشخند گرم تو آفاق تازه گشت  
 ۴) به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند
- زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست  
 ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد  
 صبح بهار این لب خندان نداشته است  
 چنین عزیزنگینی به دست اهرمنی

۲۲ - در کدام بیت آرایهٔ ایهام به کار نرفته است؟

- ۱) بزم وصال تو را، چشم تو خوش ساقی است  
 ۲) تو را که مالک دینار نیستی سعدی  
 ۳) خطر بادیهٔ عشق تو بیش از پیش است  
 ۴) گر مطربی رودی زند، بی می ندارد آبرو
- کز نظرش می شود، مردم هشیار مست  
 طریق نیست مگر زهد مالک دینار  
 این چه دام است که دور از تو مرا در پیش است؟  
 ور بلبلی عیشی کند، بی گل ندارد رنگ و بو

۲۳ - در کدام بیت بیشترین تعداد ایهام یا ایهام تناسب به کار رفته است؟

- ۱) بلبلی برگ کلی خوش رنگ در منقار داشت  
 ۲) به صد پرده بلبلی نوا ساز گردد  
 ۳) گر هم چو نای در شغاب (شور و غوغا) آیم عجب مدار  
 ۴) با اشاراتی که پیران راست در قانون دین
- واندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت  
 چو بگشاد بر شاخ صد در شکوفه  
 کز چنگ روزگار نوایی نیافتم  
 حق نجاتی داده از رنج شفاخوانی مرا

۲۴ - کدام بیت، فاقد آرایهٔ «ایهام» است؟

- ۱) ماه پیش رخ تو تاب نداشت  
 ۲) مصحف ذلیل و تالی مصحف اسیر غم  
 ۳) جان شیرین من است آن لب، بهل تا می کشد  
 ۴) ز نقد قلب بر مردم زمین، حشر تنگ آید
- تاب روی تو آفتاب نداشت  
 بسته به ریسمان گلوی اسم اعظمش  
 در غم روی خود این فرهاد مجنون گشته را  
 به صحرای قیامت در چو بگشایند بار تو

۲۵ - در کدام گزینه آرایهٔ «ایهام تناسب» موجود است؟

- ۱) زلف و رویت جانب ما گوش می دارند و تو  
 ۲) چو بلبلی زان نکردم باز میل گلشن کویت  
 ۳) بر رخ او پرده نیست جز که سر زلف او  
 ۴) هست تهی خارها نیست در او بوی گل
- زلف را زین تاب دادی، روی از آن پیچیده ای  
 که چون رفتم به زاغان دادی ای گل آشیانم را  
 گاه چو چوگان شود گاه شود گوی ها  
 کور بجوید ز خار لطف گل و بوی ها

۲۶ - در چند بیت از ابیات زیر، هیچ گونه جناسی به کار نرفته است؟

- الف) آن جان و جهان آمد وان گنج نهان آمد  
 ب) ای میر نمی بینی این مملکت جان را  
 پ) کو رستم دستان تا دستان بنمایمیش  
 ت) غوطه در دریا دهد آتش عنانی آب را  
 ث) تلخ از تو شیرین می شود کفر از تو چون دین می شود  
 ج) میر آمد و میر آمد وان بدر منیر آمد  
 چ) تیشه ای در کار هستی می کنم چون کوهکن
- وان فخر شهان آمد تا پرده درد ما را  
 این روضه دولت را این تخت و سعادت را  
 کو یوسف تا ببند خوبی و قر ما را  
 رزق خاک مرده می سازد گرانی آب را  
 خار از تو نسرين می شود چیزی بده درویش را  
 وان شکر و شیر آمد تا روز مشین از پا  
 چند دارم در پس کوه آفتاب عشق را

۴) پنج

۳) سه

۲) چهار

۱) شش

۲۷ - از میان ابیات زیر، چند بیت بیش از یک نوع جناس دارند؟ (هر یک از انواع جناس ناهمسان را جداگانه به حساب می‌آوریم.)

- |  |  |
|--|--|
| الف) مجلسی آراست مانند بهشت                  | ب) شادی و شاهی تو داری شاد باش و شاه باش     |
| پ) راست شد دل با رضای یار و رست از هجر و وصل | ت) آب کف بر روی ازین غم می‌زندف لیکن چه سود؟ |
| ث) یک خوشه فلک به توشه دادش                  | ج) هر کجا در باب فضل عقل فصلی خوانده است     |
| چ) گوهر مخزن اسرار همان است که بود           |  |
- و اندر او ترتیب و قانونی بهشت  
جامه شادی تو پوش و نامه شاهی تو خوان  
آری آری راستی و رستگاری گفته‌اند  
کف زدن بر سر کنون کاندرا کفش باد هواست  
وان نیز ز خرمن عطایت  
انس و جان گویای آمتا و صدقنا شده  
حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود
- ① سه      ② دو      ③ چهار      ④ پنج

۲۸ - نوع جناس در بیت‌های زیر، به ترتیب در کدام گزینه درست بیان شده است؟

- |  |   |
|--|---|
| الف) همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی | ب) تو را خوردنی هست و آب روان           |
| پ) چون می‌دانی که مدت عالم خاک           | ت) تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد |
- همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی  
سپاهی به مهر تو دارد روان  
باد است که زود بگذرد باده بیار  
دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد
- ① جناس ناقص اختلافی، جناس تام، جناس ناقص اختلافی، جناس تام  
② جناس تام، جناس تام، جناس ناقص اختلافی، جناس ناقص افزایشی  
③ جناس ناقص اختلافی، جناس تام، جناس ناقص افزایشی، جناس تام  
④ جناس تام، جناس ناقص اختلافی، جناس ناقص افزایشی، جناس تام

۲۹ - در چند بیت از ابیات زیر «جناس همسان» وجود دارد؟

- |                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| الف) تو هستی روان تن روشنم         | ب) روی جانان طلبی آینه را قابل ساز |
| پ) دوش چون در شکن طره شب چین دادند | ت) سکندر شه هفت کشور نماند         |
| ث) ای دل رفته ز جا باز میا         |                                    |
- روان چون پسندی تو دور از تنم  
ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی  
مژده آمدن آن صنم چین دادند  
نماند کسی چون سکندر نماند  
به فنا ساز و در این ساز بیا
- ① دو      ② سه      ③ یک      ④ چهار

۳۰ - در کدام بیت «حس آمیزی» به کار نرفته است؟

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| ① نگاهی گرم یعنی دل نوازیم             | ② دلیل کاروان اشکم آه سرد را مانم   |
| ③ شیرین تر از آبی به شکر خنده که گویند | ④ غرقه دریای اشکیم از غمش سر تا قدم |
- زبانی نرم یعنی چاره سازیم  
اثر پرواز داغم، حرف صاحب درد را مانم  
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی  
لیک از هجران او در نار سوزان اندریم

۳۱ - نوع جناس در موارد کدام گزینه به درستی مشخص شده است؟

- |  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| الف) گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون | ب) پرده مطربم از دست برون خواهد برد |
| پ) درویش ز دوش باز مست است                   | ت) همه مارند و مور، میر کجاست؟      |
| ث) باید به مژگان رفت گرد از طور سینین        |                                     |
- پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود (جناس همسان)  
آه اگر زان که درین پرده نباشد بارم (جناس همسان)  
غیر شب و روز دوش دیگر (جناس همسان)  
مزد گیرنده دزدگیر کجاست؟ (جناس ناهمسان)  
باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین (جناس همسان)
- ① الف، ت      ② ب، ث      ③ ب، ت      ④ پ، ث

۳۲ - در کدام گزینه آرایه «حس آمیزی» وجود ندارد؟

- |   |   |
|---|---|
| ① در آن گیروداری که چرخ زره پوش از روی رویای کودک گذشت / قناری نخ زرد آواز خود را به پای چه احساس آسایشی بست؟ | ② گاه عاشق وار غوک نوجوان در دور دست بر که خوش می‌خواند / با صدایی چون بلور آبی روشن        |
| ③ بوی آن یک شیشه سبز گلاب / که من او را زرد می‌پنداشتم / عطر او را در شب گرم بهار / مایه سردرد می‌پنداشتم     | ④ دوست داشتن شتاب بشکه‌های خالی تندر / بر شیب سنگ‌فرش آسمان / دوست داشتن بوی شور آسمان بندر |

۳۳ - در بیت کدام گزینه آرایه «حس آمیزی» به کار رفته است؟

- |  |   |
|--|---|
| چشمه خورشید تویی، سایه‌گه بید منم        | ۱ |
| چون که زدی بر سر من پست و گدازنده شدم    |   |
| جان ریخته شد با تو، آمیخته شد با تو      | ۲ |
| چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم   |   |
| از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر             | ۳ |
| یادگاری که در این گنبد دوار بماند        |   |
| میان گریه می‌خندم که چون شمع اندرین مجلس | ۴ |
| زبان آتشینم هست، لیکن در نمی‌گیرد        |   |

۳۴ - در همهٔ بیت‌ها به جز بیت ..... از آرایه «حس آمیزی» استفاده شده است.

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ز داغ لاله سیاهی نمی‌رود هرگز         | ۱ |
| ز دل چگونه برآرم فغان سوخته را؟       |   |
| ز حرف سرد چه پروا روان سوخته را؟      | ۲ |
| که هست مرهم کافور، جان سوخته را       |   |
| به عشق رغبت من تازه می‌شود صائب       | ۳ |
| ز هر که می‌شنوم بوی جان سوخته را      |   |
| نظر به نعمت الوان چرا سیاه کند؟       | ۴ |
| به خون چو لاله زند هر که نان سوخته را |   |

۳۵ - در همهٔ ابیات به جز بیت ..... آرایه حس آمیزی به کار رفته است.

- |  |   |
|--|---|
| سپهید پرستنده را گفت گرم               | ۱ |
| سخن‌های شیرین به آوای نرم              |   |
| از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم | ۲ |
| که سر تاپای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد |   |
| بیستون بر سر راه است مباد از شیرین     | ۳ |
| خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید        |   |
| به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های رنگین | ۴ |
| بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را      |   |

۳۶ - در کدام بیت آرایه «اسلوب معادله» مشهود است؟

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| تویی بهانهٔ آن ابرها که می‌گریند      | ۱ |
| بیا که صاف شود این هوای بارانی        |   |
| باران همه بر جای عرق می‌چکد از گل     | ۲ |
| پیداست که از دست کریم تو حیا کرد      |   |
| به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری؟       | ۳ |
| جواب داد که آزادگان تهی دست‌اند       |   |
| دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست  | ۴ |
| جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتر است |   |

۳۷ - کدام گزینه فاقد آرایه اسلوب معادله است؟

- |                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار    | ۱ |
| که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد |   |
| پای خوابیده به فریاد نگرده بیدار    | ۲ |
| بند با عاشق بیدل چه تواند کردن      |   |
| گریهٔ دائم سیاهی را بُرد از بخت من  | ۳ |
| زاغ را بسیاری باران نسازد پر سپید   |   |
| چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند  | ۴ |
| پای بلبل نتوان نسبت که بر گل نسراید |   |

۳۸ - در کدام ابیات «اسلوب معادله» به کار رفته است؟

- |  |  |
|--|--|
| الف) خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده |  |
| ب) دل چو شد غافل ز حق، فرمان پذیر تن بود   |  |
| پ) عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را        |  |
| ت) به یک کرشمه که در کار آسان کردی         |  |

- |         |   |
|---------|---|
| الف و ب | ۱ |
| الف و ت | ۲ |
| ب و پ   | ۳ |
| الف و ت | ۴ |

۳۹ - در همهٔ ابیات به جز بیت ..... آرایه اسلوب معادله به کار رفته است.

- |                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| قطع زنجیر ز مجنون تو نتوان کردن      | ۱ |
| موج جزو بدن آب روان می‌باشد          |   |
| سعدی از سرزنش خلق نترسد هیهات        | ۲ |
| غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را   |   |
| پشت گوژ آمد فلک در آفرینش تا کند     | ۳ |
| هر زمان پیشت زمین بوس از برای افتخار |   |
| سرکشان را فکند تیغ مکافات ز پای      | ۴ |
| شعله را زود نشانند به خاکستر خویش    |   |

۴۰ - در کدام ابیات آرایه «اسلوب معادله» به کار رفته است؟

- الف) نیست پروا تلخکامان را ز تلخی‌های عشق  
 ب) مقدار یار هم نفس چون من نداند هیچ کس  
 پ) حد ما نیست که پیش تو بگوییم سخن  
 ت) ما گر چه مرد تلخ شنیدن نداریم لیک
- آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است  
 ماهی که بر خشک او فتد قیمت بداند آب را  
 هم تو با ما سخنی گوی که ما گوش کنیم  
 تلخی که از زبان تو آید شنیدنی است

- ۱) الف و ب      ۲) الف و پ      ۳) ب و پ      ۴) ب و ت

۴۱ - در چند بیت زیر بیش از یک بار از آرایه «تضاد» استفاده شده است؟

- الف) بی مه روی تو ای گوهر تابنده من  
 ب) سخنش دارویی که می‌بخشد  
 پ) در زندگی مطالعه دل غنیمت است  
 ت) صور دوم بلند گشت و نکرد  
 ث) در مرض خواجگان ز من خواهند  
 ج) چون شفا یافت به که باز او را  
 چ) گفتی که پس از سیاه رنگی نبود
- روز روشن شب تاری است که گفتن نتوان  
 گاه مستی و گاه هشیاری  
 خواهی بخوان و خواه نخوان ما نوشته‌ایم  
 ز اولین خواب میل بیداری  
 هم مداوا و هم پرستاری  
 چشم پوشی و مرده‌انگاری  
 پس موی سیاه من چرا گشت سفید

- ۱) دو      ۲) سه      ۳) یک      ۴) چهار

۴۲ - به ترتیب در کدام دو بیت «تضاد» و در کدام دو بیت «اغراق» وجود دارد؟

- الف) اتحاد یار با یاران خوش است  
 ب) چنان مشتاقم ای دلبر به دیدارت که از دوری  
 ج) باریک‌تر ز مو کمرت را دقیقه‌ای  
 د) حق همی گوید نظرمان در دل است  
 هـ) نوای ساز تو خواند ترانه توحید
- پای معنی گیر صورت سرکش است  
 برآید از دلم آهی بسوزد هفت دریا را  
 ناگاه در دل آمد و نامش میان نهاد  
 نیست در صورت که آن آب و گل است  
 حقیقتی به زبان مجاز می‌گویی

- ۱) ج و د - الف و ب      ۲) ب و د - ج و الف      ۳) الف و هـ - ب و ج      ۴) هـ و ج - الف و د

۴۳ - در کدام بیت آرایه‌های «تناقض و کنایه» به کار رفته است؟

- ۱) هم‌چو آینه هزارت چشم حیران رو به رو  
 ۲) سیه‌پوش چترش چو عباسیان  
 ۳) دو شخص ایمن‌اند از تو کایی به جوش  
 ۴) از این سد روان در دیده شاه
- هم‌چو کاکل یک جهان جمع پریشان در قفا  
 زده سنگ بر طاس و بر طاسیان  
 یکی نرم گردن، یکی سفته گوش  
 ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت

۴۴ - کدام گزینه دارای «تناقض» است؟

- ۱) ماه و پروین از خجالت رخ فروپوشد اگر  
 ۲) سروم سر نوازش در پیش و من به حیرت  
 ۳) گر سود خویش جست و زیان تو از نخست  
 ۴) ای خسرو شاهنشهان، ای تختگاه عقل و جان
- آفتاب‌آسا کند در شب تجلی روی تو  
 کز بخت سرکشم چیست این پایه سربراهی  
 فرجام کار سود تو دید و زیان خویش  
 ای بی‌نشان با صد نشان، ای مخزنت بحر عدم

۴۵ - کدام بیت دارای آرایه تناقض می‌باشد؟

- ۱) در کنار من ز گرمی برکناری ای دریغ  
 ۲) عاشقان دوش زگیسوی تو دیوانه شدند  
 ۳) بی روی تو راحت ز دل زار گریزد  
 ۴) در این غمکده کس ممیراد یا رب
- وصل و هجران و غم و شادی به هم باشد مرا  
 حال آشفته آن جمع پریشانم کرد  
 چون خواب که از دیده بیمار گریزد  
 به مرگی که بی‌دوستان زیستم من



۴۶ - از میان ابیات زیر فقط در هر دو بیت گزینه ..... «حسن تعلیل» دیده نمی‌شود.

- الف) عرق ز شرم تو بر روی آفتاب دوید  
ب) عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت  
پ) کس به بزم می‌خواران حال من نمی‌داند  
ت) ز بس قراضه که گرد کرد در دامن  
ث) به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت
- ز شوق لعل تو خون در رگ شراب دوید  
که چندین گل اندام در خاک خفت  
زان که با دل پر خون چون پیاله خندانم  
مجال نیست که دامن به یکدگر گیرد  
که تندرست ملامت کند چو من بخروشم

۱) الف - ث      ۲) ب - پ      ۳) پ - ث      ۴) ب - ت

۴۷ - شاعر در همه بیت‌ها به جز ..... از آرایه «حسن تعلیل» بهره جسته است.

- ۱) زاهد نداشت تاب جمال پری‌رخان  
۲) چو ابر زلف تو پیرامن قمر می‌گشت  
۳) دانی که چیست قطره باران نوبهار  
۴) به چه دانش زنی ای مرغ سحر نوبت روز
- کنجی گرفت و ترس خدا را بهانه ساخت  
ز ابر دیده کنارم به اشک تر می‌گشت  
ابر از حیای دیده ما می‌کند عرق  
که نه هر صبح به آه سحرم برخیزی

۴۸ - چند بیت از ابیات زیر دارای آرایه «حسن تعلیل» است؟

- الف) ملک اسکندر همی‌دانی که از بهر چرا  
ب) عشق بی‌تابی ذرات جهان را سبب است  
ج) چرا هر لحظه چون طاووس در بوم دگر گردی  
د) از ضعف دل و زردی رخساره میندیش
- از زمین باختر تا دامن خاور رسید  
زردی چهره خورشید ز درد طلب است  
چرا هر روز چون خورشید بر بامی دگر تابی  
در عشق قدم زن، که ز معشوق مددهاست

۱) یک      ۲) دو      ۳) سه      ۴) چار

۴۹ - در کدام بیت آرایه «حسن تعلیل» وجود دارد؟

- ۱) ساربانا یک نظر در روی آن زیبا نگار  
۲) من دگر در خانه ننشینم اسیر و دردمند  
۳) وه که گر من بازبینم روی یار خویش را  
۴) نی که می‌نالد همی در مجلس آزادگان
- گر به جانی می‌دهد اینک خریدار آمدست  
خاصه این ساعت که گفتمی گل به بازار آمدست  
مرده‌ای بینی که با دنیا دگر بار آمدست  
زان همی‌نالد که بر وی زخم بسیار آمدست

۵۰ - در کدام بیت «حسن تعلیل» وجود دارد؟

- ۱) چون جگر عاشقان می‌خورد این شب به ظلم  
۲) جانم اگر صافی است دردی لطف تو است  
۳) بر اثر دل برو تا تو ببینی درون  
۴) عاقله شب تویی باز رهانش ز ظلم
- دود سیاهی ظلم بر دل شب می‌دمد  
لطف تو پاینده باد بر سر جان تا ابد  
سبزه و گل می‌دمد جوی وفا می‌رود  
نیم‌شبی بر فلک راه بزن بر رصد



۵۱ - ترتیب درست ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های «تناقض، تلمیح، حسن تعلیل و اغراق» کدام است؟

- الف) کمال از خضر پرسش کرد وصف چشمه‌اش گفتا  
 ب) چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش  
 ج) هیچ دانی میوه را تأثیر شیرینی ز چیست  
 د) یار من بس که لطیف است تنش
- چو آن لب دیده‌ام، ز آن آب اکنون دست می‌شویم  
 زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
 بس که در زیر زمین شکرلبان خوابیده‌اند  
 مانده جای نگهم بر بدنش

- ۱) ج - الف - د - ب      ۲) ب - د - ج - الف      ۳) ج - ب - الف - د      ۴) ب - الف - ج - د

۵۲ - ترتیب قرار گرفتن آرایه‌های «متناقض‌نما، جناس تام، حسن تعلیل و استعاره» در کدام گزینه درست است؟

- الف) راستی را چو ز بالای توام یاد آمد  
 ب) چون شده شرمنده روی آفتاب از روی تو  
 ج) ای زهر تو دستگیر تریاق  
 د) چون غنچه دل میند و چو بو بر هوا متاب
- ز آه من غلغله در عالم بالا افتاد  
 باشد آن پوشیدنش رو در سحاب از روی تو  
 وی درد تو پای مرد درمان  
 بر گل سوار باش و عنان از صبا متاب

- ۱) ج - الف - ب - د      ۲) ب - ج - الف - د      ۳) د - الف - ج - ب      ۴) ج - د - الف - ب

۵۳ - ترتیب قرار گرفتن آرایه‌های «جناس، تشخیص، ایهام تناسب و تشبیه» در کدام گزینه آمده است؟

- الف) سر نهد چرخ تو را تا که تو بی سر نشوی  
 ب) زد به دلم در آتشی عشق بتی که نام او  
 ج) به شور حشر نظر نیست عشق را صائب  
 د) بار سر چند کشم بی سر زلفت بر دوش
- کس نخرد نقد تو را تا سوی میزان نبری  
 زهره و آفتاب را زهره به آب می‌کند  
 نمک ز خویش بود دیگ جوش دریا را  
 وقت آن است که در پای عزیزت فکنم

- ۱) ب - الف - ج - د      ۲) الف - د - ج - ب      ۳) الف - ج - د - ب      ۴) ب - د - الف - ج

۵۴ - ترتیب ابیات به لحاظ داشتن آرایه‌های «ایهام، تلمیح، تضاد و ایهام تناسب» کدام است؟

- الف) شور سودای من و تلخی عیشم بگذار  
 ب) من از تو دور نبودم به هیچ وجه ولی  
 ج) عشق چون گرم طلب سازد سر پرشور را  
 د) ز یونس به احمد همان است راه
- بنگر ای خسرو خوبان که چه شیرین سخنم  
 فکند از تو مرا دور عقل دوراندیش  
 شعله افسرده پندارد چراغ طور را  
 که از قعر ماهی است تا اوج ماه

- ۱) ب - ج - د - الف      ۲) الف - ب - ج - د      ۳) ج - ب - الف - د      ۴) د - ج - الف - ب

۵۵ - ترتیب قرار گرفتن آرایه‌های «ایهام، تشبیه، استعاره، مجاز و اغراق» در کدام گزینه آمده است؟

- الف) چون سر از خوابگاه خاک برآرم در حشر  
 ب) دوران دهر و تجربتم سر سپید کرد  
 ج) جاروب غمت کرد مرا خانه دل پاک  
 د) دست عشرت برگشادم تا ببندم پای غم  
 ه) چون مست می‌شوید ز شرب مدام دوست
- بچکد خون جگر گر بفشاری کفنم  
 وز سر به در نمی‌رودم همچنان فضول  
 وین خانه کنون است به کام دل جاروب  
 عشرتم هم‌رنگ غم شد ای مسلمانان چنین  
 مستی بنده هم به دعا آرزو کنید

- ۱) ه - ج - د - ب - الف      ۲) الف - ج - ه - د - ب      ۳) ه - د - الف - ب - ج      ۴) ب - الف - د - ه - ج

۵۶ - آرایه‌های «تضاد، اسلوب معادله، تشبیه، کنایه و تشخیص» به ترتیب در کدام ابیات آمده‌اند؟

- (الف) چشم خفاش ز خورشید چه بیند صائب؟  
 (ب) سیل سرشک ما ز دلش کین به در نکرد  
 (ج) یکی را کرم بود و قوت نبود  
 (د) ما به جای توشه دل برداشتیم از هرچه هست  
 (ه) اگر بخندد در دست من قدح نه عجب
- عقل بیچاره چه داند که چه‌ها دارد عشق  
 در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد  
 کفافش به قدر مروت نبود  
 بار سنگین راه عقبی برنتابد بیش از این  
 که بس گریست فراوان به دست من شمشیر

- ۱) الف - ج - ب - ه - د      ۲) ج - الف - ب - د - ه      ۳) ج - د - الف - ه - ب      ۴) الف - ه - د - ج - ب

۵۷ - آرایه‌های «تناقض، تضاد، ایهام و استعاره»، به ترتیب، در کدام گزینه آمده است؟

- (الف) همتی دارد چنان عالی که چرخ برترین  
 (ب) هیچ‌جا بهر وطن غیر از دیار عشق نیست  
 (ج) گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب  
 (د) سرشکم آمد و عیبم بگفت روی‌به‌روی
- با فرودین پایگاه همتش دون است و پست  
 خانه در آن ملک از سیلاب آبادان شود  
 من به بوی سر آن زلف پریشان بروم  
 شکایت از که کنم؟ خانگی است غمازم

- ۱) ب - الف - ج - د      ۲) ج - الف - د - ب      ۳) الف - ب - ج - د      ۴) الف - ج - ب - د

۵۸ - آرایه‌های «ایهام تناسب، حسن تعلیل، اغراق، جناس و تناقض» به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟

- (الف) تویی بهانه آن ابرها که می‌گیرند  
 (ب) شهپر زاغ و زغن زیبای صید و قید نیست  
 (ج) در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش  
 (د) چنین بگیریم از این پس که مرد بتواند  
 (ه) پیش لب ضحاک تو بس فتنه و آشوب
- بیا که صاف شود این هوای بارانی  
 این کرامت همه شهپاز و شاهین کرده‌اند  
 دیدم دو هزار کوزه گویای خموش  
 در آب دیده‌ی سعدی شنوری آموخت  
 کز مار سر زلف تو در ملک جم افتد

- ۱) ه - الف - ب - د - ج      ۲) ج - ه - ب - الف - د      ۳) ه - الف - د - ب - ج      ۴) ب - د - ج - ه - الف

۵۹ - ترتیب ابیات زیر بر اساس داشتن آرایه‌های «تضاد، تناقض، حس آمیزی، تلمیح و تشبیه» کدام است؟

- (الف) آب آتش فروز عشق آمد  
 (ب) کوثر اشک من از ساغر و پیمانه توست  
 (پ) طبیب بی‌مروت کی به بالین فقیر آید  
 (ت) باد رنگین است شعر و خاک رنگین است زر  
 (ث) ای ماه کنعانی ترا یاران به چاه افکنده‌اند
- آتش آب سوز عشق آمد  
 دل آتش زده‌ام، شمع عزاخانه توست  
 که کس در بند درمان نیست درد بی‌دوایان را  
 خاک رنگین می‌فروش و باد رنگین می‌ستان  
 در رشته پیوند ما چنگی زن و بالا بیا

- ۱) ب - پ - ت - الف - ث      ۲) ب - پ - الف - ت - ث      ۳) پ - الف - ت - ث - ب      ۴) پ - الف - ث - ت - ب

۶۰ - ترتیب توالی ابیات، به لحاظ دارا بودن آرایه‌های «اسلوب معادله - تشبیه - حسن تعلیل - استعاره» به کدام شکل صحیح است؟

- (الف) میان باغ و ابر اندر خلاقی هست پنداری  
 (ب) مردم چشمم فرومانده است در دریای اشک  
 (ج) وین عشق تو در من آفریدستند  
 (د) ای گل رخسار تو برده ز روی گل، آب
- که روی باغ خندان شد چو چشم ابرگریان شد  
 مور را پای رهایی از دل گرداب نیست  
 هرگز نرود ز زعفران زردی  
 صحبت گل را رها کرده به بوی گل‌اب

- ۱) ج - د - الف - ب      ۲) ب - الف - ج - د      ۳) ب - ج - الف - د      ۴) الف - د - ج - ب

۶۱ - اگر بخواهیم ابیات زیر را به ترتیب داشتن آرایه‌های «حس آمیزی - تضاد - مجاز - تلمیح» مرتب کنیم، گزینه صحیح کدام است؟

- (الف) برسان بندگی دختر رز گو به درای  
 (ب) از این رواق دو در چون ضرورتست رحیل  
 (ج) در آن دهن که تو داری سخن نمی‌گنجد  
 (د) عاقلان خوشه‌چین از سر لیلی غافلند
- که دم و همت ما کرد ز بند آزادت  
 رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست  
 من آدمی نشنیدم بدین شکردهنی  
 این کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

- ۱) ج - الف - د - ب      ۲) الف - ب - د - ج      ۳) ج - ب - الف - د      ۴) الف - ج - ب - د

۶۲ - کدام گزینه بیت‌های زیر را، به ترتیب داشتن آرایه‌های «تناقض، جناس، تشبیه، تضمین و استعاره» مرتب می‌کند؟

- |   |                                    |
|---|------------------------------------|
| (الف) ای عقل در غم او یک دم مرا چو سعدی | بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران  |
| (ب) تاجداری نیست الا بر در خوبان گدایی  | پادشاهی نیست الا پیش مهرویان غلامی |
| (پ) چون دهم از دست دامان تنزل را که کرد | سیر معراج اجابت اشک با افتادگی     |
| (ت) تا به کف تازی از آن طرّه طزار افتاد | طالع بخت مرا هم چو شب تار افتاد    |
| (ث) تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز     | وگر نه عاشق و معشوق راز دارانند    |
- ۱) ب - ث - الف - ت - پ  
 ۲) پ - ت - ب - الف - ث  
 ۳) ث - پ - ت - ب - الف  
 ۴) ت - پ - ب - الف - ث

۶۳ - اگر بخواهیم ابیات زیر را به ترتیب داشتن آرایه‌های «جناس - تلمیح - تناقض - ایهام تناسب - اغراق» مرتب کنیم، کدام گزینه درست است؟

- |   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| (الف) تنها نه ساز اهل زمین است بی‌نوا       | در چنگ زهره پرده عشرت نمانده است      |
| (ب) نه او بی ما نه ما بی او چه حال است      | فراق ما فراق اندر وصال است            |
| (ج) خال مشکین که بدان عارض گندم گون است     | سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست      |
| (د) اگر چه نقش دیوارم به ظاهر در گران خوابی | اگر رنگ از رخ گل می‌پرد بیدار می‌گردم |
| (ه) نه من از پرده تقوا به در افتادم و بس    | پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت         |
- ۱) ه - ج - ب - الف - د  
 ۲) الف - د - ج - ب - ه  
 ۳) ه - ج - د - الف - ب  
 ۴) الف - ه - ب - ج - د

۶۴ - ترتیب ابیات زیر براساس داشتن آرایه‌های «تضمین - مراعات نظیر - تلمیح - تشبیه و مجاز» به کدام شکل است؟

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| (الف) لب تو خضر و دهان تو آب حیوان است | قد تو سرو و میان موی و بر به هیئت عاج |
| (ب) تا خدای کعبه بنوازد تو را          | شرح آتی جاعل سازد تو را               |
| (پ) به هر سو که قارن براقند اسپ        | همی تافت آهن چو آذرگشپ                |
| (ت) دهدد ایشان پی تقدیس را             | می‌گشاید راه صد بلقیس را              |
| (ث) دهان شهد تو داده رواج آب خضر       | لب چو قند تو برد از نبات مصر رواج     |
- ۱) پ - الف - ب - ت - ث  
 ۲) ب - پ - ث - ت - الف  
 ۳) پ - الف - ت - ب - ث  
 ۴) ب - ث - ت - الف - پ

۶۵ - ترتیب ابیات زیر براساس دارا بودن آرایه‌های «مراعات نظیر، تلمیح، تضمین و تشبیه» کدام است؟

- |   |                                   |
|---|-----------------------------------|
| (الف) درآ در وادی ایمن زمانی            | شنو انی انا الله بی‌گمانی         |
| (ب) تم طور تجلی سینه‌ام سینی قدوسی      | دل پاکم درخت طور و من موسی عمرانش |
| (پ) مکش منت ز خضر و آب حیوان            | که نامی باقی از حیوان نباشد       |
| (ت) ز بس که بی‌هشم از وی چو چشم پاک کنم | به سوی چشم برم دست و سوی گوش رود  |
- ۱) ت - ب - الف - پ  
 ۲) پ - ت - ب - الف  
 ۳) ت - پ - الف - ب  
 ۴) پ - الف - ب - ت

۶۶ - اگر بخواهیم ابیات زیر را به ترتیب داشتن آرایه‌های «تلمیح - ایهام - اسلوب معادله - تناقض» مرتب کنیم، کدام گزینه صحیح است؟

- |  |                                  |
|--|----------------------------------|
| (الف) ما ز خود سوی تو گردانیم سر       | چون تویی از ما به ما نزدیک‌تر    |
| (ب) می‌رسد آزار بدگوهر به نزدیکان فزون | زخم اول از نیام خود بود شمشیر را |
| (پ) دیدم و آن چشم دل‌سیه که تو داری    | جانب هیچ آشنا نگاه ندارد         |
| (ت) بیننده اسرار تو بس دوخته چشم است   | گوینده اسرار تو بس گنگ‌زبان است  |
- ۱) الف - ب - ت - پ  
 ۲) الف - پ - ب - ت  
 ۳) پ - ت - الف - ب  
 ۴) پ - ت - ب - الف

۶۷ - بیت‌های زیر به ترتیب داشتن آرایه‌های «تلمیح، تضمین، مراعات نظیر و تشبیه» در کدام گزینه به درستی مرتب شده‌اند؟

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| (الف) از سگ چوپان ره و رسم امانت یاد گیر   | پیرو احرار اندر جامه اشرار باش        |
| (ب) فلک خمیده نگاهش به من که با تن چون دوک | چگونه بار امانت نشانده‌اند به دوشم    |
| (پ) چو سعدی سیف فرغانی مدام از شوق می‌گوید | نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید |
| (ت) گه چو عود از آتش هجر عزیزان سوختند     | گه چو نی با شکر لب‌های جانان ساختند   |
- ۱) ب - پ - ت - الف  
 ۲) پ - ب - الف - ت  
 ۳) الف - ب - پ - ت  
 ۴) الف - پ - ب - ت

۶۸ - ترتیب ابیات زیر براساس داشتن آرایه‌های «کنایه، جناس، حس آمیزی، اسلوب معادله» در کدام گزینه آمده است؟

- (الف) بوی جان از لب خندان قدح می‌شنوم  
 (ب) کام هر کس را که از اقبال شیرین کرد چرخ  
 (پ) زلف مشکین تو دامی است پر از حلقه و بند  
 (ت) نوازش می‌کند بی‌حاصلان را آسمان کمتر
- (الف) بوشو ای خواجه اگر زان که مشامی داری  
 چشم تا برهم زنی می‌سازد از ادبار تلخ  
 دل مسکین من افتاده در آن دام مدام  
 به نخل بی‌ثمر دارد توجه باغبان کمتر
- ۱) ت - پ - ب - الف  
 ۲) ب - الف - ت - پ  
 ۳) ب - پ - الف - ت  
 ۴) ت - الف - پ - ب

۶۹ - ترتیب ابیات زیر، از جهت داشتن آرایه‌های «تشبیه، جناس، اغراق، ایهام و اسلوب معادله» کدام است؟

- (الف) به سر سبز تو ای سرو که گر خاک شوم  
 (ب) غنچه را باد صبا از پوست می‌آرد برون  
 (پ) باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش  
 (ت) قاصد منزل سلمی که سلامت بادش  
 (ث) از زخم سر دو زلف عنبر بویت
- (الف) ناز از سر بنه و سایه برین خاک انداز  
 بی نسیم شوق پیراهن دریدن مشکل است  
 بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش  
 چه شود گر به سلامی دل ما شاد کند  
 آزرده شود همی گل خودرویت
- ۱) ب - ث - پ - الف - ت  
 ۲) پ - ت - ث - الف - ب  
 ۳) الف - ب - پ - ت - ث  
 ۴) ت - ث - ب - پ - الف

۷۰ - آرایه‌های «ایهام - استعاره - ایهام تناسب - اغراق - مجاز» به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟

- (الف) دلا مگرد به عهدش قوی که عهد حبیب  
 (ب) راز سر بسته ما بین که به دستان گفتند  
 (پ) آن ملک عدل و آفتاب زمانه  
 (ت) گفت اگر بر آستانم آب خواهی زد ز اشک  
 (ث) یکی تازی‌ای برنشسته سیاه
- (الف) خرد ضعیف چو عهد حباب می‌بیند  
 هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر  
 زنده بدو داد و روشنایی کیهان  
 هم به مژگانت بروب آن خاک در، گفتم به چشم  
 همی خاک نعلش برآمد به ماه
- ۱) ب - پ - ت - الف - ث  
 ۲) ت - الف - ب - ث - پ  
 ۳) الف - پ - ث - ب - ت  
 ۴) ب - الف - پ - ث - ت

۷۱ - ترتیب صحیح قرارگیری ابیات براساس داشتن آرایه‌های «استعاره - ایهام - ایهام تناسب - تناقض» در کدام گزینه ذکر شده است؟

- (الف) جای مستان همه در گوشه محراب افتاد  
 (ب) آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم  
 (ج) دل کوه سنگین پر از درد شد  
 (د) دیدمت دورنمای در و بام ای شیراز
- (الف) تا که بالای دو چشمت خم ابرو داری  
 این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد  
 زمین تیره از باد و از گرد شد  
 سرم آمد به بر سینه، سلام ای شیراز
- ۱) د - ج - ب - الف  
 ۲) ج - ب - الف - د  
 ۳) الف - ج - ب - د  
 ۴) ج - ب - د - الف

۷۲ - آرایه‌های «ایهام - تشبیه - اغراق - تلمیح - تضاد» به ترتیب در کدام گزینه وجود دارند؟

- (الف) زده ره عقل مرا، حور بهشتی رویی  
 (ب) با کدام بیگانه تازه آشنا گشتی  
 (پ) خورشید را ز عنبر افکنده‌ای به چنبر  
 (ت) هر سرو که در چمن درآید  
 (ث) اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین
- (الف) که به یک عشوهِ زند راه دو صد شیطان را  
 کز همین سبب کشتی آشنای دیرین را  
 تا بر رخت فکندی آن زلف خم به خم را  
 در خدمت قامتت نگون باد  
 با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است
- ۱) پ - ث - ت - الف - ب  
 ۲) ت - پ - ب - ث - الف  
 ۳) پ - ث - ب - الف - ت  
 ۴) ت - پ - الف - ث - ب

۷۳ - آرایه‌های «استعاره - تناقض - تضمین - جناس - تضاد» به ترتیب در کدام ابیات به کار رفته است؟

- (الف) باطل است آن چه مدعی گوید  
 (ب) ز راست و چپ دو صدف راست کرد از پی سمع  
 (پ) آفتابی در ازل خوش سایه‌ای بر ما فکند  
 (ت) در روی هر سپیدی، خالی سیاه دیدم  
 (ث) نداند گر کسی راه گلستان را در این موسم
- (الف) خفته را خفته کی کند بیدار؟  
 که پر جواهر معنی شود ز لحن لسان  
 تا ابد روشن بود این روی مه‌سیمای ما  
 بالاتر از سیاهی، رنگی دگر نباشد  
 به گلشن از صدای خنده گل می‌توان آمد
- ۱) ث - پ - الف - ب - ت  
 ۲) ب - ث - ت - پ - الف  
 ۳) ب - ث - الف - پ - ت  
 ۴) ث - پ - ت - ب - الف

۷۴ - ترتیب توالی ابیات به لحاظ دارا بودن آرایه‌های «ایهام، حسن تعلیل، تشبیه، اسلوب معادله، جناس» در کدام گزینه آمده است؟

- الف) پرده غفلت شود از خوابگاه نرم بیش  
ب) دل دستان سرای مستان را  
ج) بی خم ابروی او پیوسته نالان می‌روم  
د) شمع را زان زبان برند که او  
ه) چون سبک مغزان فریب خنده شادی مخور
- کی کند بیدار دامن پای خواب‌آلود را  
پرده‌سوزی به پرده‌سازی نیست  
راست چون تیری که باشد از کمان افتاده دور  
عادتش جز زبان درازی نیست  
کز شفق رنگین به خون شد روی خندان صبح را
- ۱) ج، ه، الف، د، ب  
۲) ب، د، ج، ه، الف  
۳) ج، د، الف، ه، ب  
۴) ب، ه، ج، د، الف

۷۵ - کدام گزینه بیت‌های زیر را به ترتیب داشتن آرایه‌های «حسن تعلیل، حس آمیزی، ایهام و استعاره» مرتب می‌کند؟

- الف) ما می به بانگ چنگ نه امروز می کشیم  
ب) از یکی دستان او خورشید و مه را خفته کن  
پ) جان سوزتر ز آتش قهر است لطف عشق  
ت) با لبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ
- بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید  
پس نهان زو چنگ اندر دولت بیدار زن  
اشک کباب از رخ خندان آتش است  
از کریمی گوییا در گوشه‌ای بویی شنید
- ۱) ت - پ - الف - ب  
۲) پ - ت - ب - الف  
۳) الف - پ - ت - ب  
۴) ب - ت - پ - الف

۷۶ - آرایه‌های بیت زیر کدامند؟

- «که فلان عاشق فلان ماه است / در دلش سوز مهر آن ماه است»
- ۱) اغراق - تکرار - تلمیح  
۲) ایهام تناسب - تشبیه - ایهام  
۳) مراعات نظیر - ایهام تناسب - استعاره  
۴) تشبیه - اغراق - ایهام

۷۷ - آرایه‌های کدام گزینه در بیت زیر تماماً یافت می‌شود؟

- «نافه را از کمند تو دل در گره  
لعل را از عقیق تو خون در جگر»
- ۱) تشخیص - تشبیه - استعاره - اسلوب معادله  
۲) مجاز - تشبیه - کنایه - حسن تعلیل  
۳) استعاره - حس آمیزی - تشخیص - کنایه  
۴) اسلوب معادله - مجاز - حسن تعلیل - استعاره

۷۸ - آرایه‌های کدام گزینه در بیت زیر تماماً درست آمده است؟

- «چنان شیرینی ای خسرو که چون فرهاد در کویت  
جهانی چون مگس جمعند بر دکان حلوابی»
- ۱) مجاز - تشبیه - ایهام تناسب - استعاره  
۲) حسن تعلیل - حس آمیزی - ایهام - استعاره  
۳) تلمیح - تشبیه - استعاره - ایهام  
۴) تلمیح - تشبیه - حسن تعلیل - مجاز

۷۹ - آرایه‌های بیت زیر (از فروغی بسطامی) کدام هستند؟

- «فروغی شهره هر شهر شد شعرم به شیرینی  
که در گفتار شیرین خسروم داده است فرمانی»
- ۱) واج آرایی، ایهام، تلمیح، حس آمیزی  
۲) کنایه، واج آرایی، مراعات نظیر، حسن تعلیل  
۳) استعاره، تشبیه، اسلوب معادله، مراعات نظیر  
۴) حسن تعلیل، ایهام تناسب، استعاره، اسلوب معادله

۸۰ - آرایه‌های همه گزینه‌ها به استثنای گزینه ..... در بیت زیر تماماً وجود دارد.

- «زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست  
در دست سر مویی از آن عمر درازم»
- ۱) تضاد - تکرار - مجاز  
۲) ایهام - مراعات نظیر - تشبیه  
۳) ایهام تناسب - اغراق - کنایه  
۴) جناس - استعاره - واج آرایی

۸۱ - آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟

- «تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرم‌رو  
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است»
- ۱) جناس - کنایه - ایهام تناسب - واج آرایی  
۲) اغراق - تشبیه - استعاره - کنایه  
۳) ایهام - جناس - اغراق - حسن تعلیل  
۴) استعاره - ایهام تناسب - حسن تعلیل - ایهام

۸۲ - شاعر در بیت زیر از آرایه‌های کدام گزینه تماماً بهره جسته است؟

- «عروس طبع را زیور ز فکر بکر می‌بندم  
بود کز دست ایامم به دست افتد نگاری خوش»
- ۱) تشبیه - جناس ناهمسان - استعاره - ایهام تناسب  
۲) تلمیح - تشخیص - جناس - مجاز  
۳) ایهام تناسب - حس آمیزی - حسن تعلیل - تشبیه  
۴) ایهام - تشخیص - مجاز - حسن تعلیل

۸۳ - کدام آرایه‌ها در بیت زیر وجود دارد؟

«سَرِ سودای تو در سینه بماندی پنهان»

۱) استعاره - تضاد - ایهام تناسب

۳) مجاز - حسن تعلیل - کنایه

چشم تردامن اگر فاش نکردی رازم»

۲) ایهام تناسب - اسلوب معادله - استعاره

۴) تضاد - ایهام - مجاز

۸۴ - آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟

«پرده مطربیم از دست برون خواهد برد»

۱) جناس تام - ایهام تناسب - کنایه

۲) جناس تام - ایهام - کنایه

۳) ایهام - کنایه - استعاره

۴) ایهام تناسب - ایهام - جناس

۸۵ - کدام آرایه‌ها در بیت زیر وجود دارد؟

به مژده جان به صبا داد شمع در نفسی

۱) ایهام - اغراق - تشخیص - ایهام تناسب

۳) تشبیه - کنایه - ایهام - مجاز

ز شمع روی تو اش چون رسید پروانه»

۲) حسن تعلیل - ایهام - جناس - کنایه

۴) استعاره - ایهام تناسب - تشبیه - حسن تعلیل

۸۶ - آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟

«گل ز دست غیر می‌گیری و بر سر می‌زنی»

۱) مجاز - ایهام - جناس

۲) استعاره - اسلوب معادله - ایهام

۳) جناس - استعاره - اسلوب معادله

۴) ایهام تناسب - مجاز - حسن تعلیل

در میان عاشقان این سرزنش ما را بس است»

۸۷ - آرایه‌های بیت «هر شب که فلک زان مه بی‌مهر سخن گفت / یک شهر به فریاد ز فریاد من آمد» در کدام گزینه آمده است؟

۱) تشبیه - استعاره - ایهام - کنایه

۲) ایهام تناسب - تشخیص - تکرار - ایهام

۳) استعاره - ایهام تناسب - مجاز - تشخیص

۴) تناسب - تشبیه - اغراق - جناس تام

۸۸ - آرایه‌های بیت زیر در کدام گزینه صحیح ذکر شده است؟

«تا نگرود عیش شیرینش ز چشم شور تلخ»

۱) استعاره - ایهام - جناس - حسن تعلیل

۲) اغراق - حسن تعلیل - ایهام - تضاد

۳) اسلوب معادله - حس آمیزی - تشخیص - مراعات نظیر

۴) تشبیه - ایهام تناسب - تضاد - جناس

از سر پر مغز گردد پسته خندان در لباس»

۸۹ - آرایه‌های بیت «هر که او مشتری‌ات گشت زهی طالع سعد / وان که در مهر تو چون ماه بیفزود و بکاست» در کدام گزینه آمده است؟

۱) ایهام - اسلوب معادله - تشبیه - استعاره

۲) تشبیه - ایهام تناسب - تضاد - مراعات نظیر

۳) تشخیص - ایهام - تضاد - کنایه

۴) ایهام تناسب - جناس - تشبیه - استعاره

۹۰ - کدام آرایه‌ها در بیت زیر وجود دارد؟

«نیشکر باید که بندد پیش آن لب‌ها کمر»

۱) حس آمیزی - تلمیح - کنایه - ایهام تناسب

۲) تشخیص - اسلوب معادله - واج‌آرایی - مراعات نظیر

۳) ایهام تناسب - تلمیح - استعاره - کنایه

۴) تشبیه - واج‌آرایی - استعاره - جناس

خسروی باید که نوشم زان لب شیرین شکر»

۹۱ - آرایه‌های موجود در بیت زیر در کدام گزینه به درستی ذکر شده‌اند؟

«بر سر بازار چین با سنبل سوداگرت»

۱) اغراق - تشبیه - مجاز - جناس

۲) ایهام - نغمه حروف - اغراق - تناقض

۳) جناس - ایهام تناسب - تشخیص - نغمه حروف

۴) تشبیه - تضاد - ایهام تناسب - اغراق

مشک اگر در حلقه آیه بشکند بازار خویش»

۹۲ - آرایه‌های بیت «چه لعبت است که از مهر ماه رخسارش / چو تار طرّه او روز من شب تار است» کدام‌اند؟

۱) ایهام تناسب - ایهام - تضاد - استعاره

۲) واج‌آرایی - تشبیه - ایهام - تناقض

۳) تشبیه - ایهام تناسب - جناس تام - تناقض

۴) تشخیص - ایهام - استعاره - جناس

۹۳ - آرایه‌های بیت زیر کدام‌اند؟

- «دلَم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب  
بنال هان که از این پرده کار ما به نواست»
- ۱) ایهام تناسب - اغراق - حسن تعلیل ۲) ایهام - اسلوب معادله - جناس ۳) کنایه - استعاره - اغراق ۴) جناس - ایهام تناسب - کنایه

۹۴ - کدام گزینه آرایه‌های دو بیت زیر را به درستی نشان می‌دهد؟

- «با قامتت ای لاله‌رخ سوسن بوی  
از جای رود چو آب سرو از لب جوی  
دور از رخ تو ز سیلی باد صبا  
گل هم به تپانچه (سیلی) سرخ می‌دارد روی»
- ۱) حسن تعلیل - جناس - استعاره - ایهام ۲) ایهام - حس آمیزی - تشبیه - تشخیص  
۳) حسن تعلیل - مراعات نظیر - تضاد - تشبیه ۴) تشخیص - اغراق - ایهام تناسب - کنایه

۹۵ - آرایه‌های بیت «مصر دنیا را که در وی سیم و زر باشد عزیز/ تو زلیخایی از آن نزد تو باشد خوار دین» در کدام گزینه به درستی ذکر شده است؟

- ۱) ایهام تناسب - تشبیه - ایهام - استعاره ۲) ایهام - جناس - اغراق - تلمیح  
۳) اغراق - استعاره - تلمیح - تشبیه ۴) تشبیه - تلمیح - ایهام تناسب - جناس

۹۶ - در بیت «غزل گفתי و دُر سفتی بیا و خوش بخوان حافظ / که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را» آرایه‌های کدام گزینه به کار رفته است؟

- ۱) کنایه، تشبیه، تشخیص ۲) تشخیص، ایهام، تناقض ۳) استعاره، تلمیح، تضاد ۴) واج‌آرایی، تضاد، تشبیه

۹۷ - در کدام بیت همه آرایه‌های «کنایه، تشبیه، تناسب، واژه‌آرایی و واج‌آرایی» به کار رفته است؟

- ۱) تو چشم بست و گفתי که این جهان خواب است / گشای چشم که این خواب خواب بیداری است  
۲) پلنگی که گردن کشد بر وحوش / به دام افتد از بهر خوردن چو موش  
۳) آشنایی نه غریب است که دلسوز من است / چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت  
۴) با من هزار نوبت اگر دشمنی کنی / ای دوست هم‌چنان دل من مهربان توست

۹۸ - همه آرایه‌های «سجع، تشبیه و تشخیص» در کدام گزینه به کار رفته است؟

- ۱) ساقی ز شراب حق پر دار شرابی را / در ده می‌رتانی دل‌های کبابی را  
۲) برق یمانی بجست باد بهاری بخاست / طاقت مجنون برفت خیمه لیلی کجاست  
۳) نقشی که بر دل می‌زند بر دیده گر پیدا شدی / هر دست و رو ناشسته‌ای چون شیخ ذوالنون آمدی  
۴) زان روی وخال دلستان برکش نقاب پرنیان / تا پیش رویت آسمان آن خال اختر برکند

۹۹ - آرایه‌های «کنایه، استعاره، حسن تعلیل، تناقض، مراعات نظیر و ایهام» در کدام بیت به کار رفته است؟

- ۱) در ترک اعتبار است گر هست اعتباری / چون سر برهنه گردید گردون کلاه گردد  
۲) ذره را تا نبود همت عالی حافظ / طالب چشمه خورشید درخشان نشود  
۳) بشکن دل بی‌نوا را ای عشق / این ساز شکسته‌اش خوش‌آهنگ‌تر است  
۴) راز سر بسته ما بین که به داستان گفتند / هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر

۱۰۰ - در کدام بیت همه آرایه‌های «ایهام تناسب - نغمه حروف - مجاز - تشبیه» یافت می‌شود؟

- ۱) پر می‌زند از شوق لبش طوطی جانم / آری چه کنم؟ چون شکرستان من آن جاست  
۲) باد سحری نکهت مشک ختن آورد / یا بویی از آن سلسله غالیه‌سا خاست  
۳) به وصال تو که گر کوه تحمل بکند / این همه بار فراق تو که بر خاطر ماست  
۴) تا تو در چشم منی از نظرم دور نشد / ذره‌ای چشمه خورشید درخشان همه شب



۱۰۱ - در کدام بیت آرایه‌های «تناقض و کنایه» به کار رفته است؟

- ۱ هم‌چو آینه هزارت چشم حیران رو به رو  
هم‌چو کاکل یک جهان جمع پریشان در قفا
- ۲ سیه‌پوش چترش چو عباسیان  
زده سنگ بر طاس و بر طاسیان
- ۳ دو شخص ایمن‌اند از تو کایی به جوش  
یکی نرم گردن، یکی سفته گوش
- ۴ از این سد روان در دیده شاه  
ز هر موجی هزاران نیش می‌رفت

۱۰۲ - در کدام بیت آرایه‌های «تلمیح - تشبیه - مراعات نظیر - مجاز - جناس» تماماً یافت می‌شود؟

- ۱ صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان  
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد
- ۲ دهان تنگ شیرینش مگر ملک سلیمان است  
که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد
- ۳ بوی پیراهن گم کرده خود می‌شنوم  
گر بگویم همه گویند ضلایست قدیم
- ۴ جاده سرمنز عشاق سعی نارس است  
یا ز دست خضر این وادی، عصا افتاده است

۱۰۳ - در کدام بیت هیچ یک از آرایه‌های «مراعات نظیر، تلمیح یا تضمین» به کار نرفته است؟

- ۱ فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب  
آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب
- ۲ نغمه حافظ شنو ز خامه صائب  
چند نشینی که خواجه کی به درآید
- ۳ نه عاشق کند ملک دنیا طلب  
نه بهرام شمشیر چوبین خواهد
- ۴ بی دلی در همه احوال خدا با او بود  
او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

۱۰۴ - در کدام بیت شاعر علاوه بر «مراعات نظیر»، دو بار از آرایه «تشبیه» استفاده کرده است؟

- ۱ چو صفحه را به سر کلک آشنا سازم  
کنم به سان دبیر بهار انشا را
- ۲ من چو بر اسب سخن‌رانی سوار آیم بود  
هم رکابم فرخی و هم عنانم عنصری
- ۳ پایش از آن پویه درآمد ز دست  
مهر دل و مهره پشتش شکست
- ۴ عمری کمان صبر همی داشتم به زه  
آخر به تیر غمزه فکندی سپر مرا

۱۰۵ - در کدام بیت هر دو آرایه «واج‌آرایی» و «واژه‌آرایی» دیده می‌شود؟

- ۱ پدر با پسر یکدگر را کنار  
گرفتند و کرده غم از دل کنار
- ۲ که کمتر کس از جنگ را خاستی  
در آوردگه لشکری خواستی
- ۳ گر آدمم به کوی تو چندان غریب نیست  
چو من در آن دیار هزاران غریب هست
- ۴ عشق شوری در نهاد ما نهاد  
جان ما در بوتۀ سودا نهاد

۱۰۶ - در بیت کدام گزینه، هر سه آرایه «تلمیح، ایهام تناسب و حس‌آمیزی» دیده می‌شود؟

- ۱ گرچه فرهاد به تلخی ز جهان رفت ولیک  
همچنان شور شکر خنده شیرین دارد
- ۲ همیشه سبز ز آب حیات باد چو خضر  
خطی که حسن تو را بر سر وفا آرد
- ۳ مرغان نگر باز از هوا مانند بلبل در نوا  
گوی که بلقیس از سبا سوی سلیمان می‌رود
- ۴ دل عارف نرود از سخن سرد از جای  
باد با تخت سلیمان چه تواند کردن

۱۰۷ - در ابیات همه گزینه‌ها به‌جز گزینه ..... «تلمیح و مراعات نظیر» وجود دارد.

- ۱ یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب  
کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
- ۲ بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت  
شور شیرین به سر هر که فتد کوهکن است
- ۳ یک لحظه بلاتوش ره عشق قدیمیم  
یک لحظه بلی گوی مناجات الستیم
- ۴ در گمان آمدش که این چه فن است  
اصل طوفان تنور پیرزن است

۱۰۸ - آرایه‌های بیت: «محمل بدار ای ساروان تندی مکن با کاروان / کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود» در کدام گزینه آمده است؟

- ۱ حس‌آمیزی، تضاد، واج‌آرایی، تشبیه ۲ جناس، سجع، واج‌آرایی، کنایه ۳ جناس، سجع، تشبیه، استعاره ۴ ایهام، مجاز، واج‌آرایی، کنایه

۱۰۹ - در کدام بیت آرایه‌های «جناس همسان - تکرار - ایهام تناسب - کنایه - تشبیه» تماماً یافت می‌شود؟

- |                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| دوش گیسوی تو را ریخته دیدم بر دوش    | ۱ |
| خاطر آشفته‌ام امشب ز پریشانی دوش     | ۲ |
| تا مهر ماه چهره تو در دلم نشست       | ۳ |
| از مهر و ماه مهر به کلی بریده‌ام     | ۴ |
| ز روم تا در چین گر به تیغ بکشایی     |   |
| چو تیغ مرگ ببینی رخ تو گیرد چین      |   |
| دوش سیلاب غمت تا به سر زانو بود      |   |
| امشب ای دوست چه تدبیر که بگذشت ز دوش |   |

۱۱۰ - در کدام بیت همه آرایه‌های «کنایه، موازنه و جناس» یافت می‌شود؟

- |                                   |   |
|-----------------------------------|---|
| آمد پی متابعتش کوه در روش         | ۱ |
| رفت از پی مشایعتش سنگ بر هوا      | ۲ |
| آدم از او به برقع حرمت سپیدروی    | ۳ |
| شیطان از او به سیلی حرمان سیه قفا | ۴ |
| هم عیب را به عالم اشرار پرده پوش  |   |
| هم غیب را ز عالم اسرار ترجمان     |   |
| بی هم نفسی خوش نتوان زیست به گیتی |   |
| بی دست شناور نتوان رست ز غرقاب    |   |

۱۱۱ - در کدام گزینه علاوه بر آرایه اسلوب معادله، ایهام تناسب نیز وجود دارد؟

- |   |   |
|---|---|
| عشق دارد سختی‌ای اما گوارا می‌شود       | ۱ |
| بیستون بر کوهکن رطل گران خواهد شدن      | ۲ |
| می‌کند باد مخالف، شور دریا را زیاد      | ۳ |
| کی نصیحت می‌دهد تسکین دل آزرده را       | ۴ |
| خبر کی از دل پر خون عشق دارد حُسن       |   |
| که لعل در نظر طفل بی‌خبر سنگ است        |   |
| به آهی می‌توان دل را ز مطلب‌ها تهی کردن |   |
| که یک قاصد برای بردن صد نامه بس باشد    |   |

۱۱۲ - در کدام بیت آرایه‌های «ایهام، استعاره، جناس، ایهام تناسب» تماماً وجود دارد؟

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| بلبل سوخته از بس که برآورد نفیر       | ۱ |
| دود دل در جگر لاله حمرا افتاد         | ۲ |
| کوکب حسن چو گشت از رخ یوسف طالع       | ۳ |
| تاب در سینۀ پر مهر زلیخا افتاد        | ۴ |
| تا نرگست به دشنه چون شمع کشت زارم     |   |
| چون لاله دور از تو جز خون کفن ندارم   |   |
| ننگ یار است که یاد آرد از اغیار، مدام |   |
| نام این فرقه بدنام فراموشش باد        |   |

۱۱۳ - همه آرایه‌های «تناقض، مراعات نظیر و تضاد» در کدام بیت به کار رفته است؟

- |                                    |   |
|------------------------------------|---|
| آفتاب ارچه صورتش پیداست            | ۱ |
| معنی خویش در نهان به تو داد        | ۲ |
| مرغ مرده است دل که صید تو نیست     | ۳ |
| به تو زنده است هر که جان به تو داد | ۴ |
| بخ بیخ ای دل که دوست در پیری       |   |
| این چنین دولت جوان به تو داد       |   |
| آن حیاتی که روح زنده بدوست         |   |
| از دو لعل شکرفشان به تو داد        |   |

۱۱۴ - در کدام گزینه آرایه‌های بیت زیر به درستی بیان شده است؟

«گو بهار دل و جان باش و خزان باش ار نه ای بسا باغ و بهاران که خزان من و توست»

- |                            |                           |                              |                      |
|----------------------------|---------------------------|------------------------------|----------------------|
| ۱ واج آرای، استعاره، تلمیح | ۲ واژه آرای، کنایه، تلمیح | ۳ تشبیه، واژه آرای، واج آرای | ۴ جناس، تشبیه، تشخیص |
|----------------------------|---------------------------|------------------------------|----------------------|

۱۱۵ - در همه گزینه‌ها به جز هر دو آرایه «واج آرای و تکرار» وجود دارد؟

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ای خسرو سلطان من سلطان سلطانان من     | ۱ |
| ای آتشی انداخته در جان زیرکسار من     | ۲ |
| چون نورافشان کنی در گاه بخشش روح را   | ۳ |
| خود چه پا دارد در آن دم رونق اعمال‌ها | ۴ |
| ناز و مستی دلبران بر عاشقان زیبا بود  |   |
| ناز را با مستی اندر دلبری دمساز کن    |   |
| دلکی هست مرا وین همه دلبر در پیش      |   |
| نتوان دادن یک دل، به هزاران دلبر      |   |

۱۱۶ - در کدام بیت هردو آرایه «اغراق و ایهام» وجود دارد؟

- ۱) گر سرم در سر سودات رود نیست عجب  
سر سودای تو دارم غم سر نیست مرا
- ۲) ز دل مهر تو ای مه رفتنی نیست  
غم عشقت به هر کس گفتنی نیست
- ۳) سینه گو شعله آتشکده فارس بکش  
دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر
- ۴) جوی خون می رود از چشمه چشمم بر خاک  
بر سرم بین که ز دست تو چه ها می آید

۱۱۷ - در کدام یک از ابیات زیر آرایه های «کنایه - تضاد - مجاز» به کار رفته است؟

- ۱) مردم این ملک ز که تا به مه  
هیچ ندانند جز احسنت و زه
- ۲) هر کسی اندر غم جان خود است  
فارغ از اندیشه نیک و بد است
- ۳) دل به کف غصه نباید سپرد  
اول و آخر همه خواهیم مرد
- ۴) زانچه پس از مرگ برایم کنند  
کاش کمی حین بقایم کنند

۱۱۸ - در کدام بیت آرایه های «تلمیح، جناس، ایهام تناسب، حس آمیزی» تماماً یافت می شود؟

- ۱) اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان  
گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی
- ۲) مگر شهید به این تیغ کوه شد فرهاد؟  
که لاله اش به چراغ مزار می ماند
- ۳) احوال گنج قارون کایام داد بر باد  
در گوش دل فروخوان تا زر نهان ندارد
- ۴) تیشه در تمثال شیرین گرچه سختی ها کشید  
جان شیرین مزد دست از کوهکن آخر گرفت

۱۱۹ - کدام گزینه دارای آرایه های «ایهام تناسب - استعاره - تشبیه - جناس» می باشد؟

- ۱) هر دم به روی زرد فرو ریزدم سرشک  
چشمم نگر که می دهد از جام زر شراب
- ۲) بر من به خاک پات که مانند آتش است  
گر آب می خورم به هوایت و گر شراب
- ۳) چو زهره دید رخ زرد و اشک خواجو گفت  
که مهر در قدح زر شراب ناب انداخت
- ۴) قطره سامانیم اما موج دریای کرم  
دارد آغوشی که آسان می کند دشوار ما

۱۲۰ - در کدام بیت آرایه های «حسن تعلیل - تشبیه - تشخیص» تماماً یافت می شود؟

- ۱) بهار عمر خواه ای دل وگر نه این چمن هر سال  
چو نسرين صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
- ۲) او به خونم تشنه و من بر لبش تا چون شود  
کام بستانم از او یا داد بستاند ز من
- ۳) کشور دارا لگدکوب سمند جور شد  
راستی فکری برای کشور دارا کنید
- ۴) زمانه از ورق گل مثال روی تو بست  
ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش



۱۲۱ - آرایه‌های مقابل کدام بیت «همگی» درست است؟

- ۱ تا رقیب از لب او کامروا شد گفتم / خاتم دست سلیمان به کف اهرمن است (اسلوب معادله، کنایه)
- ۲ سزای من که دمی خرم از وصال شدم / هزار مرتبه عشق از غم جدایی داد (مجاز، ایهام)
- ۳ تا سرو بی بندگی قد تو برخاست / دور فلک آزاد ز بند محنتش کرد (تشبیه، حسن تعلیل)
- ۴ گر جذبۀ محبت آتش به دل فروزد / برگ هوس توان سوخت ترک هوا توان کرد (استعاره، تضاد)

۱۲۲ - آرایه‌های مقابل همهٔ ابیات کاملاً درست است؛ به جز:

- ۱ گرچه در مصر فراموشی مقید مانده‌ایم / می‌رسد چون جامۀ یوسف به کنعان بوی ما (تلمیح، ایهام)
- ۲ حسرت برم از خسرو و فرهاد که در عشق / نه زر به ترازویم و نه زور به بازو (لف و نشر، واج‌آرایی)
- ۳ نظر لطف ز مهر و مه کم‌کاسه مجوی / خواب آسودگی از چشم نگهبان مطلب (ایهام تناسب، اسلوب معادله)
- ۴ معنی رنگین، به نازکدل رساند خویش را / بادۀ گلگون ندارد بهتر از مینا نقاب (تشبیه، حس‌آمیزی)

۱۲۳ - آرایه‌های مقابل کدام بیت، هر دو درست است؟

- ۱ ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند / مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند (تشبیه، استعاره)
- ۲ بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم / شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد (حس‌آمیزی، جناس همسان)
- ۳ از کیمیای مهر تو زر گشت روی من / آری به یمن لطف شما خاک زر شود (ایهام تناسب، پارادوکس)
- ۴ صد جوی آب بسته‌ام از دیده بر کنار / بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت (حسن تعلیل، اغراق)

۱۲۴ - آرایه‌های مقابل کدام بیت، «تماماً» درست است؟

- ۱ در چنگ آرزویت سوزم چو عود و سازم \ چون چنگ ار بسازی، چون عودم ار بسوزی (ایهام تناسب، حسن تعلیل)
- ۲ تا در غمت گریان شدم هم شاد و هم خندان شدم \ این گریهٔ مستانه شد سرمایهٔ خندیدنم (پارادوکس، حس‌آمیزی)
- ۳ کی به اقیانوس وصلت دست می‌یابم که هست \ طالع‌م طوفانی از هجران طولانی تو (جناس، تضاد)
- ۴ چشمهٔ حیوان به تاریکی در است \ لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب (تلمیح، استعاره)

۱۲۵ - آرایهٔ درج شده در مقابل کدام گزینه نادرست است؟

- ۱ گفت: درین معرکه، یکتا منم / تاج سر گلبن و صحرا، منم (تشبیه)
- ۲ در بن این پردهٔ نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری (استعاره)
- ۳ از این پس غم او بیاید کشید / بسی شور و تلخی بیاید چشید (حس‌آمیزی)
- ۴ عشق شوری در نهاد ما نهاد / جان ما در بوتهٔ سودا نهاد (جناس)

۱۲۶ - آرایه‌های مقابل کدام گزینه تماماً درست است؟

- ۱ گر نبود شب من چون سر زلف تو دراز / دستم از زلف دراز تو نبود کوتاه (تناقض - تشبیه)
- ۲ خون دل است بهره‌ی ما چون شفق مدام / زین جام لاجورد که دورش دمام است (ایهام تناسب - تضاد)
- ۳ چون فنای عاشقان شاه جهان پروانه داد / سوخت صد پروانه و یک شمع را پروا نبود (جناس تام - تلمیح)
- ۴ ملاحظت تو گواه است و شوربختی من / که بی‌نمک نسرشتند خاک آدم را (حسن تعلیل - تناسب)



۱۲۷ - آرایه‌های مقابل کدام بیت تماماً درست است؟

- ۱ شیشه‌ای نیست که گردن نکشیده است اینجا / تا نصیب که شود باده‌ی مردافکن دل (حسن تعلیل، جناس)
- ۲ زین گلستان عاقبت چون باد می‌باید گذشت / بر درختی هر زمان چون تاک پیچیدن چرا (اسلوب معادله، استعاره)
- ۳ نسازد حسن را چون مضطرب نادیدن عاشق؟ / که گل بر خویش لرزد چون نباشد باغبان پیدا (تشبیه، کنایه)
- ۴ حیرت‌زدگان را نبود بهره‌ای از وصل / در دامن گل دیده‌ی شب‌نم نگران است (ایهام، استعاره)

۱۲۸ - آرایه‌ی مقابل کدام گزینه درست است؟

- ۱ شور غم زلفش چنین حیف است پنهان داشتن / در گوش نی رمزی بگو تا پر کند آواز را (ایهام تناسب)
- ۲ دیدن روی تو را دیده‌ی جان‌بین باید / وین کجا مرتبه‌ی چشم جهان‌بین من است (جناس تام)
- ۳ مستی که خراب ره عشق است، در این ره / خواب خوش مستیش همه عین نماز است (لف و نشر)
- ۴ دور از تو مرا عشق تو کرده است به حالی / کز مویه چو مویی شدم از ناله چو نالی (تلمیح)

۱۲۹ - یکی از آرایه‌های کدام گزینه نادرست است؟

- ۱ چون کوه نشستم من با تاب و تب پنهان / صد زلزله برخیزد آنگاه که برخیزم (جناس - تشبیه)
- ۲ یک عمر همچو غنچه در این بوستان سرا / خون خورده‌ایم تا گره از دل گشاده‌ایم (کنایه - استعاره)
- ۳ دلم هر لحظه از داغی به داغ دیگر آویزد / چو بیماری که گرداند ز تاب درد بالین را (حسن تعلیل - تکرار)
- ۴ می‌توان خواند از جبین خاک احوال مرا / بس که پیش یار حرفم بر زمین افتاده است (تشخیص - کنایه)

۱۳۰ - آرایه‌ی مقابل چند بیت درست است؟

- |  |   |
|--|---|
| الف) از غمزه روی او گه مستم و گه هشیار | وز طره لعل او گه نیستم و گه هست (تناقض)       |
| ب) به بوی آنکه به دامن تو درآویزد      | دل من از سر جان آستین‌فشان برخاست (حسن آمیزی) |
| ج) چشم طمع به ملک سکندر مکن سیاه       | گر همچو خضر چشمه حیوانت آرزوست (ایهام)        |
| د) از فضل سرت بر آسمان می‌ساید         | زان بر سر تو موی همی برناید (حسن تعلیل)       |

- ۱ یک      ۲ دو      ۳ سه      ۴ چهار

۱۳۱ - آرایه‌ی مقابل کدام گزینه نادرست است؟

- ۱ کجاست ساقی مهر روی من که از سر مهر / چو چشم مست خودش ساغر گران گیرد (ایهام تناسب)
- ۲ تا بر دلش از غصه غباری ننشیند / ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش (حسن آمیزی)
- ۳ عشق و درویشی و انگشت‌نمایی و ملامت / همه سهل است تحمل نکنم بار جدایی (تشبیه)
- ۴ تا عاشقان به بوی نسیمش دهند جان / بگشود نافه‌ای و در آرزو بیست (ایهام)

۱۳۲ - آرایه‌ی مقابل کدام گزینه نادرست است؟

- ۱ چون باز شود پنجه شاهین محبت / درهم شکنند شهپر جبریل امین را (ایهام تناسب)
- ۲ سوز پنهان درون است این که پیدا می‌شود / گه به لب‌هایم چو شعر و گه به چشمانم چو اشک (تناقض)
- ۳ از کمر بیرون نیامد تیشه فرهاد ما / کوه را برداشت از جا ناله و فریاد ما (اغراق)
- ۴ می‌توان از ناله صائب شنیدن بوی خون / هر چه در دل هست از گفتار پیدا می‌شود (حسن آمیزی)

۱۳۳ - آرایه‌ی مقابل چند گزینه درست است؟

- |  |   |
|--|---|
| الف) بشد عمر و کسی نشناخت ما را            | هنر گر خود عیان می‌شد چه می‌شد (اسلوب معادله)     |
| ب) نوازش می‌کند بی‌حاصلان را آسمان کمتر    | به نخل بی‌ثمر دارد توجه باغبان کمتر (تناقض)       |
| ج) هر تخم که در مزرعه عمر فشانیم           | حیرت درویدیم و به حسرت نگریدیم (استعاره مکنیه)    |
| د) چو خواجه بسته‌ای دل در کمند زلف مهرویان | از آن رو در دلت جمع است مجموع پریشانی (حسن تعلیل) |

- ۱ یک      ۲ دو      ۳ سه      ۴ چهار

۱۳۴ - آرایهٔ مقابل چند گزینه نادرست است؟

- (الف) من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست / صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم (تناقض)  
 (ب) راست شد دل با رضای یار و رست از هجر و وصل / آری آری راستی و رستگاری گفته‌اند (تشبیه)  
 (ج) اگر چراغ خمش گردد از نسیم چرا / شد از نسیم بهاری چراغ گل روشن (جناس تام)  
 (د) نیست صائب چاه و زندان بر دل من ناگوار / همچو یوسف می‌فزاید عزت از خواری مرا (حسن تعلیل)

۱ یک ۲ دو ۳ سه ۴ چهار

۱۳۵ - آرایه‌های درج شده در مقابل کدام گزینه کاملاً درست است؟

- ۱ در وداع شب همانا خون گریست / روی خون آلود از آن بنمود صبح (حسن تعلیل - تشبیه)  
 ۲ گر تو را آهنگ وصل ما نباشد گو مباش / دوستان را جز به دیدار تو هیچ آهنگ نیست (جناس تام - تضاد)  
 ۳ بشوی ای خردمند از آن دوست، دست / که با دشمنانت بود هم نشست (مجاز - جناس ناقص)  
 ۴ بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق / یوسف از دامان پاک خود به زندان می‌شود (اسلوب معادله - متناقض‌نما)

۱۳۶ - آرایهٔ نوشته شده مقابل همهٔ گزینه‌ها درست است به جز گزینهٔ .....

- ۱ جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند / گویا عزای اشرف اولاد آدم است (تشبیه)  
 ۲ چنان تو در دل من جا گرفته‌ای ای جان / که هیچ کس نتواند گرفت جای تو را (مجاز)  
 ۳ نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی / که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی (جناس)  
 ۴ شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم / که به همت عزیزان برسم به نیک‌نامی (تضاد)

۱۳۷ - آرایهٔ ذکر شده در مقابل کدام گزینه نادرست است؟

- ۱ نبود از تو گریزی چنین که بار غم دل / از دست شکوه گرفتم به دوش ناله کشیدم (تشبیه - تشخیص)  
 ۲ ای دل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند / چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور (تشخیص - تشبیه)  
 ۳ بهاران که شایبش ریزد سپهر / به دامان گلشن ز رگبارها (تشخیص - استعاره)  
 ۴ مرا برف باریده بر پر زاغ / نشاید چو بلبل تماشای باغ (تشخیص - تشبیه)

۱۳۸ - آرایهٔ مقابل چند گزینه نادرست است؟

- (الف) عاقلان را تا در این موسم چو خود دیوانه دید / بید مجنون، سجدهٔ شکرى به جا آورده است (اسلوب معادله)  
 (ب) عارضش لالهٔ سیراب و قدش سرو سهی / بر سر سرو سهی، لاله به بار است آن جا (تشخیص)  
 (ج) به بوی زلف تو دادم دل شکسته به باد / بیا که جان عزیزم فدای بوی تو باد (جناس)  
 (د) من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست / صد گدای هم‌چو خود را بعد از این قارون کنم (استعاره)  
 (ه) صد میکدهٔ خون بیش کشیده است دل من / تا کار به رنگینی گفتار کشیده است (حسن آمیزی)

۱ سه ۲ یک ۳ دو ۴ چهار

۱۳۹ - در کدام بیت، یکی از آرایه‌های مقابل، نادرست است؟

- ۱ تا نگاهش بر عذار لاله‌رنگ اوفتاد / آب شد گل از حیا، زان گوشهٔ دستار ریخت (تشخیص - استعاره)  
 ۲ قفل روزی در جوانی بستگی هرگز نداشت / ریخت تا دندان، کلید رزق را دندان ریخت (جناس - تضاد)  
 ۳ لاله‌ای بی‌داغ از دل برنیاید سنگ را / کوهکن تا خون خود در دامن کهسار ریخت (تلمیح - اسلوب معادله)  
 ۴ گریه در دنبال باشد خنده بی‌وقت را / خنده زن چون گل اگر در خون شنا می‌بایدت (کنایه - تشخیص)

۱۴۰ - آرایه‌های مقابل کدام بیت نادرست است؟

- ۱ تا نرگس مست ناز دارد / دل با تو سر نیاز دارد (استعاره - مجاز)  
 ۲ همی تا توان راه نیکی سپر / که نیکی بود مر بدی را سپر (جناس هم‌سان - تشبیه)  
 ۳ نگین ملک سلیمان چراغ عرش خداست / گرش نه حلقه بر انگشت اهرمن باشد (استعاره - مجاز)  
 ۴ کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل / در پیش اش مشعلی از چهره برافروخته بود (تشبیه - کنایه)

۱۴۱ - یکی از آرایه‌های مقابل کدام بیت نادرست است؟

- ۱) با جگر خوردن قناعت کن که این مهمان سرا / جز غم روزی ندارد روزی آماده‌ای (استعاره - کنایه)
- ۲) هر جا که کند گرد غم از دور سیاهی / زیر علم باده روشن بگریزید (تشبیه - تضاد)
- ۳) علاج غم به می خوشگوار نتوان کرد / به آب، آینه را بی‌غبار نتوان کرد (اسلوب معادله - تناقض)
- ۴) تا ز وصف رخ زیبای تو ما دم زده‌ایم / ورق گل خجل است از ورق دفتر ما (تشبیه - جناس تام)

۱۴۲ - همه آرایه‌های درج شده در مقابل تمامی ابیات به‌جز بیت ..... درست است.

- ۱) کامم از تلخی غم چون زهر گشت / بانگ نوش شادخواران یاد باد (حس آمیزی - تشبیه)
- ۲) هنوز دست نشسته است غم ز خون دلم / چه نقش‌ها که از این دست می‌نگارند (کنایه - تشخیص)
- ۳) آدم مسکین به یک خامی که در فردوس کرد / چاک شد چون دانه گندم دل اولاد او (تلمیح - تناقض)
- ۴) گهی ز نرگس مستانه تو مخمورم / گهی ز گردش پیمانۀ تو سرمستم (استعاره - تضاد)

۱۴۳ - آرایه‌های مقابل همه آرایه‌ها به‌استثنای گزینه ..... کاملاً درست است.

- ۱) خروش سیل حوادث بلند می‌گوید / که خواب امن در این خاکدان نمی‌باشد (تشبیه - استعاره)
- ۲) تا خراشیده نگردد نشود صاحب‌نام / دل رنگین‌سخنان هم‌چو عقیق یمن است (حس آمیزی - ایهام)
- ۳) رسم بدعه‌دی ایام چو دید ابر بهار / گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد (اسلوب معادله - حسن تعلیل)
- ۴) دهر سیه کاسه‌ای است، ما همه مهمان او / بی‌نمکی تعبیه است در نمک خوان او (پارادوکس - کنایه)

۱۴۴ - آرایه‌های مقابل همه ابیات به‌جز بیت گزینه ..... تماماً صحیح هستند.

- ۱) سیلاب سرشک از غم هجران توام دوش / تا دوش بُد، امروز به بالای سرآمد (تشبیه، جناس)
- ۲) همی برون جهد از آسمان ستاره به شب / ز بیم تیرت و بر قول من دلیل، شهاب (حسن تعلیل، تشخیص)
- ۳) آن کس که به دست جام دارد / سلطانی جم مدام دارد (کنایه، ایهام تناسب)
- ۴) کم نشد از گریه مستانه، خواب غفلتم / سیل نتوانست کند از جای خود این سنگ را (تضاد، استعاره)

۱۴۵ - آرایه‌های روبه‌روی همه ابیات به‌جز گزینه ی ..... همگی درست است.

- ۱) تو که ترک سر نگفتی ز پیش چگونه رفتی؟ / تو که نقد جان ندادی ز غمش چگونه رستی؟ (موازنه - جناس)
- ۲) گو مکن شور و مکن کوه به تلخی فرهاد / که رسیده است به کام از لب شیرین، خسرو (ایهام تناسب - جناس تام)
- ۳) من آن رنگین نوا مرغم که در هر گلشنی باشم / ز دست یک‌دگر گل‌ها ربایند آشیانم را (مراعات نظیر - حس آمیزی)
- ۴) ریشه‌ی نخل کهنسال از جوان افزون‌تر است / بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را (اسلوب معادله - تضاد)

۱۴۶ - آرایه‌های مقابل همه ابیات به‌استثنای بیت گزینه ی ..... تماماً درست است.

- ۱) داد خواهیم بر درت در خاک و خون افغان‌کنان / گیر داد عاشقان ندهی، فغان چون نشنوی؟ (مراعات نظیر، جناس تام، جناس ناقص)
- ۲) ای به خوان زلف تو یوسف طفیلی آمده / کیست کو بی خون دل یک لقمه خورد از خوان تو؟ (کنایه، تشبیه بلیغ، تلمیح)
- ۳) از پی آن کآتش هجر تو دارم یادگار / نزد من آب حیات است آتش هجران تو (تضاد، پارادوکس، جناس تام)
- ۴) چون تلخ سخن رانی تنگ شکر خوانم / چون کار به جان آری جان دگرت خوانم (کنایه، حس آمیزی، واج‌آرایی)

۱۴۷ - آرایه‌های مقابل کدام گزینه تماماً درست است؟

- ۱) دانی که چرا نام تو در نامه نیارم؟ / زیرا که نخواهم که کسی نام تو داند (ایهام تناسب - اشتقاق)
- ۲) زین سان که دلم در رسن زلف تو آویخت / باشد که از آن چاه زرخدان به در آید (تشبیه - تلمیح)
- ۳) زلف کافر کیش او ایمان من بر باد داد / ای عزیزان پیش کافر کی بود ایمان عزیز؟ (تناقض - تکرار)
- ۴) از کمین سازان کسی نگشود بر قلبم کمان / چون به میدان زان صفت چابک سواری داشتیم (ایهام - جناس ناقص)

۱۴۸ - آرایه‌های مقابل همه ی گزینه‌ها به جز گزینه ی ..... تماماً درست آمده است.

- ۱) مبدا چنین هرگز آیین من / سزا نیست این کار در دین من (مراعات نظیر - جناس)
- ۲) فتح ما آزادمردان در شکست خود بود / گو دل از ما جمع دارد دشمن نامرد ما (کنایه - اسلوب معادله)
- ۳) گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم اقتد و زر شدم (حسن تعلیل - ایهام تناسب)
- ۴) شیرینی آن شهید ندیدم به دو عالم / تلخ است هر آن شهید که کردیش برابر (تناقض - حس آمیزی)

۱۴۹ - هر دو آرایه‌ی مقابل همه ی ابیات به جز بیت گزینه ی ..... درست است.

- ۱) که را رسد که کند عیب دامن پاکت / که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی (تشبیه - جناس تام)
- ۲) چون لعل آبدار تو از روی دلبری / آبی است عارض تو که در عین آتش است (تناقض - ایهام تناسب)
- ۳) هر لحظه دل به حلقه‌ی زلفت کشد مرا / یا رب کمند زلف سیاهت چه دلکش است (حسن تعلیل - تشبیه)
- ۴) ساقی بده ز جام جم ارباب شوق را / آن می که در پیاله چو خون سیاوش است (مراعات نظیر - تلمیح)

۱۵۰ - آرایه‌های مقابل کدام بیت نادرست است؟

- ۱) گفتم که جان خواجه قربان توست گفتا / در کیش پاک دینان قربان چه کاردارد؟ (ایهام تناسب - واج‌آرایی)
- ۲) تا به کی گرد خجالت زنده در خاکم کند / شسته رو چون گوهر از باران رحمت کن مرا (تشبیه - اغراق)
- ۳) آب آتش می برد آن چشمه‌ی نوش شما / می رود آب حیات از چشمه‌ی نوش شما (تلمیح - جناس تام)
- ۴) در رهت خواجه به تلخی جان شیرین داد و رفت / هرگز آمد در دلت کآیا کجا رفت آن غریب؟ (تشخیص - ایهام)

۱۵۱ - آرایه‌های مقابل همه ی ابیات به جز بیت گزینه ی ..... تماماً درست است.

- ۱) عشق سلطانی است بی پروا که چندین ماه مصر / از فراموش گشتگان گوشه‌ی زندان اوست (تلمیح - تشبیه اسنادی)
- ۲) آتشین رویی که نعل من از او در آتش است / آسمان چون دیده‌ی قربانیان حیران اوست (تشخیص - کنایه)
- ۳) در این غمکده کس ممیراد یا رب / به مرگی که بی دوستان زیستم من (پارادوکس - استعاره‌ی مصرحه)
- ۴) بس که داغ سینه سوز مهر خونم را مکید / بر سفیدی می زند چون صبح، رنگ خون من (حسن تعلیل - ایهام)

۱۵۲ - آرایه‌های مقابل همه ی ابیات به استثنای بیت گزینه ی ..... تماماً درست است.

- ۱) خسروانند گدایان لب شیرینت / خسرو آن است که او را چو تو شیرینی هست (تشبیه - تناقض)
- ۲) چه داند دلم بیچاره فریب مرغ آوازه؟ / چه داند یوسف مصری غم و درد زلیخا را؟ (تلمیح - تشخیص)
- ۳) عالم از لعل تو پرشور است و لعلت پرشکر / فتنه از چشم تو بیدار است و چشمت مست خواب (تناقض - استعاره)
- ۴) گهی کز آتش دل آه می زند خواجه / در آن نفس همه بوی کباب می شنوم (جناس ناقص - حس آمیزی)

۱۵۳ - آرایه‌ی نسبت داده شده به کدام بیت نادرست است؟

- ۱) سود قومی قوم دیگر را زیان آرد به طبع / هست گرگان را عروسی گوسپندان را عزا (تضاد، اسلوب معادله)
- ۲) چند نگاه تلخ تو زهر کند به ساغرم / چاشنی تبسمی لعل کرشمه‌زای را (حس آمیزی، تناسب)
- ۳) نهان شد زیر خاکستر سر شاه شهید اما / نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها (تضمین، تلمیح)
- ۴) این قصه عجب شنو از بخت واژگون / ما را بکشت یار به انفاس عیسوی (تلمیح، تضاد)

۱۵۴ - در کدام گزینه آرایه‌های مقابل بیت نادرست نوشته شده است؟

- ۱) شدم از دست حزین دوش که حافظ می گفت / مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم (کنایه - تضمین)
- ۲) جان شور تلخ پیش تیغ بر / جان چون دریای شیرین را بخر (حس آمیزی - تضاد)
- ۳) چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن / که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی (تلمیح - تشبیه)
- ۴) به ماهی در سرای او شود آزاد صد بنده / به روزی از لباس او شود پوشیده صد عریان (متناقض‌نما - مراعات نظیر)



۱۵۵ - در کدام گزینه آرایه‌های مقابل بیت درست نوشته شده است؟

- ۱) رقیب اگر به جفا بازدارم ز درش / مگس گزیر نباشد زمانی از شکرش (اسلوب معادله - مجاز)
- ۲) شکوه گنبد نیلوفری از آن سبب است / که دست خلق به دامان آسمان نرسد (حسن تعلیل - جناس)
- ۳) تلخ است عیش امروز از گفت‌وگوی فردا / در خانه‌ای که ماییم همسایه شور دارد (حسن آمیزی - ایهام)
- ۴) هزار جور کند بر دلم به یک ساعت / و گر بنالم از او هر یکی هزار کند (جناس تام - اغراق)

۱۵۶ - در کدام گزینه آرایه‌های مقابل بیت نادرست نوشته شده است؟

- ۱) فلک جز عشق محرابی ندارد / جهان بی خاک عشق آبی ندارد (تشبیه، ایهام تناسب)
- ۲) ذره‌ای اندوه تو از هر دو عالم خوش تر است / هر که گوید نیست دانی کیست آن کس کافر است (تناقض، استعاره)
- ۳) گر بخوانی شعر من از حالت صاحب‌دلان / مر تو را نبود شعور ار شاعری خوانی مرا (واج‌آرایی، اشتقاق)
- ۴) با پرتو جمال تو خورشید گو متاب / با قامت بلند تو شمشاد گو مروی (موازنه، مراعات‌نظیر)

۱۵۷ - آرایه‌های درج شده در برابر کدام گزینه، درست است؟

- ۱) مباحث غزه و غافل چو میش سر در پیش / که در طبیعت این گرگ گله‌بانی نیست (اغراق - حسن تعلیل)
- ۲) چه حاجت است عیان را به استماع بیان؟ / که بی‌وفایی دور فلک نهانی نیست (تضاد - استعاره)
- ۳) کدام باد بهاری وزید در آفاق / که باز در عقبش نکبتی خزانی نیست (تناقض - جناس)
- ۴) دل، ای رفیق در این کاروانسرای میند / که خانه ساختن آیین کاروانی نیست (تشخیص - اسلوب معادله)

۱۵۸ - آرایه نسبت داده شده به کدام بیت، نادرست است؟

- ۱) در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست / مست از می و می خواران از نرگس مستش مست (واج‌آرایی، واژه‌آرایی)
- ۲) ماه خورشیدنمایش ز پس پرده زلف / آفتابی است که در پیش سحابی دارد (تشبیه، تناسب)
- ۳) سرم به دنیی و عقیبی فرو نمی‌آید / تبارک‌الله از این فتنه‌ها که در سر ماست (کنایه، تضاد)
- ۴) گو شمع میارید در این جمع که امشب / در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است (واج‌آرایی، تشخیص)

۱۵۹ - آرایه‌های مذکور در مقابل چند بیت، نادرست ذکر شده است؟

- |   |  |
|---|--|
| الف) گفتار صدق، مایه آزار می‌شود          | چون حرف حق بلند شود دار می‌شود (تلمیح)             |
| ب) پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند | تو بزرگی و در آیینۀ کوچک نمایی (پارادوکس)          |
| پ) قوی حال و قوی یال و قوی بال و قوی بازو | جهانجوی و جهانگیر و جهاندار و جهان داور (لف و نشر) |
| ت) خلق جهان مختلف شدند نگارا              | پرده برانداز از آن یقین گمان سوز (تضاد)            |
| ث) گر کسی وصف او زمن پرسد                 | بیدل از بی‌نشان چه گوید باز (تضمین)                |

- ۱) سه      ۲) یک      ۳) چهار      ۴) دو

۱۶۰ - آرایه مقابل کدام بیت نادرست است؟

- ۱) کز آن زمان که فکندند چرخ را بنیاد / دری نیست زمانه که دیگری نگشاد (تضاد - جناس ناقص)
- ۲) پروانه چو شمع دید، دیوانه شود / از سوختن آن لحظه کجا اندیشد (مراعات‌نظیر - تشبیه)
- ۳) کسی کاندلر تو دل بندد همی بر خویشتن خندد / که جز بی‌معنی‌ای چون تو، چو تو دلدار نپسندد (سجع - اشتقاق)
- ۴) جای خنده است سخن گفتن شیرین پیشت / کآب شیرین چو بخندی برود از شکر (ایهام تناسب - استعاره)

۱۶۱ - در کدام گزینه آرایه‌های مقابل بیت نادرست نوشته شده است؟

- ۱) من آن فریب که در نرگس تو می‌بینم / بس آبروی که با خاک ره برآمیزد (ایهام - استعاره)
- ۲) کشد اهانت از آن محتسب ز مردم دون / که می‌کند طمع از حد خویشتن افزون (حسن تعلیل - کنایه)
- ۳) نیست یک جو خلد را در دیده من اعتبار / حسن گندم‌گون برد از راه چون آدم مرا (تلمیح - تشبیه)
- ۴) هر دوزخی که سوخت و در این عشق اوفتاد / در کوثر اوفتاد که عشق تو کوثرست (تشبیه - جناس)

۱۶۲ - آرایه‌های مقابل همه ابیات به جز بیت گزینۀ ..... صحیح است.

- ۱ با کمال اتحاد از وصل مهجوریم ما / هم‌چو ساغر می به لب داریم و مخموریم ما (تشبیه - تناقض)
- ۲ نگردد وحشت دل کم به زیب و زینت دنیا / نسازد نقش یوسف دلنشین دیوار زندان را (تلمیح - ایهام تناسب)
- ۳ دوش در حلقه‌ ما قصه‌ گیسوی تو بود / تا دل شب سخن از سلسله‌ موی تو بود (ایهام تناسب - مراعات نظیر)
- ۴ در وداع شب همانا خون گریست / روی خون‌آلود زان بنمود صبح (تشخیص - حسن تعلیل)

۱۶۳ - همه آرایه‌های مقابل ابیات به استثنای گزینۀ ..... صحیح می‌باشند.

- ۱ تا بتند عنکبوت بر در هر غار / پرده‌ عصمت که پود و تار ندارد (تشبیه - تلمیح)
- ۲ روی بنمای و مپندار که من چون سعدی / دوست دارم که بپوشی رخ همچون قمرت (تضمین - تشبیه)
- ۳ تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی / دری باشد که از رحمت به سوی خلق بگشایی (تضمین - تشبیه)
- ۴ گر بپرانیم تیر آن نه ز ماست / ما کمان و تیراندازش خداست (تلمیح - مراعات نظیر)

۱۶۴ - از میان ابیات زیر در چند بیت آرایه‌ تضمین دیده می‌شود؟

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| الف) به بانگ چنگ چو حافظ همیشه گوید «نور» | که من نسیم حیات از پیاله می‌جویم     |
| ب) جز آن نگویم شاها که رودکی گوید         | خدای چشم بد از ملک تو بگرداناد       |
| پ) می‌برد مصرع حافظ دلم از دست «حزین»     | تکیه بر عهد گل و باد صبا نتوان کرد   |
| ت) روح حافظ بود از کلک تو خشنود «حزین»    | از تو این تازه غزل ورد زبان ما را بس |
| ث) کمال حافظ شیراز را ز «صائب» پرس        | که قدر گوهر شهوار جوهری داند         |
- ۱ (۱)
۲ (۲)
۳ (۳)
۴ (۴)

۱۶۵ - آرایه‌های مقابل همه بیت‌ها به جز ..... به درستی بیان شده است.

- ۱ ای که نصیحتم کنی کز پی او دگر مرو
  - ۲ اشاره شیوه لب‌های دوخته است، ارنه
  - ۳ به یاد روی تو تا زنده‌ام همی گریم
  - ۴ اگر این بار می‌آید به دستم گردن مینا
- در نظر سبکتکین عیب ایاز می‌کنی (تلمیح - کنایه)
هزار نعره خونین به سینۀ سخن است (استعاره - تلمیح)
که آب دیده کُشد آتش هوای تو را (تشبیه - تضاد)
چو درد می‌نخواهم داشت دست از دامن مینا (استعاره - جناس)

۱۶۶ - در کدام گزینۀ آرایه‌ای نادرست به بیت نسبت داده شده است؟

- ۱ بی گل روی تو بس خار که در پای من است
  - ۲ حافظ وظیفه‌ تو دعا گفتن است و بس
  - ۳ ببین پیاله هزاران به روی دشت ز لاله
  - ۴ دستبرد و زور تو منسوخ کرد اندر جهان
- کیست کز پای برون آورد این خار مرا (کنایه - تشبیه)
در بند آن مباش که نشنید یا شنید (تکرار - کنایه)
به روی دشت قدم نه به روی دست پیاله (واژه‌ آرایه - تشبیه)
دستبرد رستم دستان و زور زال زر (واج‌ آرایه - واژه‌ آرایه)

۱۶۷ - آرایه‌های مقابل کدام بیت، همگی درست هستند؟

- ۱ از آن چون شمع می‌کاهم درین محفل تن خود را
  - ۲ در دل تنگ است فتح‌الباب‌ها عشاق را
  - ۳ نیست غافل عشق بی پروا ز مرگ کوهکن
  - ۴ ز آه سرد پروا نیست عشاق بلاکش را
- که از ظلمت برون آرم روان روشن خود را (حسن تعلیل، تشبیه)
خنده‌ها در پرده باشد غنچه‌ نشکفته را (اسلوب معادله، ایهام)
نقش شیرین می‌کند شیرین، دهان تیشه را (استعاره، اسلوب معادله)
کند بر دود، صبر آن کس که می‌افروزد آتش را (حسن آمیزی، اغراق)

۱۶۸ - در کمانک روبه‌روی کدام بیت یکی از آرایه‌های ادبی نادرست آمده است؟

- ۱ تا به کی خواجو توان بودن به کرمان پای‌بند
  - ۲ دامن گردون پر از خون جگر بنیم به صبح
  - ۳ اگر یک سو کنی زان رخ سر زلف چو سنبل را
  - ۴ بر نمی‌گردد به گلشن شبنم از آغوش مهر
- سر برآور همچو ایوب و ز کرمان درگذر (جناس تام - ایهام تناسب)
بس که در مهر تو اشک از چشم گردون می‌چکد (حسن تعلیل - تشخیص)
ز روی لاله‌رنگ خود خجالت‌ها دهی گل را (اغراق - استعاره با ذکر مشبه‌به)
هر که صائب محو آن شیرین شمایل ماند ماند (اسلوب معادله - حسن آمیزی)

۱۶۹ - آرایه‌های کدام بیت در کمانک مقابل مطابقت ندارد؟

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| آری چه کنم چون شکرستان من آن جاست (تشبیه - استعاره با ذکر مشبه‌به)            | ۱ پر می‌زند از شوق لبش طوطی جانم     |
| گل را چه محل چون که گلستان من آن جاست (استعاره با ذکر مشبه‌به - جناس ناهمسان) | ۲ جایی که عروسان چمن جلوه نمایند     |
| امروز که آن سرو خرامان من آن جاست (استعاره با ذکر مشبه‌به - ایهام)            | ۳ بر طرف چمن سرو سهی سر نفرزد        |
| کان نرگس مست و گل خندان من آن جاست (ایهام تناسب - تشبیه)                      | ۴ مرغان چمن باز چو من عاشق و مست‌اند |

۱۷۰ - در کدام بیت یکی از آرایه‌ها در کمانک روبه‌روی آن نادرست آمده است؟

- |  |   |
|--|---|
| نگار نیست در ایوان به حسن صورت تو / که روح و نطق نباشد نگار ایوان را (جناس تام - تکرار)      | ۱ |
| ز پرده، ناله حافظ برون کی افتادی / اگر نه همدم مرغان صبح‌خوان بودی (حسن تعلیل - ایهام تناسب) | ۲ |
| فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید / شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد (مجاز - تضاد)                | ۳ |
| از بس به دیده دل، دریای خون زند جوش / ترسم ز سیل اشکم، عالم خراب گردد (اغراق - تشبیه)        | ۴ |

باسمہ تعالیٰ

# فارسی

معنی متون نظم و شہرسال دوازدهم

تہیہ و تنظیم : احسان محسنی



## ستایش

۱- خدایا! تنها تو را ستایش می‌کنم؛ زیرا تو پاک و سزاوار خدایی هستی. تنها به راهی می‌روم که تو راهنمایی‌ام کرده‌ای.

۲- فقط درگاه تو را جستجو می‌کنم و تنها به دنبال فضل و بخشش تو هستم (به سبب لطف تو در تلاشم) و فقط تو را به یگانگی می‌ستایم؛ زیرا شایسته آن می‌باشی.

۳- تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربانی، تو مظهر فضل و دانش و شایسته ستایش هستی.

۴- تو را نمی‌توان توصیف کرد؛ چون در فهم بشر جای نمی‌گیری. کسی را نمی‌توان شبیه تو دانست؛ زیرا در وهم و خیال انسان نمی‌گنجی.

۵- سراسر وجودت عزت، شکوه، دانش، اطمینان، روشنایی، شادی، بخشش و پاداش است.

۶- تو از همه‌ی امور پنهان آگاهی داری و همه‌ی عیب و نقص‌های ما را می‌پوشانی و همه‌ی کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.

۷- تمام وجود سنایی تو را به یگانگی می‌ستاید، به این امید که از آتش جهنم رهایی یابد.

## درس یکم : شکر نعمت

\* منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت .

سپاس مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعت و فرمانبرداری از او سبب نزدیکی به او می‌شود و شکرگزاری از او باعث افزایش نعمت می‌گردد .

\* هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیات است و چون برمی‌آید، مفرح ذات . پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شگری واجب .

هر نفسی که فرو برده می‌شود، یاری‌رسان زندگی است و زمانی که بیرون می‌آید، شادی‌بخش وجود است. بنابراین در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی هم شکرگزاری واجب است .

\* از دست و زبان که برآید گز عهده شکرش به درآید؟

کسی توانایی این را ندارد که از عهده‌ی شکرگزاری نعمت‌های خداوند برآید.

**\* اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلًا مِّنْ عِبَادِي الشُّكُورِ .**

ای خاندان داود شکرگزار باشید و عده‌ی کمی از بندگان من شکرگزارند .

**بنده همان به که ز تقصیر خویش      عذر به درگاه خدای آورد**

**ورنه سزاوار خداوندیش      کسی نتواند که به جای آورد**

همان بهتر است که بنده به خاطر کوتاهی در عبادت و شکرگزاری، از درگاه خداوند طلب آمرزش و بخشایش کند و گرنه هیچ کس نمی‌تواند خداوند را آن‌گونه که شایسته است، شکرگزاری و عبادت کند .

**\* باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده .**

رحمت بی‌اندازه‌ی خداوند همانند بارانی بر همه نازل شده‌است و نعمت فراگیر او همانند سفره‌ای همه جا گسترده است .

**(مفهوم : رحمت و نعمت خداوند شامل حال همه‌ی بندگان و موجودات می‌شود .)**

**\* پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد .**

آبروی بندگان را به دلیل گناه آشکارشان نمی‌ریزد و رزق و روزی‌شان را به سبب خطای زشتی که مرتکب می‌شوند، قطع نمی‌کند .

**\* فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بی‌رود .**

خداوند به باد صبا فرمان داده تا گل‌ها و سبزه‌ها را شکوفا و سرسبز کند و به ابر بهاری نیز دستور داده تا گیاهان را در زمین پرورش دهد.

**\* درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده .**

خداوند به عنوان هدیه‌ی نوروز، قبای سبزرنگ از برگ‌ها را بر تن درختان پوشانده است و به واسطه‌ی فرارسیدن فصل بهار، شکوفه‌ها را همچون کلاهی بر سر شاخه‌های درختان گذاشته است .

**\* عصاره‌ی تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمايي به تربیتش نخل باسق گشته .**

\* شیرهی انگور به واسطه‌ی قدرت خداوند به شیرینی ممتاز و برتری تبدیل شده و هسته‌ی خرما به سبب توجه و پرورش او، درخت خرماي بلندی شده است .

**\* ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند      تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری**

**همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار      شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری**

۱- تمام پدیده‌های هستی در فعالیت و تکاپو هستند تا تو روزی خود را به دست آوری و در عین حال از یاد خدا غافل نباشی.

۲- همه‌ی پدیده‌های هستی برای تو در تلاش‌اند و مطیع و فرمانبردار تو هستند، بنابراین از انصاف به دور است که مطیع خداوند نباشی. (مفهوم: انسان باید همیشه به یاد خدا باشد و شرط بندگی و فرمانبری را به جای آورد.)

\* در خبر است از سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - در حدیث و سخنی از سرور جهانیان، مایه‌ی افتخار موجودات، رحمت خداوند بر اهل عالم، برگزیده‌ی آدمیان و نقطه‌ی اوج و کمال گردش روزگار، حضرت محمد مصطفی - که سلام و درود خداوند بر او و آتش باد - چنین آمده است:

\* شفیع مطاع نبی کریم      قسیم جسیم نسیم وسیم

شفیع: شفاعت کننده | مطاع: فرمانروا. کسی که از فرمانش اطاعت می‌کنند. | نبی: پیامبر | کریم: بخشنده

قسیم: زیبارو | جسیم: خوش اندام | نسیم: خوشبو | وسیم: دارای نشان پیامبری

شاعر در این بیت در واقع هشت صفت برای پیامبر (ص) آورده شده است.

\* بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله      حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله

به واسطه‌ی کمال خود به مرتبه‌ی بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه‌ی صفات و خصلت‌های او زیباست. بر او و خاندانش صلوات بفرستید.

\* چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان      چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

ای پیامبر! مسلمانان پشتیبانی مانند تو دارند، پس غم و اندوهی ندارند. همان‌گونه که پیروان حضرت نوح (ع) از امواج دریا ترسی نداشتند؛ چون او (نوح) کشتیان بود.

\* هرگه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جل و علا - بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند.

هرگاه که یکی از بندگان گناهکار و آشفته‌حال، به امید قبولی توبه، دست خود را به درگاه خداوند بزرگ بلند کند، خداوند بلندمرتبه به او توجه نمی‌کند.

\* بازش بخواند، باز اعراض کند.

آن بنده دوباره خدا را صدا می‌زند، ولی باز هم خداوند از او روی برمی‌گرداند و توجهی نمی‌کند.

\* بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند .

بار دیگر خداوند را با زاری و التماس صدا می زند .

\* حق - سبحانه و تعالی - فرماید : یا ملائکتی قد استحييت من عبدی و لیس له غیرى فقد غفرت له .

خداوند پاک و بلندمرتبه می فرماید: ای فرشتگانم ! من از بنده‌ی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد. پس او را آمرزیدم.

\* دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده شرم دارم .

دعایش را مستجاب کردم و آرزویش را برآورده ساختم؛ زیرا از این همه دعا و ناله‌ی بنده ام شرم می کنم .

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده ست و او شرمسار

بزرگواری و مهربانی خداوند را مشاهده کن؛ بنده گناه می کند ولی او (خدا) شرمنده می شود .

\* عاکفان کعبه ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عبدناک حق عبادتک .

پرستش کنندگان خداوند (عبادان) به کوتاهی در عبادت اعتراف دارند و می گویند: تو را آن گونه که شایسته است پرستش نکردیم.

\* و واصفان حلیة جمالش به تحیر منسوب که : ما عَرَفْنَاکَ حق معرفتک .

و وصف کنندگان زیبایی خداوند به سرگشتگی و حیرت منسوب شده اند و می گویند: تو را آن گونه که شایسته است، نشناختیم.

\* گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه پرسد باز

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

۱- اگر کسی توصیف معشوق (خدا) را از من بخواهد، نمی توانم چیزی بگویم؛ زیرا عاشق نمی تواند معشوق را توصیف کند

۲- عاشق در برابر معشوق مانند گشته است و از گشته هیچ سخنی بر نمی آید.

(بیت دوم به این نکته اشاره دارد که ؛ عاشق واقعی، بی ادعا و خاموش است و اسرار الهی را نزد دیگران بازگو نمی کند)

و نیز به این حدیث پیامبر هم اشاره دارد: ( مَنْ عَرَفَ اللهَ ، فقد کَلَّ لِسَانَهُ کسی که خدا را شناخت ، زبانش گنگ و لال

می شود . )

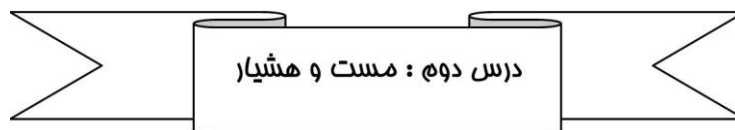


\* یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن که از این معامله باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟

یکی از عارفان در حالت تفکر و کشف و شهود عرفانی فرو رفته بود؛ هنگامی که از این حالت عرفانی بیرون آمد، یکی از دوستان به او گفت: از این حالت عرفانی و نورانی که در آن قرار داشتی، برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟  
گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر گنم هدیه‌ی اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.  
گفت: در نظرم بود که وقتی به اسرار و معارف الهی دست یابم، بهره‌ای از آن را به عنوان هدیه برای دوستان بیاورم. ولی وقتی [به آن حالت عرفانی] رسیدم، عنایت خداوندی چنان من را مست و شیفته‌ی خود ساخت که اختیار خود را از دست دادم.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز      کان سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند      کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

۱- ای بلبل! راه و رسم واقعی عشق را از پروانه بیاموز؛ زیرا جان خود را در راه معشوق از دست داد اما صدایی از او بلند نشد.  
۲- کسانی که ادعا می‌کنند خداوند را شناخته‌اند، در واقع هیچ شناختی از او ندارند؛ زیرا هر کس به معرفت الهی رسید، خود بی‌نشان و ناپیدا شد.



۱- مأمور اجرای احکام دینی، مستی را در راه دید و یقه‌اش را گرفت. مست گفت: دوست عزیز! این که گرفته‌ای پیراهن است نه افسار.  
۲- گفت: تو مست هستی و به همین سبب نامتعادل راه می‌روی. مست پاسخ داد: تقصیر راه رفتن من نیست، راه ناهموار.  
۳- گفت باید تو را تا خانه‌ی قاضی ببرم. مست گفت: تا صبح فردا صبر کن؛ زیرا نیمه شب است و قاضی بیدار نیست.  
۴- گفت: خانه‌ی حاکم نزدیک است. آنجا برویم. گفت: از کجا معلوم که خود حاکم اکنون مشغول فساد و شراب‌نوشی باشد؟

۵- مأمورگفت: تا زمانی که بروم و داروغه را آگاه کنم، تو در مسجد بخواب. مست گفت: من گناهکارم و مسجد جای افراد بدکار نیست.

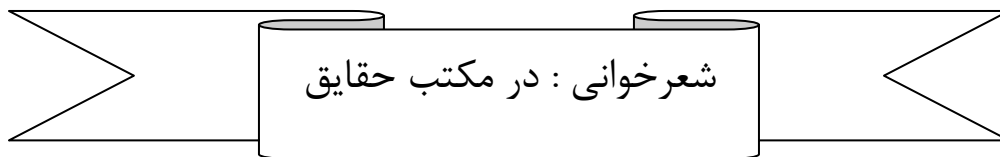
۶-گفت: مخفیانه پولی(رشوه) به من بده و خود را آزاد کن! مست گفت: در دین رشوه‌خواری جایگاهی ندارد و حرام است. (معنای دیگر مصراع دوم: کار حرام را در دین نمی‌توان با رشوه سر و سامان داد).

۷-گفت: به عنوان جریمه لباست را از تو می‌گیرم.گفت: لباسم پوشیده و کهنه است.

۸-گفت: تو هوشیار نیستی و نمی‌دانی که کلاه از سرت افتاده است! مست پاسخ داد: کلاه بر سر نداشتن ننگ و عیب نیست، مهم این است که در سر، عقل باشد. ( نکته: در گذشته بدون کلاه بیرون آمدن را عیب می‌دانستند).

۹-گفت: تو زیاد شراب نوشیده‌ای به همین جهت است این‌گونه مست شده‌ای. مست گفت: ای نادان! در کارِ شرع کم با زیاد خوردن شراب معنا ندارد.

۱۰-گفت: باید شخصِ هوشیاری، مجازاتِ شرعی را بر مست اجرا کند. مست گفت: هوشیاری نمی‌توانی پیدا کنی؛ زیرا کسی در این شهر هوشیار و آگاه نیست!



۱- ای بی‌خبر از معرفت و عشق! بکوش تا عارف و آگاه شوی؛ تا وقتی سالک و رونده‌ی راه حقیقت نباشی، نمی‌توانی به مقام ارشاد و هدایتِ خلق برسی.

۲- ای پسر! آگاه باش و بکوش که در مدرسه‌ی حقیقت از عشق، درس بیاموزی تا روزی به مقام راهبری برسی و کارآموز و باتجربه‌ گردی.

۳- ای بی‌خبر! مانند مردان راه عشق، وجود بی‌ارزش خود را رها کن و به تعلقات مادیِ دلبسته نباش تا به کمک عشق وجودت ارزشمند شود.

۴- دلبستگی به امور دنیا تو را از مقام انسانیت دور کرده‌است؛ زمانی به مقام حقیقیات می‌رسی که خود را از همه تعلقات مادی رها کرده باشی.

۵- اگر پرتو نور الهی بر دل و جانت بنابد، به خدا قسم که از آفتاب آسمان هم زیباتر و پرنورتر خواهی شد.

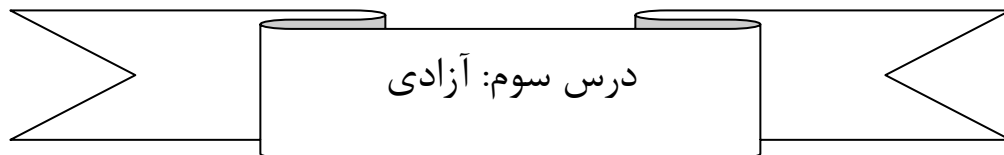
۶- لحظه‌ای در دریای عشق الهی غرق شو و به مقام فنای حق برس. شک نکن که وجودت دیگر گرفتار آلودگی عالم مادی نمی‌شود.

۷- اگر در راه خدای بزرگ قدم برداری و به مادیات بی‌توجه شوی، سراپای وجودت غرق نور خدا خواهد شد.

۸- اگر خدا و کسب رضای او مورد توجهات باشد، یقین کن که از آن پس صاحب بصیرت و آگاهی خواهی شد.

۹- اگر در راه خدا وابستگی‌های مادی و دنیادوستی تو نابود شود، از این دگرگونی ترس به خود راه نده؛ زیرا اگر توجه تو از علائق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی توست.

۱۰. ای حافظ! اگر در آرزوی رسیدن به معشوق هستی، باید در برابر اهل فضیلت و کمال، فروتن و متواضع باشی.



۱- ناله‌ی من شاعر که مانند نالیدن پرنده‌ی اسیر است، همه برای وطن می‌باشد. پرنده‌ی زندانی در قفس نیز راه و روشی مانند من دارد.

۲- از باد سحر درخواست می‌کنم که خبری از من به دوستانم که آزادند، برساند.

۳- هم‌وطنان! برای آزادی خود و سرزمینتان چاره‌ای بیندیشید؛ زیرا هرکس چنین نکند، همچون من گرفتار می‌شود.

۴- بهتر است کشوری که به دست بیگانگان آباد می‌شود، ویرانش کرد؛ زیرا آنجا، خانه‌ی اندوه و غم است.

۵- لباسی را که در راه وطن خون‌آلود نگردد؛ باید پاره کرد. چون مایه‌ی رسوایی است و بی‌ارزش‌تر از کفن می‌باشد.

( مفهوم: کسی که در راه وطن جان خود را فدا نکند، شایسته بی‌توجهی و طرد شدن است )

۶- مردم امروز یقین پیدا کرده‌اند که آن کسی را که به پادشاهی رسانده‌اند، در حقیقت شیطانی پلید است.

( منظور محمد علی شاه قاجار است. )

## درس سوم: دفتر زمانه

- ۱- هرگز در فکر مال و کم و زیادی آن نبوده‌ام. آری، من غم و اندوه نداشته‌ام چون قانع بودم و در فکر کم و زیاد شدن امکانات دنیوی ام نبودم.
- ۲- هر ملتی که انسان‌های فاضل و دانشمند نداشته باشد، به مرور زمان از صفحه روزگار حذف می‌شود.
- ۳- هرکس فکر مردم جامعه را محترم نشمارد، در نزد خردمندان و دانایان محترم نیست.
- ۴- با اینکه زندگی ساده و فقیرانه‌ای دارم و مُرّقه نیستم ولی آرامشی دارم که جمشید (یکی از پادشاهان اساطیری ایران) هم نداشت.
- ۵- بسیاری با عدالت موافق بودند، ولی هیچ کس مانند من (فرخی) در راه تحقق آن، با اراده و ثابت قدم نبود.

## درس پنجم: دماوندیه

- ۱- ای دماوند که همچون دیو سپید اسیر و بی حرکت هستی. ای گنبد بلند آسمان!
- ۲- مانند سربازی کلاهخودی از نقره (برف) بر سر گذاشته‌ای و کمربندی آهنین (سنگهای میانه کوه) به کمر بسته‌ای.
- ۳- برای این که مردم چهره‌ات را نبینند صورت زیبایت را در پشت ابر پنهان کرده‌ای. (بلندی دماوند منظور است)
- ۴- برای این که از هم صحبتی با انسان‌های حیوان صفت و این مردم شیطان صفت نجات یابی...
- ۵- با خورشید پیمان دوستی بسته‌ای و با سیاره مشتری، هم پیمان شده‌ای. (بلندی دماوند منظور است)
- ۶- وقتی که زمین از ستم آسمان این چنین سیاه و ساکت و معلق شد...
- ۷- از روی خشم و عصبانیت مشتی بر آسمان زد. ای دماوند! تو آن مشتی هستی.
- ۸- تو مُشتی هستی که روزگار نواخته و پس از گذشت قرن‌ها برای ما به میراث مانده‌ای.
- ۹- ای مشتی زمین! (دماوند) به آسمان برو و چند ضربه به آن بزن.
- ۱۰- نه! نه! تو مانند مشتی روزگار نیستی. ای کوه! من از سخن خود راضی نیستم.

۱۱- تو قلبِ یخ زده و غمگین زمین هستی که مدتی است از شدتِ درد، ورم کرده است.

۱۲- برای اینکه درد ورم تسکین یابد بر روی آن کافور ( برف ) مالیده اند .

۱۳- ای کوه دماوند که قلب روزگار هستی، آتشفشان کن و بیش از این راضی مباش که آتش درونت (خشم) نهفته بماند.

۱۴- آرام نباش . سخن بگو . افسرده و غمگین نباش . شادمانه بخند.

۱۵- خشم و اعتراض را پنهان نکن و از این شاعرِ دلسوخته نصیحتی را بپذیر.

۱۶- اگر آتش خشم درونت را پنهان نگه داری به جان تو قسم که جانت (وجودت) را می سوزاند.

۱۷- ای مادر پیر ! دماوند ! این نصیحت فرزند بدبخت خود (شاعر) را گوش کن .

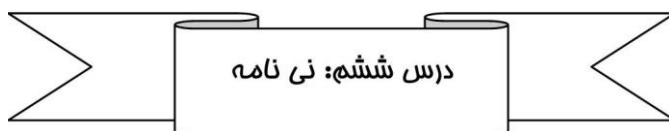
۱۸- آن روسری سفید که نماد عجز و ناتوانی است از سر بردار (قیام کن) و بر اریکه‌ی قدرت بنشین و سررشته‌ی امور را در دست بگیر.

۱۹- مثل ازدهای گُشنده و مانند شیر خشمگین فریاد بکش و حمله‌ور شو...

۲۰- این حکومت ظالمانه را که بر پایه‌ی ریاکاری بنا شده است، نابود کن.

۲۱- بنای این حکومت ظالم را خراب کن؛ زیرا ظلم را باید ریشه کن و نابود کرد .

۲۲- حق انسان‌های دانا و عاقل را از این حاکمان بی عقل و پست بگیر.



۱- از این نی بشنو که چگونه از فراق سخن می گوید و از جدایی‌ها و ایام هجران شکایت می کند.

۲- از همان روزی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده‌اند، همه‌ی آفرینش همراه من از دردِ فراق نالیده‌اند.

۳- برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را درک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.

۴- هرکس از اصل و مبدأ خویش دور افتاده باشد، ناچار روزی به آنجا برمی‌گردد.

۵- من برای اینکه همدم و همرازی پیدا کنم و درد فراق را با او در میان بگذارم، در میان هر جمعیتی حاضر شدم . خوا

آنان که در راه شناخت خدا گُند هستند و خواه آنان که حالات قلبی عالی و شکوهمند دارند.

۶- هرکسی در حد فهم و ادراک خود با من همراه و یار شد اما حقیقتِ حال مرا درنیافت.

۷- اسرار من در ناله های من نهفته است اما با چشم و گوش و حواس ظاهری نمی توان به حقیقتِ این ناله و اسرار درون پی برد.

۸- با اینکه جسم و جان به هم پیوسته اند و هیچ کدام از دیگری پوشیده نیست ولی کسی اجازه ندارد که جان را ببیند.

۹- صدایی که از این نی برمی خیزد، آتش عشق است و باد و هوا نیست. هر کس این آتش عشق در وجودش راه نیافته است، امیدوارم نابود شود.

۱۰- سوز و گداز آتش عشق است که ناله ی نی را اثر گذار کرده و هر جوشش و شوری که در شراب ایجاد می شود نیز از اثر عشق است .

۱۱- نی همدم کسانی است که از معشوق خود جدا مانده اند. نغمه ی نی، راز عاشقان را فاش می کند.

۱۲- آیا تا کنون کسی زهر و پادزهری مانند نی دیده است؟ آیا تا کنون کسی همدم و مشتاقی مانند نی دیده است؟

۱۳- نی داستان راه پُرخطر عشق را بیان می کند و عشقِ عاشقان حقیقی مانند مجنون را بازگو می نماید.

۱۴- حقیقتِ عشق را هر کسی درک نمی کند، تنها عاشق ( بی هوش ) مَحْرَم است، همان طور که گوش برای درک سخنان « زبان »، ابزاری مناسب است.

۱۵- همه ی عمر ما عاشقان با سوز و گداز عشق سپری شد و روزگارمان با غم و اندوه به پایان رسید.

۱۶- اگر این روزهای پُرسوز سپری شد و عُمر گذشت، اهمیتی ندارد. اما تو ای معشوق ازلی که همچون تو کسی پاک و مُنزه نیست، امیدوارم عنایات و الطاف تو همواره متوجه ما باشد .

( معنی دیگر مصراع دوم: ای عشق تو بمان! زیرا هیچ کس پاک تر و مقدس تر از تو نیست.)

۱۷- تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد ، ملول و خسته می شود.

۱۸- کسی که عاشق نباشد حال عارف و انسانِ کامل را درک نمی کند. پس بهتر است سخن را کوتاه کنم و به پایان برسانم.

توضیح :

- رساله رمزی و تمثیلی «فی الحقیقه العشق» ماجرای سه برادر را بیان می کند که از جوهر عقل آفریده شده اند:
- ۱- حُسن (برادر بزرگتر) که با یک لبخندش هزار ملک مقرب پدید آمد.
  - ۲- عشق (برادر وسطی) که با دیدن حُسن شور و شوقی در وی افتاد.
  - ۳- حُزن (برادر کوچکتر) که با برادر وسطی در آمیخت و از این آمیزش آسمان و زمین پدید آمد.

و آگاه باش که از جمله نام های حُسن (زیبایی) یکی جمال و دیگری کمال است. همه موجودات چه روحانی و چه جسمانی طالب کمال هستند و هیچ کس را نمی یابی که به حُسن (زیبایی) تمایل نداشته باشد. پس وقتی خوب فکر کنی همه طالب حُسن هستند و می کوشند که خود را به آن برسانند. و به حُسن- که همه خواستار آن هستند- به دشواری می توان

هرجایی ساکن نمی شود و به هر کسی توجه نمی کند [چون همه لایق او نیستند].

محبت وقتی به نهایت برسد آن را عشق می نامند و عشق از محبت خاص تر است. چون هر عشقی محبت است اما هر

محبتی عشق نیست و محبت از معرفت خاص تر است؛ زیرا هر محبتی معرفت است اما هر معرفتی، محبت نیست.

پس معرفت پایه اول ، محبت پایه دوم و عشق پایه سوم است. سالک تا وقتی که دو مقام معرفت و محبت را پشت سر نگذراند نمی تواند به مقام عشق که از همه بالاتر است برسد.

( رسیدن به مقام عشق بدون برداشتن دو گام اساسی؛ یعنی معرفت و محبت امکان پذیر نیست.)

سودای عشق

کسی می تواند در راه عشق قدم بگذارد که به فکر خود نباشد و خود را فراموش کند. عشق مانند آتش است هر جا وار شود، اجازه حضور به کسی نمی دهد. به هر جا برسد آن را می سوزاند و آن را به رنگ خود درمی آورد. ( آن را آتشین می سازد. ) ( مفهوم : لازمه ی عشق ، فنای در معشوق است )

\*بیت: کسی وارد وادی عشق می شود که غم جان خود را ندارد. در وادی عشق نمی توان هم عاشق بود و هم به فکر خود بود.

ای عزیز! رسیدن به خدا واجب و ضروری است و ناچار هر چیزی را که می توان به وسیله آن به خدا رسید ، از نظر سالکان طریقت واجب است.عشق بنده را به خدا می رساند پس عشق به این دلیل در طریقت ضروری و واجب است وظیفه سالک آن است که تنها طالب عشق باشد. حیات عاشق از عشق است، بی عشق نمی تواند زندگی کند. زندگی عاشق وابسته به عشق است و بدون آن مرگ او فرا می رسد.

دیوانگی و خیال عشق از هوش مادی و عقل حسابگر دنیوی باارزش تر است. و دیوانگی و جنون عشق بر همه ی معارف دانایی ها برتری دارد. هر کس عاشق نیست، خودپسند و کینه دار است.(آلوده به رذایل بشری است). عاشقی از خود بی خود شدن و سرگردانی است. (مفهوم : برتری عشق بر عقل )

\*بیت: امیدوارم هر جوانی که در جهان هست، عاشق باشد. چون عشق، جنونی خوش و دلپسند است. (معنی دیگر مصراع دوم: عشق دادوستد خوبی است. )

ای عزیز! پروانه از آتش عشق، جان و توان می گیرد ( وجود پروانه وابسته به عشق است) و بی وجود آن (عشق) آرام قرار ندارد و در برابر وجود آتش عشق فانی است و از خود اراده ای ندارد. تا آن جا که آتش عشق او را چنان کند که هم جهان را آتش ببیند. وقتی به آتش می رسد خود را به میان آن می اندازد. آیا نمی تواند آتش را از غیر آتش تشخیص دهد؟ چرا [ اقدام به این کار می کند؟] چون عشق خود سراسر آتش است. (مفهوم: فنا ی عاشق در عشق)

به این حدیث توجه کن که پیامبر (ص) فرمود: «زمانی که بنده ای محبوب خدا می شود ، خداوند او را عاشق خویش می کند و خود نیز به او عشق می ورزد. سپس می گوید: بنده ی من! تو عاشق و دوستدار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم، چه بخواهی چه نخواهی!»

خداوند بنده ی خود را عاشق خود می کند آنگاه خود عاشق بنده می شود و به بنده می گوید: تو عاشق و دوستدار من هستی و ما معشوق و محب تو هستیم چه بخواهی چه نخواهی!



## شعر فغانی : صبح ستاره باران

- ۱- ای کسی که مهربانی‌ات از مهربانی باران با برگِ درخت بیشتر است، تو مانند انعکاس نور ستاره در آب جویبار هستی.
- ۲- نگاه تو همانند آینه‌ای است که زیبایی صبح و ساحل را منعکس می‌کند و لبخندی که گاهی بر لب داری، مانند صبح پُر از ستاره است
- ۳- ای یار! برگرد که در آرزوی تو، سکوت دیوانه‌وار من ، سنگِ کوهسار را وادار به فریاد کرده است.
- ۴- ای آب جاری! از سایه‌ی درخت گریزان نباش، بسیاری مانند تو فرصت با هم بودن را از دست داده‌اند و پشیمان هستند.
- ۵- تو گفتی: در طی روزگاران عشق و علاقه‌ای به وجود آمده و من گفتم: آن را نمی‌توان از دل بیرون کرد حتی در طی مدت طولانی.
- ۶- قبل از من و تو افراد زیادی بودند که در زندگی خود یادگارهای فراوانی به وجود آورده‌اند.
- ۷- سخن عشق و محبتِ من و تو، بعد از ما تا وقتی روزگار باقی است و تا زندگی جریان دارد، خواهد ماند.

## درس هشتم: از پاریز تا پاریس

- ۱- از بیم عقرب چرا به مار غاشیه پناه بردن: این مثل برای کسانی به کار می‌رود که دچار سختی و دشواری شده‌اند؛ به طوری که سختی و دشواری کمتر از آن مصیبت اولیه را زود قبول می‌کنند و آن را نعمت می‌دانند.
- ۲- دنیا به یک رونمی‌ماند: اوضاع تغییر می‌کند.
- ۳- آخرین چراغ امپراطوری روم را موسولینی روشن کرد که تا چند صباحی تا حبشه قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می‌دانیم که دولت مستعجل بود: آخرین کسی که تواست به امپراتوری روم، شکوه و عظمت ببخشد، موسولینی بود که توانست بخش‌هایی از اروپا آفریقا را مستعمره ی ایتالیا کند، ولی زیاد دوام نداشت و با شکست آلمان در جنگ جهانی دوم کار ایتالیا نیز تمام شد
- این امپراتوری از هم پاشید

-امپراتوری های بزرگ هم مانند انسان های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می میرند:

-آدم های ثروتمند به دلیل پرداختن همیشگی به ثروت خود و غافل شدن از سلامتی شان، معمولاً به بیماری سوءهاضمه دچار می شوند. امپراتوری های بزرگ هم به دلیل غفلت از اوضاع داخلی کشور خود عاقبت از درون ضربه می خورند و از هم می پاشند.

\*معنی ابیات:

۱-معلوم نیست که کاووس کیانی را چه کسانی پادشاه نامیده اند، چه زمانی و در کجا زندگی می کرد و چه زمانی او را پادشاه نامیدند!

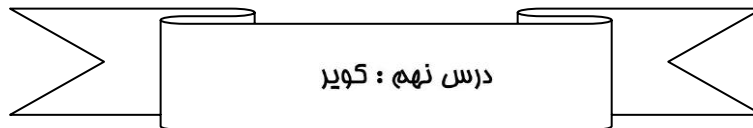
۲-جهان که هر بخش از آن با نامی خوانده می شود، در حقیقت زمینی است که جای جای آن، مردم قربانی حکومت ظالمان واقع شده اند.

۳-آن چیزی که آن را می (شراب) نامیده اند، در حقیقت خون شاهانی است که با خاک و درخت انگور آمیخته شده است

۴-چوب، تراشیده شدن با تیغ و چاقو را تحمل می کند تا از اضافه ها و بی ثمری ها خالی شود و آنگاه به «نی» تبدیل شود

۵-امیدواری و خوشی یا ناامیدی و ناخوشی انسان است که روزگار و ایام را شکل می دهد و آنها را نامگذاری می کند.

۶-حضرت خضر(ع) که نیکبخت و خوش قدم بود، این سعادت را از توجه مُرشد و انسان کامل به دست آورد.



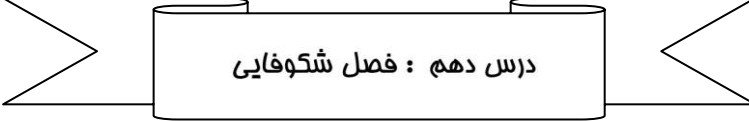
- چراغ جایی را روشن نگه داشتن : کنایه از رونق دادن به آنجا

- پا به جایی باز بودن : کنایه از به آنجا رفت و آمد داشتن

-تا امسال که رفتم دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که اینجا ... این علم عدد بین مصلحت اندیش! (بند آخر)

تا اینکه امسال برای مسافرت به روستا رفتم ولی دیگر به تماشای آسمان نپرداختم و همه دقت من به زمین و مادیات آنجا بود. دایم فکر می کردم که اینجا می شود چند حلقه چاه حفر کرد و به کشاورزی پرداخت و توجه و دقت من همه به مادیات بود و آسمان که پر از شگفتی و راز بود برای من تبدیل به خانه ای بی جان شد که چند عنصر (ماده) آن را با

وجود آوردند و آسمان و ستارگان که پُر از عطر و شعر و خیال و الهام بودند در عاقلانه رفتار کردن من پژمردند و دیگر صفایی در آنها ندیدم و صفای خدایی آنها که وجود مرا پُر از خدا می کرد به مسائل مادی و زمینی آلوده شد.



درس دهم : فصل شکوفایی

۱- ای دوست اگر در زمان رژیم گذشته توانایی های ما نابود شد، به جای آن در این دوره (انقلاب اسلامی) همه چیز خوب و نیک است.

۲- آن دوره (رژیم گذشته) مانند برزخ پُر از درد و غم بود و چشم مردم جز تاریکی ظلم و ستم چیزی نمی دید.

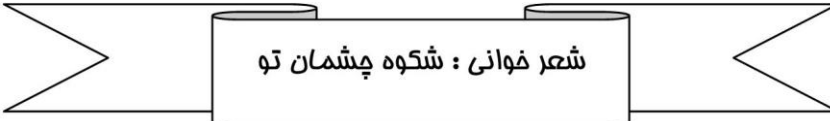
۳- در دوره ی رژیم گذشته من و وطنم پر از غم و غصّه بودیم ، اما در دوره ی جدید، رهبر انقلاب راهنما و الگوی ماست.

۴- زندگی ما در رنج و اندوه می گذرد پس با من به سوی خوبی ها و نیکی ها بیا. به جایی که پیشرفت و شکوفایی در انتظار ماست.

۵- دوران بعد از انقلاب زمان پیشرفت و شکوفایی ما است. پس با من همراه شو تا با نظام اسلامی دوران شکوفایی پیشرفت را آغاز کنیم.

۶- با من همراه شو. اگر در این همراهی و مبارزه ، جان خود را از دست دادیم، به جای آن نظام اسلامی به عنوان یادگار در کشور باقی می ماند.

۷- من همچو رود بی تاب و بی قرار رسیدن به دریا هستیم. من به سمت مردم می روم . همان جایی که وعده ی دیدار هم مردم است.



شعر فوانی : شکوه پشیمان تو

۱- این سر بریده ی ماه است که آن را در سرخی طلوع قطع کرده اند؟ یا نه! این سر بریده ی خورشید است که در سرخی شفق بریده اند.

۲- آیا این خورشید است که بدون حفاظ روی خاک نشسته است؟ یا ماه بدون مراقبت بین راه افتاده است؟

۳- گویا که ماه، صبحِ زود به دیدن رزمنده‌ی شهید آمده است و یا خورشید، شب آمده تا با شهید ملاقات کند.

۴- ای محسن شهید! ای شهید زیبای بی‌گناه! زیباییِ شهادت از هر زیبایی بالاتر و برتر است.

۵- ای شهید! تو از حضرت یوسف (ع) هم زیباتری و من می‌ترسم که او با دیدن تو اندوهگین و شرم‌منده شود.

۶- برای گواهی شهادت تو، به هیچ شاهدی نیاز نیست؛ زیرا رگ گردنت به شهادت تو گواهی می‌دهد.

۷- اسارت تو مانند اسارت حضرت زینب(ع) است. به شوق دیدن چه کسی چشم به راه و منتظر هستی؟

۸- ای شهید! در انتظار چه کسی هستی که از دوردست می‌آید. ای شهیدی که مانند مسلم بن عقیل هستی، به کجا نگاه

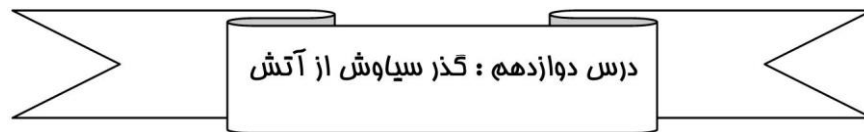
می‌کنی؟ و در انتظار چه کسی هستی؟

۹- ای شهید! تو در لحظه‌ی آخر شاد و سرزنده و امیدوار بودی. نه تنها از مرگ نترسیدی بلکه گویی مرگ به تو پنا

آورده است. (در کمال آرامش با مرگ روبرو شدی)

۱۰- ای شهید! در چشمان تو شکوه و عظمت کربلا دیده می‌شود. شهادت تو گودال قتلگاه امام حسین (ع) را در ذهن

مُجَسِّم می‌کند.



۱- روحانی زرتشتی به کیکاوس چنین گفت که این مشکل (موضوع سیاوش و سودابه) پنهان نخواهد ماند.

۲- اگر می‌خواهی حقیقت مشخص شود، باید به آزمایش آنها پردازی.

۳- هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمان بودن نسبت به او، دل شما را آزرده می‌کند.

۴- از طرف دیگر شاه نسبت به سودابه هم نگرانی خاطر داشت.

۵- اکنون که سخن‌های مختلف در این مورد گفته شد، باید یکی از این دو (سیاوش یا سودابه) از آتش بگذرد.

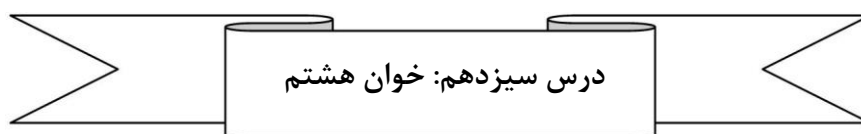
۶- راه و رسم روزگار چنین است که هرگز به بی‌گناهان آسیبی نمی‌رسد.

۷- کیکاوس سودابه را نزد خود فراخواند و او را با سیاوش رو به رو کرد.

۸- سرانجام کیکاوس گفت: دل و جانم از دست شما دو نفر آرامش نمی‌یابد. (به هر دوی شما مشکوک هستم)

- ۹- مگر (ویا : امیدواریم) آتش سوزنده، گناهکار را مشخص کند و فوراً او را رسوا نماید.
- ۱۰- سودابه این گونه پاسخ داد که: من در سخنان خود راستگو هستم.
- ۱۱- کیکاوس به سیاوش گفت: عقیده و نظر تو در این مورد چیست؟
- ۱۲- سیاوش این گونه پاسخ داد که ای پادشاه، در مقابل این تهمت، آتش جهنم برای من ناچیز و کوچک است.
- ۱۳- سیاوش گفت: برای اثبات بی‌گناهی‌ام اگر قرار باشد از میان کوهی از آتش بگذرم، برای من آسان است.
- ۱۴- کیکاوس به خاطر فرزند و همسر نیک نژاد خود مضطرب و نگران شد.
- ۱۵- کیکاوس با خود گفت اگر یکی از این دو نفر (زن و فرزندم) بدکار و گنهکار باشند، بعد از این کسی مرا به پادشاهی قبول ندارد.
- ۱۶- بهتر است شک و بدگمانی خود را نسبت به این کار زشت برطرف کنم و چاره‌ اساسی بیندیشم.
- ۱۷- کیکاوس به وزیر فرمان داد که شتربان، صد کاروان هیزم از دشت بیاورد.
- ۱۸- هیزم‌ها را مانند دو کوه بزرگ در آن دشت بر روی هم انباشته کردند و مردم برای تماشا کردن آمده بودند.
- ۱۹- در آن زمان (زمان کیکاوس) راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درستکار این گونه بود.
- ۲۰- پس از آن شاه به روحانی دربار دستور داد که نفت سیاه بر روی چوب‌ها بریزند.
- ۲۱- دویست مرد آمدند و هیزم‌ها را آتش زدند و در آنها دمیدند. از دود آن آتش، انگار روز به شب تاریک تبدیل شد.
- ۲۲- با اولین دمیدن در هیزم‌ها، همه جا از دود، سیاه شد و به سرعت، آتش شعله کشید.
- ۲۳- همه مردم متأثر و غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش گریستند.
- ۲۴- سیاوش در حالی که کلاخودِ طلایی بر سر نهاده بود، نزد پدر آمد.
- ۲۵- سیاوش با آرامش و هوشیاری در حالی که لباس‌های سفید بر تن کرده، خندان و امیدوار بود.
- ۲۶- سیاوش در حالی که سوار بر اسب سیاه عربی شده بود، آنچنان تاخت که گرد و غبار نعل اسبش به آسمان رسید.
- ۲۷- مانند کسانی که کفن می‌پوشند، لباس سفید پوشیده و به خود کافور زده بود.
- ۲۸- وقتی سیاوش به نزد کیکاوس بازگشت از اسب فرود آمد و در برابر پدر تعظیم کرد.
- ۲۹- سیاوش، پدرش را شرمنده و خجالت زده دید و نیز دید که پدرش با او نرم و آهسته سخن می‌گوید.

- ۳۰- سیاوش به پدر گفت: غمگین نباش چون کار روزگار همیشه این چنین بوده است.
- ۳۱- من شرمسارم و اندیشه های ارزشمندی دارم. اگر واقعاً بی گناه باشم، ( که هستم ) نجات خواهم یافت.
- ۳۲- اگر من گناهکار باشم خداوند جهان آفرین مرا زنده نخواهد گذاشت. (خواهد سوزاند)
- ۳۳- به کمک پروردگار بخشنده نیکی، از این کوه آتش به سلامت رد می شوم و هیچ اضطرابی نخواهم داشت.
- ۳۴- سیاوش بدون ناراحتی و اندوه اسبش را تاخت و به جنگ (مقابله) با آتش رفت.
- ۳۵- آتش از همه طرف زبانه می کشید و کسی نمی توانست سیاوش و اسبش را ببیند.
- ۳۶- مردم دشت با چشمانی گریان منتظر بودند ببینند که سیاوش چه زمانی از آتش بیرون می آید .
- ۳۷- مردم وقتی سیاوش را دیدند که به سلامت از میان آتش بیرون آمد فریاد کشیدند. ( شور و غوغایی به پا شد)
- ۳۸- سیاوش در حالی که لباسها بر تنش سالم بود، با اسبش از آتش بیرون آمد گویی به جای آتش درون گلها رفته است
- ۳۹- وقتی لطف و بخشش خداوند در کار باشد، آتش مانند آب ، سرد و بی اثر می شود. (آب و آتش فرق نخواهند داشت)
- ۴۰- هنگامی که سیاوش از آتش گذشت، همه ی مردم حاضر در دشت و شهر، فریاد شادی سردادند .
- ۴۱- مردم به همدیگر مژده می دادند که خداوند عادل، سیاوش بی گناه را مورد لطف و بخشش قرار داد .
- ۴۲- سودابه از روی خشم موهایش را می کُند و در حالی که گریه می کرد، صورتش را چنگ می انداخت.
- ۴۳- سیاوش در حالی که اثری از دود، آتش و گرد و غبار بر روی تنش مشاهده نمی شد، پاک و بی گناه به نزد پدر رفت
- ۴۴- شاه کاووس و تمامی لشکریان به احترام سیاوش از اسب های خود پیاده شدند.
- ۴۵- کیکاوس سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از رفتار بد خود معذرت خواهی کرد.



یادم آمد: هان، ...

معنی: آری یادم آمد، داشتم این را می گفتم: آن شب هم سوز و تندی سرمای زمستان شدت داشت. آه، که چه سرمایی تند و استخوان سوز و سرمای وحشتناک . ( بیانگر ظلم و بیداد حاکم بر جامعه )

**لیک ، خوشبختانه آخر ...**

معنی : اما سرانجام جایی را به عنوان سرپناه پیدا کردم هر چند که بیرون از آن سرپناه ، فضایی تیره و سرد ( بی روح همانند ترس و هراس بود ولی داخل قهوه خانه (پناهگاه ) چون شرم و حیا ، گرم و روشن بود .

**همگنان را خون گرمی بود...**

معنی: همگی نسبت به هم، صمیمیت و صفا و یکدلی داشتند. فضای قهوه‌خانه گرم و روشن و مرد نقال هم سخنانش گرم و گیرا بود . به راستی که مجلس صمیمانه‌ای بود .

مرد

نقال ...

معنی : مرد نقال که صدایی گرم و دلنشین داشت، سکوت و خاموشی‌اش نیز گیرا و اثرگذار بود و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او ( داستان‌های شاهنامه ) جذاب بود ، در حالی که راه می رفت سخن می گفت . ( داستان‌های شاهنامه را روایت می کرد . )

**چوب دستی متشا مانند ...**

معنی: ( مرد نقال ) در حالی که چوب دستی، شبیه عصا در دست داشت باشور و هیجان مشغول داستان‌گویی بود. میدان کوچک ( قهوه خانه ) را گاهی تند و گاهی آرام طی می کرد . مردم همه ساکت بودند و دور تا دور او همانند صدفی که مروارید را در میان می گیرد، نشسته بودند و با تمام وجود گوش می دادند... .

**هفت خوان رزاد سرو مرو ...**

معنی: ( مرد نقال ) از هفت خوان می گفت : که هفت خوان را آزاد سرو سیستانی و یا به قولی « ماخ سالار» آن مرد گرامی و ارجمند و آن هراتی خوب و پاک دین این گونه روایت کرد ... اما خوان هشتم را اکنون من شاعر برایتان روایت می کنم. من که نامم «ماث» ( مهدی اخوان ثالث ) است.

توضیح : شاعر با بهره مندی از وقایع قهوه خانه موضوعی را به نام خوان هشتم برای بیان مطالب ذهن خود می یابد . به عبارت دیگر از این به بعد نقال ، خود شاعر است .

**همچنان می رفت ...**

معنی: ( نقال ) همچنان در فضای قهوه خانه قدم می زد و داستان (مرگ رستم ) را روایت می کرد و این گونه می گفت :

قصه است این قصه ...

معنی : [شاعر می گوید:] ، سخن من ، قصه‌ی درد و رنج مردم است و مبتنی بر واقعیت است . شعر نیست که بر تخیل محض استوار باشد . این سخنان من بازگو کننده ( ابزار سنجش ) مهر و دوستی جوانمردان است . اصلاً مانند شعرهای بدون محتوا نیست که فقط ظاهری آراسته داشته باشد . ( شعر من متعهد و لبریز از حقیقت است . )

**این گلیم تیره بختی هاست ...**

معنی : شاعر شعر خود را گلیم تیره بختی‌ها و درد و رنج این جامعه می‌داند که به خون داغ سهراب‌ها و سیاوش‌ها آغشته شده و روکش تابوت پهلوانی چون تختی گردیده‌است . (پهلوانی چون سهراب و سیاوش و تختی هر سه ناجوانمردانه کشته شدند . )

**اندکی استاد و خامش ماند ...**

معنی : مرد نقال توقف کرد و ساکت شد ، پس با صدای خشم آلود و لرزان و آهنگی رجزگونه و دردناک این‌گونه گفت: ...  
آه / دیگر اکنون ...

معنی : آه دیگر آن تکیه‌گاه و امید کشور ایران و شیرمرد میدان جنگ های ترسناک ، فرزند زال ، پهلوان جهان ، آن صاحب و سوار رخس بی همتا و آن کسی که هرگز خنده از لبانش دور نمی شد ، چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند خورد ...

**آری اکنون شیر ایران شهر ...**

معنی : آری ، اکنون رستم این شیر ایران زمین ، دلاور و پهلوان سیستانی ، مظهر استواری و مردانگی ، فرزند زال ، در ته چاه تاریک و عمیق و پهناوری که در هر طرف بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر کاشته شده بود ، اسپر گشته ، چاه مکر و حیلۀ ناجوانمردان ، چاه فرومایگان و بی‌دردان ، چاهی که بی‌شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی و غم‌انگیز و شگفت آور است .

**آری اکنون تهمن ...**

معنی : آری رستم اکنون با اسب غیور و دلاور خویش ، در ته چاهی که به جای آب ، زهر شمشیر و نیزه در خود داشت ، ناپدید شده و این پهلوان هفت خوان ، حالا در دام این خوان هشتم ( چاه ) گرفتار شده است .



و می‌اندیشید...

معنی : رستم با خود می‌اندیشید که دیگر نباید چیزی بگوید. چرا که فریب و دشمنی بسیار بی‌شرمانه و پستی بود و او باید در مقابل این نیرنگ، چشم‌های خود را ببندد تا دیگر چیزی را نبیند.

**بعد چندی که ...**

معنی : بعد از این که چشمانش را باز کرد، رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده بود و از بس که شدت زخم‌هایش مؤثر و کشنده بود، انگار که هوش و توان خود را از دست داده و در حال مرگ بود .

او / از تن خود ...

معنی : او از تن خود که بدتر از رخس زخمی شده بود اطلاعی نداشت و توجهی به خودش نداشت و مراقب رخس بود . رخس آن یکتای گرامی، آن همتای بی‌مانند : رخس درخشان و زیبایی که هزاران خاطره‌ی خوش از او به یاد داشت .

گفت در دل: «رخس ...

معنی: رستم در دل خود این‌گونه می‌گفت : بیچاره رخس، و این برای اولین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می‌شده است؛ زیرا رخس عزیز خود را غرق در خون و ناتوان می‌دید .

**ناگهان انگار ...**

ناگهان انگار بر لب آن چاه سایه‌ای دید. آن سایه ، سایه‌ی شغاد ناجوانمرد بود که درون چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم او در چاه می‌پیچید و به گوش رستم می‌رسید.

باز چشم او...

معنی : دوباره چشم رستم به رخس افتاد اما افسوس که رخس زیبا و غیور و بی‌نظیر او با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته، مُرده است. آن‌چنان که انگار آن خاطرات فراوان و خوش را در خواب می‌دیده است .

**بعد از آن تا مدتی ...**

رستم تا مدتی ، مدت طولانی، یال و صورت اسب را نوازش می‌کرد و می‌بویید و می‌بوسید. صورت خود را بر چهره‌ی رخس می‌مالید.

نقال از ...

معنی: از صدای مرد نقال، ناله و زاری چون بارانی می بارید ( بسیار ناراحت و خشمگین بود ) و نگاهش تیز و نافذ بود. رستم آرام در کنار رخس نشست در حالی که یال رخس در دستش بود، در این اندیشه به سر می برد که: این جنگ نبود بلکه شکار و به دام انداختن من بود؛ این میزبانی نبود بلکه فریب و نیرنگ بود.

قصه می گوید که بی شک ...

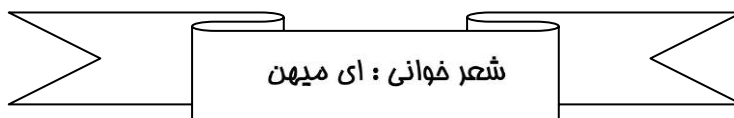
معنی: او اگر می خواست می توانست شغاد نابردار را بکشد همچنان که قبل از مُردن با تیری شغاد را بر درختی که در زیرش ایستاده بود دوخت و گشت.

قصه می گوید / این برایش ...

داستان می گوید که برای رستم بسیار آسان است که ریسمان بلند خود را به بالا بیندازد و آن را بر درختی یا گیره‌ای یا سنگی بند کند و بالا بیاید.

ور پیرسی راست ...

معنی: اگر راستش را پیرسی ( بخواهی ) من می گویم که آری راست بود. بدون شک قصه راست می گوید او می توانست که خود را نجات دهد اگر می خواست. اما ...

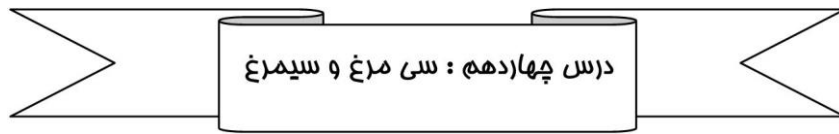


۱- ای وطن! همه‌ی وجود من با نام تو گره خورده و وجودم وابسته به تو است. ای وطن! وجود من لبریز از عشق به تو است  
۲- ای وطن تو مرا از نابودی و نیستی بیرون آوردی و به من هویت دادی و مرا با محبت در خودت پرورش دادی. ای وطن تمام وجود و هستی من فدای تو باد.

۳- ای وطن در هر حالتی؛ در میهمانی یا زندان، در شادی یا غم، من عاشق تو بودم.

۴- ای وطن در هر حالتی که باشم؛ چه در مستی چه در هشیاری، چه در خواب و چه در بیداری، همه‌ی عشق و علاقه‌ی من به تو است.

۵- ای وطن! در وجود و اندیشه من، هیچ گلی زیباتر از تو نیست. من این سرزمین ارزشمند را آزمودم. این بهترین جای دناست.



۱- همه‌ی پرندگان جهان همگی یک جا جمع شدند و مجمعی تشکیل دادند.

۲- همگی گفتند که در این زمان و در این روزگار، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست.

۳- چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ درست نیست که بیشتر از این، بدون پادشاه بمانیم.

۴- برای پیمودن این راه، فردی شجاع و بااراده لازم است؛ زیرا این راه، راهی طولانی و مانند دریایی عمیق، پُر از خطر است.

۵- اگر چه گل بسیار زیباست ولی زیبایی او زودگذر و ناپایدار است.

۶- کسی که می‌تواند به معشوق ازلی (خدا) برسد و با او همراه شود، چگونه می‌تواند به چیزهای کوچک و پست عشق

۷- پس از آن پرندگان دیگر، همگی از روی نادانی و بی‌خبری برای ادامه ندادن راه عذرهایی ذکر کردند.

۸- هدهد گفت: در راه ما هفت بیابان (هفت مرحله) وجود دارد، وقتی از این هفت مرحله گذشتیم، به درگاه سیمرغ خواهیم رسید.

۹- از کسانی که این راه را پیموده اند تا کنون کسی برنگشته است تا از آن راه برای ما بگوید. هیچ کس از مسافت آن آگاه نیست.

### «وادی اول: طلب»

- ۱۰- وقتی که به مرحله‌ی طلب برسی، هر لحظه با رنج و سختی‌های فراوانی روبه‌رو می‌شوی.
- ۱۱- در وادی طلب باید همه‌ی تعلّقات و دلبستگی‌ها را از جمله قدرت و ثروت را فداکنی و از دست بدهی.

### «وادی دوم: عشق»

- ۱۲- پس از مرحله‌ی طلب، وادی عشق پدیدار می‌شود. هر کس که به آن جا راه یافت، همه‌ی وجودش سوز و گداز می‌شود.
- ۱۳- عاشق واقعی آن کسی است که همانند آتش، تندرو، سوزنده و سرکش باشد. (عاشق، آرام و قرار ندارد)

### «وادی سوم: معرفت»

- ۱۴- پس از مرحله‌ی عشق، وادی بی‌حد و مرز معرفت، در نظر تو جلوه می‌کند.
- ۱۵- وقتی که از آسمان این راه عالی و والا، آفتاب معرفت و شناخت بتابد ...
- ۱۶- هرکسی به اندازه‌ی استعداد و شایستگی خود بینا و اهل بصیرت می‌شود و در واقع از مقام و مرتبه‌ی خود آگاه می‌گردد.

### «وادی چهارم: استغنا»

- ۱۷- پس از مرحله‌ی معرفت، وادی استغنا و بی‌نیازی است که در آن هیچ ادعا و کلام و مقصودی وجود ندارد. (رهایی از همه وابستگی‌ها)
- ۱۸- در این جا، هشت درجه بهشت بی‌ارزش است و هفت طبقه‌ی جهنم نیز چون یخی سرد و افسرده است.

### «وادی پنجم: توحید»

- ۱۹- پس از وادی استغنا، وادی توحید است. در این مرحله سالک باید از هر چه غیر حق است، خالی شود و با حق یکی گردد.
- ۲۰- اگر سالکان از این بیابان (توحید) بگذرند همگی به وحدت و یگانگی می‌رسند.

### «وادی ششم: حیرت»

- ۲۱- پس از وادی توحید، وادی حیرت شروع می‌شود. کار سالک در این مرحله پیوسته تحمل مشقّت و حسرت است.
- ۲۲- وقتی سالک به مقام حیرت می‌رسد، دچار سرگردانی و سردرگمی می‌شود و راه را گم می‌کند.

## «وادی هفتم: فقر»

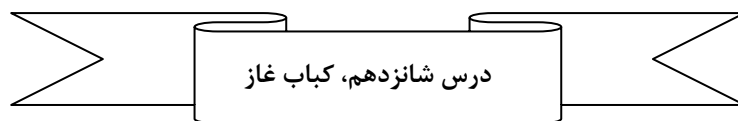
۲۳- پس از وادی حیرت، مرحله‌ی فقر و فناست (یعنی؛ نیستی سالک در خداوند و بیرون آمدن از صفات خود)؛ در این مرحله سخن گفتن، روا و شایسته نیست.

۲۴- در این مرحله سایه‌های جاویدی را می‌بینی که به سبب خورشید وجود حق، گم و ناپیدا هستند. (سالک در این مرحله همه چیز را فراموش می‌کند و به مرحله بی‌خبری مطلق می‌رسد).

۲۵- وقتی سالکان راه حق بعد از سپری کردن راه سخت، به خودشان توجه کردند، دیدند که بی شک سیمرغ در وجود خود آنهاست.

۲۶- وقتی آن سی پرنده به یکدیگر نگاه کردند، دیدند که بی‌تردید خودشان (سی مرغ) همان وجود واحدی (سیمرغ) هستند که به دنبال آن بودند.

۲۷- آنها در خود محو و نابود شدند تا به مقام سیمرغ (وحدانیت) رسیدند و همچون سایه در برابر خورشید ناپدید شدند.



### \*بند اول:

ترفیع رتبه : بالا رفتن درجه و حقوق کارمند دولت با توجه به سوابق و سنوات خدمت او / هم قطارها : همکارها  
صحیح : درست و حسابی ، عالی / ولیمه : طعامی که در مهمانی یا عروسی بدهند / نوش جان نموده : کنایه از خوردن

### \*بند دوم:

زد : اتفاقاً، از قضا، قید / عیال : زن و همسر / درست جلوشان درآیی : کنایه از رعایت کامل آداب و رسوم مهمانی  
آبرومندان پذیرایی کردن .

### \*بند سوم:

مالیه : وضع مالی / خرت و پرت : کنایه از وسایل بی‌ارزش زندگی / وعده بگیر : دعوت کن

نقداً: فعلاً / خط بکش: کنایه از نادیده گرفتن، صرف نظر کردن / بگذار سماق بکند: کنایه از انتظار بیهوده کشیدن، در انتظار گذاشتن، سر کار گذاشتن / آزرگار: مدتی دراز و به‌طور مداوم، یک سال طولانی / پای بیفتد: کنایه از فرصتی پیش آید / شکم‌ها را صابون زده اند: کنایه از وعده و وعید دادن به خود، دل خوش کردن / ساعت شماری می‌کنند: کنایه از انتظار کشیدن، شدیداً منتظر بودن / لوازم عاریه: آنچه از کسی برای رفع احتیاج بگیرند و پس از رفع نیاز پس دهند.

#### ❖ بند چهارم:

شکوم: شکون: چیزی را به فال نیک گرفتن، میمنت، خجستگی

#### ❖ بند پنجم:

معهود: عهد کرده شده، متداول، معمول / دو رنگ: دو نوع، دو جور / مخلفات: موارد فرعی سر سفره مثل ماست و ترشی و... / کیفور: سر حال آمدن، سرخوش، سر ذوق آمدن، سر نشاط آمدن / دیلاقی: آدم دراز و بی قد / قواره / شرفیاب شده است: آمده است / لات ولوت: فقیر و بیچاره، ولگرد و بیکار / آسمان جل: کنایه از بی جا و مکان بودن، کسی که رواندازش آسمان و زیراندازش زمین است - جل: پوششی بی ارزش معمولاً به صورت رو یا زیر انداز بی ارزش که روی الاغ می‌اندازند. / بی دست و پا: کنایه از بی عرضه / پخمه: کودن و ابله، خنگ و نفهم

#### ❖ بند ششم:

شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن: کنایه از دور کردن مزاحمت کسی / به من دخلی ندارد: به من مربوط نیست / ماشاء الله هفت قرآن به میان: دعایی است که برای پرهیز از چشم زخم گویند، برای پرهیز از بدی یا دور شدن مصیبت، این جمله را به صورت دعا می‌خوانند، معادل امروزی آن: گوش شیطان کر / هر گلی هست به سر خودت بزن: کنایه از اینکه هر کاری کردی نتیجه اش به خودت برمیگردد - یا: خیر و شر این موضوع با خودت است / صله‌ی ارحام: دیدار اقوام / تک و پوز: دک و پوز: سر و دهان / کریه تر: زشت تر / شیءٌ عجاب: تلمیح و اشاره دارد به امری شگفت و تضمین آیه ی ۵ سوره ی ص «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» / خاک به سرم: کنایه از بدبخت و بیچاره / دیدم حرف حسابی است: حرف منطقی است. / بد غفلتی: فراموش کردن، اشتباه کردن.

### ※ بند هفتم:

حُسن: خوبی / سر به مُهر: کنایه از دست نخورده / هیچ برو برگرد نداشت: کنایه از این که قطعی و حتمی بود /  
استشاره: رأی زدن، مشورت کردن / چاره ای منحصر به فرد: تنها راه نجات و چاره، راه حل / دست و پا کنیم:  
کنایه از فراهم کنیم. / چلمن: کسی که زود فریب بخورد، نالایق و بی دست و پا / شکستن گردن رستم: کنایه از  
انجام امری بسیار دشوار، کار سخت و بزرگ و محال را انجام دادن / از دستش ساخته است: توانایی دارد، از دستش  
بر می آید / چند مرده حلاجی: کنایه از این که چقدر توانایی داری / از زیر سنگ هم شده: کنایه از هر طور شده  
، به سختی هم که شده / عادت معهود: مطابق معمول / مبلغی: کمی، اندکی / سرخ و سیاه شدن: کنایه از  
خجالت کشیدن / باید قید غاز را به کلی زد: از فکرتهیه‌ی غاز باید منصرف شد.

\*

### بند هشتم:

استیصال: ناچاری و درماندگ / چه خاکی بر سرم بریزم: کنایه از در مواجهه با این بدبختی چه کاری باید انجام بدهم  
، چه چاره ای بیندیشم. / میهمانی را پس می خواندید: میهمانی را لغو می کردید / خودتان را به ناخوشی بزیند:  
تمارض / قدغن کرده: منع کرده، نهی کرده

### ※ بند نهم:

پرت و پلا: بیهوده و بی معنی / شیوه ای سوار کرد: کنایه از به کار بردن نیرنگ و فریب.

### ※ بند دهم:

نامعقول: غیر منطقی / سرسری گرفتن: کنایه از اهمّیت ندادن

### ※ بند یازدهم:

جانی گرفت: کنایه از نیرو گرفتن، در این جا یعنی امیدوار شد / دستگیرش نشده بود: کنایه از این که ماجرا را  
نفهمیده بود.

### ※ بند دوازدهم:

کج و معوج: ناراست، خمیده / جویده جویده: بریده بریده، با لکنت زبان / غیر مترقبه: غیر منتظره، ناگهانی /  
نو نوار: در اصل نونوا (نوای نو) بوده است و در اصطلاح محاوره ای به معنی شیک و مرتّب است. / ملتفت: متوجّه /

مقدمت : تداركات اوليه ( پيش غذا ) / اي بابا دستم به دامننن : كنايه از پناه آوردن / كاه از خودمان نيست  
كاهدان كه از خودمان است : تمثيل و كنايه از به فكر سلامتي خود بودن . يعني اگرچه غذا از جيب ما نيست اما بايد به  
فكر سلامتي خود باشيم . ( نبايد معدهي خود را با زياد خوردن رنج بدهيم ) / استدعا : تقاضا / دوري : خورشت  
خوري ، بشقاب مقعر بزرگ / دلي از عزا در آوريم : كنايه از سير شدن ، پس از گرسنگي به غذاي مفصلي رسيدن /  
وبال جانت گرديم : تحمل دردسر وسختي ما به گردن تو مي افتد ، براي دردسر ايجاد مي كنيم / ابا و امتناع :

خودداري كردن

**بنده سيزدهم :**

با دهن باز : كنايه از متعجب بودن / دستگيرم شد : كنايه از متوجه موضوع شدم ، فهميدم .

**بنده چهاردهم :**

بدون تخلف : بدون معطلی / خرامان چو طاووس مست وارد شد : كنايه از خود بي خود شدن ، اشاره به مغرور شدن  
مصطفی . / قالب بدنش درآمده بود : كنايه از اندازه و متناسب او شده بود .

**بنده پانزدهم :**

متانت: وقار، سنگيني / وظائف مقررّه : وظائفی که به عهده اش گذاشته بودم ، وظائفی که قرار بود انجام دهد  
مسرور : بسيار خوشحال / معهود : عهد کرده شده ، سفارش شده

**بنده شانزدهم :**

چانه اش گرم شده بود : كنايه از پُر حرفی كردن / بذله : لطيفه ، شوخی / لطيفه : نکته ی باريك و ظريف  
گفتن چيزی که خنده دار است . / نوک جمع را چيده بود : كنايه از اجازه ی حرف زدن به کسی را نمی داد ، همه را  
به سکوت واداشته بود . / بلامعارض : بي رقيب

**\* بنده هفدهم :**

فرياد و فغان مرحبا به آسمان بلند شد : كنايه از اين كه او را تحسین کردند . / كَباده ی شعر و ادب می كشيد : ادعای  
شاعر بودن داشت . / محظوظ : بهره مند ، / جبهه: پيشانی / به رسم تحقير چين به صورت انداخته : كنايه از  
اظهار ناراحتي كردن . / چين به صورت انداختن : كنايه از اخم كردن / تخلص : نام شاعری



### ❖ بند هجدهم:

سرسرا: هال ، راهروی ساختمان / وزیر داخله: وزیر کشور / نمره غلطی بود: شماره تلفن اشتباهی بود.

### ❖ بند نوزدهم:

دلہ می تپد: کنایه از ترس و اضطراب / خادم: خدمتگزار / قاب: دیس، بشقاب بزرگ / فربه: چاق / برشته: سرخ شده  
\* بند بیستم:

شش دانگ حواسم: کنایه از تمام حواسم / بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از کف برود: کنایه از: از خود بی خود شدن ، از دست دادن اراده و اختیار / سرش توی حساب بود: کنایه از این که حواسش جمع و متوجه موضوع بود . / تصدیق بفرمایید این یک دم را خوش نخوانده: کنایه از عمل مناسبی را نداشت / سر ناسازگاری و ناهمراهی داشت.  
خرخره: کنایه از این که به حد اشباع خورده ام / بی بر و برگرد: کنایه از قطعی و به طور حتم

### ❖ بند بیست و یکم:

دو دل مانده بود: کنایه از شک و تردید داشتن / توطئه‌ی ما دارد می‌ماسد: کنایه از نقشه‌ی ما گرفت ، به هدف رسیدیم / زیر بغلش بگیرم: کنایه از کمک کردن به کسی ، حمایت کردن / دست و پا کنم: کنایه از آماده کنم.

### ❖ بند بیست و دوم:

اصرار: پافشاری / انکار: نپذیرفتن

### ❖ بند بیست و سوم:

در رفت: خارج شد / برغان: نام روستایی در کرج که آلودیش مرغوب است. / منحصرأً: فقط ، تنها ، قید / غفلتاً  
فارش در رفته باشد: کنایه از بی اختیاری / به نیش کشید: کنایه از خوردن / روا نیست: شایسته نیست / روی  
کسی را به زمین انداختن: کنایه از رد کردن سخن کسی

### ❖ بند بیست و چهارم:

مانند قحطی زدگان: کنایه از با ولع شروع به خوردن غاز کردن / دریک چشم به هم زدن: کنایه از در یک لحظه  
رندان کلکش را کنده بودند: کنایه از تمامش را خوردند / غازی قدم به عالم وجود نهاده بود: انگار غازی وجود  
نداشت کنایه از این که از غاز چیزی باقی نماند. / آب به دهانم خشک شده: با نهایت حیرت و سرگردان / کاری از

دستم ساخته نبود : کنایه از توانایی انجام کاری را نداشتیم.

\* بند بیست و پنجم:

بحبوحه : اثنا ، میان ، وسط

\* بند بیست و ششم:

یارو : وقتی برای کسی ارزش قائل نباشی به کار می رود. / حساب کار را کرد : کنایه از آگاه شدن / سرسوزنی خود را از تک و تا بیندازد : کنایه از این که بدون آن که به روی خود بیاورد و از رفتار قبلی خود دست بردارد ، خودش را نباخت. / دل به دریا زد : کنایه از جرئت کردن / کشیده ی آب نکشیده : کنایه از کشیده ی صدادار و آبدار / طنین انداز : منعکس شدن / دین و ایمان را باختی : کنایه از اختیارت را از دست دادی / نارو زدی : مکر و حيله به کار بردن / ناز شست : کنایه از بهترین پاداش ، نوش جانان این هم جایزه ات / نثارش کردم : به او بخشیدیم.

\* بند بیست و هفتم:

نفس زنان و حق هق کنان : مضطرب شده / تصدیق بفرمایید: قبول کنید

\* بند بیست و هشتم :

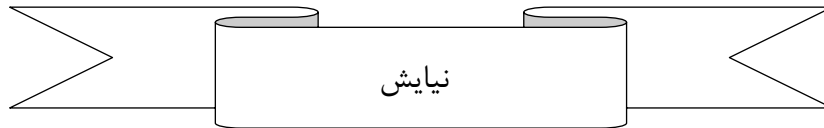
چشمم جایی را نمی دید : کنایه از شدت عصبانیت / شاخ در می آورد : کنایه از متعجب شدن / نمک شناس : ناسپاس / تصنعی : ساختگی ، ظاهری

\* بند بیست و نهم :

خوش مشرب: خوش معاشرت / خم به ابرو بیاورم : کنایه از ناراحت شدن / همه را به غلط دادم : شماره تلفن را به همه ی آن ها اشتباهی دادم.

\* بند سی ام:

به انضمام : به اضافه ی / ما یحتوی : آنچه درون چیزی است / چلاق: معیوب / چون تیری که از شست رفته باشد : کنایه از این که کار از کار گذشته باشد / از ماست که بر ماست : همه مشکلات ما ریشه در خودمان دارد و نتیجه کار خود ماست .



## نیایش

- ۱- خدایا به من سینه‌ای ببخش که روشن کننده‌ی آتش عشق باشد و دلی درون سینه‌ام قرار بده که در آن آتش عشق در سوز و گداز باشد.
- ۲- هر دلی که هیجان عشق نداشته باشد، در حقیقت دل نیست. دلی که عاشق نباشد مانند آب و گل بی ارزش است.
- ۳- خدایا به من فکر و اندیشه‌ای عاشق ببخش. در درون من دلی قرار بده که با همه‌ی وجود عاشق باشد.
- ۴- خدایا به کلام من به وسیله‌ی عشق، ارزش و اعتبار بده به طوری که آتش به این کلام حسد ببرد و به آن محتاج باشد.
- ۵- خدایا دلم را گرفتار عشق گردان و گفتارم را گرم و عاشقانه کن.
- ۶- خدایا فکر من گمراه است. من از لطف تو برای روشنایی فکرم، پر تو نوری می‌خواهم.
- ۷- خدایا اگر تو ما را راهنمایی نکنی و راه را بر ما روشن نگردانی، فکر و اندیشه ما هرگز نمی‌تواند تو را بشناسد.
- ۸- خدایا برای گذر از راه دشوار شناخت تو، من فقط لطف تو را به عنوان کمک می‌خواهم و هیچ چیز دیگری نمی‌خواهم.

باسمہ تعالیٰ

# فارسی

لغت، املا، تاریخ ادبیات کنکور

تہیہ و تنظیم: احسان محسنی



تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

## لغات و املاي سال دهم

ستایش : به نام کردگار

املا	لغت
<p>کردگار - فضل - رحمت - نظّر - رزاق - زهی - رخسار - فروغ - عجایب</p>	<p>افلاک: ج فلک، آسمان، چرخ رزاق: روزی دهنده زهی: آفرین فروغ: روشنایی، پرتو فضل: بخشش، گرم، نیکویی، دانش کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان</p>

درس اول : چشمه

املا	لغت
<p>غلغله زن - تیزپا - صدف - هدف - معرکه - آغوش - گهرتابناک - برازندگی - نمط - غرور - مبدأ - بحر - سهمگین - نعره - زهره در - یله - هنگامه - ورطه - حادثه - هوای نفس - خصلت - سیراب شایستگی - لیاقت - پیرایه - زیور - تعلل - حیران - غوغا - قفا - مهلکه - هلاکت - رها</p>	<p>برازندگی: شایستگی، لیاقت پیرایه: زیور تعلل: بهانه آوردن، درنگ کردن تیزپا: شتابنده، سریع خیره: سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده شکن: پیچ و خم زلف غلغله زن: شور و غوغاکنان فرج: گشایش، گشایش در کار و مشکل قفا: پس گردن، پشت گردن، پشت گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل معرکه: میدان جنگ، جای نبرد مفتاح: کلید نادره: بی مانند، بی نظیر نمط: روش، نوع نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. ورطه: مهلکه، زمین پست، هلاکت هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن</p>

## درس دوم : از آموختن ننگ مدار

املا	لغت
میاسا- مستغنی- تیمار- اندوهگین- مَمال- نهاد خویش- ضایع- سزا- خاصّه- قرابت- قبیله- حرمت- مولّع - رسته- حذر- ارتجالاً- گرم و رسا- مبلغ- احسنت- نصابُ الصبیان- احتیاج- میرزا مسیح خان- عبرت- معین- معمول- مطابق- اشارت- بیضی- مفتولی- زنگاری- ملتفت- برزن- متداول - محاوره- عادی - روزمره- استعداد- درعین حال- خوشمزگی- ضربت- حریف- صدمت- لاجرم- غالب و پیروز- مغلوب و شکست خورده- مخذول- استرحام- رحم- رهانیدن- حَلال و حَرَام- بسمل - همگان- هَلیم- طعمه- بدسگال- آهنین- فرسوده- ورننداز- وقار- طمأنینه- جوهر- ابدأ - الزام- اساساً- مسائل - کمیت- تصدیق نامه- توجه- نوه- پناه- نمازخوان- صدقه- خشت- شهناز- ایوان- عتاب- أشتر- طَرَب- ذوق- طبع- مألوف- حلبی- بته- حیرت- ضمایم و تعلیقات- مهارت- قوت- محتوا- مربّاجات- رهاورد- محب- فیاض - أوان- توصیه- مسخرگی- تشک- بازوبند- حسودان- عنودان- معشوق- لهو و لعب- معاصی- تریاک- شیرهای- مکیده - وحشتناک - ته چاه - زهرخند -	ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن استماع: شنیدن، گوش دادن اقبال: نیک‌بختی، خوشبختی ادبار: تیره بختی، بدبختی الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن اوان: وقت، هنگام باری: القصّه، به هر حال، خلاصه بدسگال: بداندیش، بدخواه بسمل کردن: سرجانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌گویند، به همین دلیل به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می- شود. پلاس: جامه‌ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت تعلیقات: ج تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب: در متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است. تقریر: بیان، بیان کردن طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت طمأنینه: آرامش، سکون و قرار عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه فیاض: سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده قرابت: خویشی و خویشاوندی کَمیت: اسب سرخ مایل به سیاه لاجرم: ناگزیر، ناچار لعب: بازی، لهو و لعب: خوش‌گذرانی
تکریم: گرامیداشت تکیدّه: لاغر و باریک اندام تصدیق‌نامه: گواهی نامه تیمار: غم، اندیشه، خدمت، تیمارداشتن: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد. جافی: جفاکار، ستمکار حُجَب: شرم و حیا حَلَبی: ورقه نازک فلزی، از جنس حَلَب خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه خودرو: خودرأی، خودسر، لجوج دانگ: بخش، یک ششم چیزی دوات: مرکب دان، جوهر زنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور صاحب‌دل: عارف، آگاه ضایع: تباه، تلف ضمایم: ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است. مُسکِر: چیزی که نوشیدن آن مستی می- آورد؛ مثل شراب مُحال: دروغ، بی‌اصل، ناممکن مستغنی: بی‌نیاز مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند مُطرب: عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد. مَعاصی: ج معصیت، گناهان مغلوب: شکست خورده مَفْتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن	

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

استماع - قریحه - تراویدن - آه - قضا - پلاس - مندرس تیره بختی - القصه - عادت - طبع و سرشت - غمخوار - حیا حریص - آزمند - ناگزیر خوش گذرانی - مسخرگی - دلچکی - خوار و زبون	<b>لمن نقول:</b> برای چه کسی می‌گویی؟ <b>لهو:</b> بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند. <b>مألوف:</b> خو گرفته <b>متداول:</b> معمول، مرسوم <b>مخدول:</b> خوار، زبون گردیده <b>مسخرگی:</b> لطیفه‌گویی، دلچکی <b>منجلاب:</b> محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو <b>مُندرس:</b> کهنه، فرسوده <b>مُنکر:</b> زشت، ناپسند <b>نموده:</b> نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده
---	---

**درس سوم : سفر به بصره**

املا	لغت
بصره - برهنگی - عاجز - دیوانگان - ماننده - کهنه - پلاس - حمام - خورجینکی - گرمابه بان - دمکی - بگذارند - مکاری - مغربی - ابوالفتح - وسعت - مرمت - رقعہ - عذر - قصور - قیاس - اهلیت - روز سیوم - فاضل - نیکومنظر - متدین - اعراب - قرض - دهاد - حقّ الحق و اهلہ - انعام - گسیل - فراغ و آسایش - عزوجلّ - برپای خواستند - قیّم - تازی - عذر - جل جلاله و عم نواله - تعالی - رحیم - بیشه - شوریده - غوک - بهایم - مروّت - تسبیح - غفلت - خفته - طاقت - هوش - مدهوش - جامه دان - آلودگی - اصلاح - مردانگی	<b>ادیب:</b> با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان <b>أهلیت:</b> شایستگی، لیاقت <b>بهایم:</b> ج بهیمه، چارپایان، ستوران <b>بیشه:</b> جنگل کوچک، نیزار <b>تسبیح:</b> خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن <b>پلاس:</b> جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم‌بها <b>تازی:</b> عرب؛ زبان تازی؛ زبان عربی <b>جَلْ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ:</b> بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او <b>خورجینک:</b> خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است؛ جامه‌دان. <b>درحال:</b> فوراً، بی‌درنگ <b>دَلاک:</b> کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده <b>دین:</b> وام <b>رقعه:</b> نامه <b>رمه:</b> گله <b>شوخ:</b> چرک، آلودگی <b>شوریده:</b> کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف <b>غوک:</b> قورباغه <b>فراغ:</b> آسایش و آرامش، آسودگی <b>فَرَج:</b> گشایش، رهایی <b>قِیّم:</b> سرپرست، در متن، به معنی کیسه‌کش حمام آمده است. <b>کرای:</b> کرایه <b>گسیل کردن:</b> روانه کردن، فرستادن کسی به جایی <b>مرمت:</b> اصلاح و رسیدگی <b>مروت:</b> جوانمردی، مردانگی <b>مغربی:</b> متعلق به کشور مغرب (مراکش) <b>مُکاری:</b> کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند. <b>نیکومنظر:</b> زیبارو، خوش‌چهره

## درس پنجم : کلاس نقاشی

املا	لغت
دلخواه - صورتک - اسلیمی - رعنا - گوته - بغل - طراح - خلف صدق نیاکان - هنرور - زندگان - راز - آخره - یال و غارب - گرده - کتف - فرازگله - تمامت - سُم - درماندگی - گریزی رندانه - علف - مخصه - رسته - حقیرت - وقب - کنگره - نویسندگان - علم و برپا - خطابه - عالیه خانم - سراغ - وقف - معاشرت - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - اهل و عیال - بحران بلوغ - مرقه - شندرغاز - صرف و خرج - حقوق - پناهگاه - معشیت - تره بار - بنشن - فراهم - قندهار - بیلاق - تسلّا - غم غربت - تلاطم - آدا - سادگی - طمانینه - فراغه - نالیده - شستم خبردارشد - کلفت - قاطر - جغد - بیتابی - سماور - والصافات صفا - متعدد - قوس - آشفتگی - وعظ - زغال	اسلیمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبه عناصر طبیعت هستند. آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن بحران: آشفتگی، وضع غیرعادی برخوردن: در میان قرار گرفتن بنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس بیرنگ: نقشه و طرحی که نقاش به صورت کمرنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می‌کند، طرح اولیه بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم تسلا: آرامش یافتن حقارت: خواری، پستی خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن خلف صدق: جانشین راستین خیل: گروه، دسته رعنا: خوش قد و قامت، زیبا رندانه: زیرکانه شندرغاز: پولی اندک و ناچیز طمانینه: آرامش و قرار عیال: زن و فرزندان ، زن غارب: میان دو کتف فراغنه: ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر گله: برآمدگی پشت پای اسب کنگره: مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند (کلمه‌ای فرانسوی) گرته‌برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح گرده: پشت، بالای کمر مخصه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است. مرقه: راحت و آسوده مشوش: آشفته و پریشان معاشرت: گفت و شنید، الفت داشتن، رفت و آمد میراب: نگهبان آب، کسی که آب را به خانه‌ها و باغ‌ها تقسیم می‌کند. والصافات صفا: سوگند به فرشتگان صف در صف (آیه ۱، سوره ۳۷) وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم وقفی: منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند.



تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

**درس ششم : مهر و وفا**

املا	لغت
<p>مهرورزان - شبرو - زلف - هم            اوت - لعل - عزم صلح - عشرت -            غصه - حقه باز - اسرار حق -            زینهار - سودای - جست - تصور            هوس - راهزن - خوش گذرانی -            جواهر سازی - شهد</p>	<p><b>حَقّه:</b> جعبه، صندوق  <b>خُنک:</b> خوشا، نیکا  <b>خیال:</b> آرزو، فکر، تصوّر چیزی در ذهن،            هنگامی که در پیش چشم نباشد.  <b>سودا:</b> اندیشه، هوس، عشق  <b>شب رو:</b> شب بیدار، راهزن  <b>عشرت:</b> خوش گذرانی  <b>لعل:</b> یکی از سنگ‌های گران قیمت که در            جواهرسازی مصرف دارد رنگ سرخ این سنگ،            معروف است.  <b>نوش:</b> شهد و عسل، خوشگوار</p>

**درس هفتم : جمال و کمال**

املا	لغت
<p>مَثَل - حیات تن ها - معاملت -            فُرقت و وصلت - محنت - آفت -            بدایت - طرب - زلیخا - حسن            صورت و سیرت - از بهر آن که -            مقابله - لئیمی - عنایت - هلاک            - زیادت - غیب دان - مفتاح -            سودایی - بستان - نعره - عمو -            نقض پیمان - حَرَم - سهل -            مسلط - ریحان - عداوت - غنا -            فرومایگی</p>	<p><b>جَبّار:</b> مسلّط، یکی از صفات خداوند تعالی            است.  <b>جفا:</b> بی‌وفایی ، ستم  <b>ریحان:</b> هر گیاه سبز و خوشبو  <b>صدیق:</b> بسیار راستگو  <b>طَرَب:</b> شادی  <b>عداوت:</b> دشمنی  <b>غنا:</b> سرود، نغمه، آواز خوانی، دستگاه موسیقی  <b>فُرقت:</b> جدایی، دوری  <b>کایدان:</b> ج کاید، حيله گران  <b>کوتاه نظری:</b> اندک بینی، عاقبت اندیش            نبودن  <b>کید:</b> حيله و فریب  <b>لئیمی:</b> پستی، فرومایگی  <b>محنت:</b> اندوه، ناراحتی  <b>مَلِک تعالی:</b> خداوند والامر تبه  <b>نقض:</b> شکستن ، شکستن عهد و پیمان  <b>وَصَلت:</b> پیوند، پیوستگی</p>

**درس هشتم: در سایه سار نخل ولایت**

املا	لغت
<p>بسنده - دیواره اهرام -            بلندترین هرَم - پای افراز وصله دار            - کهنه - مطلع - زهر آگین -            مهتاب - صولت حیدری - هُرا -            تراویدن - اُحد - باده ی مهر -</p>	<p><b>پای افزار:</b> کفش، پاپوش  <b>تنگ مایه:</b> کم‌توان، محدود  <b>حد (حدزدن):</b> هر خطا که برای آن مجازاتی            مقدّر باشد.  <b>خجسته:</b> مبارک، خوب و خوش  <b>دست مایه:</b> سرمایه</p> <p><b>سایه سار:</b> جایی که سایه دارد  <b>صَوْلت:</b> هیبت، قدرت، شکوه و جلال  <b>عامل:</b> حاکم  <b>عمارت:</b> بناکردن، آبادکردن، آبدانی،            ساختمان</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۳۹۹	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات
-------------	------------	---------------------------

دَهش: بخشش	ماسوا: مخفف ما سوی الله؛ آنچه غیر از خداست، همه مخلوقات هرا: صدا و غوغا، آواز مهیب هما: پرنده‌ای از راسته شکاریان، دارای جثه- ای نسبتاً درشت؛ در زبان پهلوی	تازیانه - حد - مَرِحبا - جاذبه - دافعه - دهش - اوصاف - ماسوا - عمارت و ساختن - ظلم حاجت - محدود - حد - مقدور - مهیب - جثه - هیبت
------------	---	--

**درس نهم: غرّش شیران**

املا	لغت
آب آجل - خاص و عام - حلق - بقا - غرّش شیران - عوعوسگان - چراغدان - مفتخر - مسعود - طالع - تأثیر - اختران - تیرجور - رمه - سپرده - طبع - نوحه - عزا - ماتم - رستخیز - نفخ صور - خاسته تا عرش اعظم - طلوع - ذرات - بعید - قمیان - زانو - مشرقین - خذلان - بی بهرگی - مردگان - بعث - بوق - قدس - سریر - افسردگی - نفخه صور	آشرف: شریف‌تر، گرانمایه‌تر، افراشته‌تر اشرف مخلوقات: آدمی، انسان اعظم: بزرگ‌تر، بزرگوارتر بارگاه: دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان ، دیگران را به حضور پذیرند؛ بارگاه قدس: سراپرده جلال و شکوه الهی خدلان: درماندگی، بی‌بهرگی از یاری دولت: دارایی، زمان فرمانروایی رستخیز: رستاخیز، برخاستن مردگان، بعث صور: شاخ و جزآن، که در آن دمند تا آواز برآید؛ بوق؛ صور اسرافیل: شیپور اسرافیل که در روز قیامت، وی در آن دمد و مردگان زنده شوند.
طالع: سرنوشت، بخت قدس: پاکی عرش: تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان محنت: اندوه، غم مُفْتَخِر: سربلند، صاحب افتخار ملال: اندوه، پژمردگی، افسردگی مَلک: فرشته‌ای که نزدیک به آستان حضرت حق است؛ جبرئیل، اسرافیل، میکائیل، عزرائیل نفخ: دمیدن با دهان، دم؛ نفخه صور: دمیدن اسرافیل در صور	

**درس دهم: دریادلان صف شکن**

املا	لغت
غروب - حاشیه - مشیت - قلب دشمن - تازیدن - مسلح - جلیقه نجات - نخلستان - انتظار - زائر - گذشته ی خویش - وسواس - محاسبه - وصیت نامه - لرزیدن - سگان دار - قایق - واریسی - طرز - ماسک - به محض شکستن - بی تکلف - متواضع - حمل - راز - خربزه - طلبه - لبنیات - سوله -	اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی باری تعالی: خداوند بزرگ تجلی: آشکارشدن، جلوه کردن تکلف: رنج برخورد نهادن، خودنمایی و تجمل، بی تکلف: بی‌ریا، صمیمی جُنود: ج‌جند، لشکریان، سپاهیان
رعب: ترس، دلهره، هراس سردمدار: سردسته، رئیس سکان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر سوله: ساختمان سقف‌دار فلزی غنا: توانگری، بی‌نیازی مشیت: اراده، خواست خدای تعالی	

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

<p>گُردان - آغوش - رُعب - وحشت          - قوّه الهی - تجلی - چنین -          غواص - دعای توّسل - مرضیه -          طویل - فتوحات - همیشگی -          تحولات - نسیان و غفلت - جزر و          مد - خور - نفوس - تلافی -          معرکه - مجاهدان - هراس -          رحمت - هدیه - جبهه - اسوه -          تمثیل - آستین - مردانگی - تنها          گذاشتن - بولدورزچی - جهاد -          تفهیم - اُنس - مظهر - فقر - غنا          - مراتب قُرب - عَلم داران -          تحوّل - شهر طوس - استدعا -          خانقاه - مُقریان - معرف - مهیا -          قرآن خوان - دلهره - هراس -</p>	<p>مُعَرِّف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را          که به مجلس وارد می‌شوند، معرفی می‌کند،          شناساننده  <b>معرکه:</b> میدان جنگ  <b>مقریان:</b> ج مُقری، کسی که آیات قرآن را به          آواز خواند، قرآن خوان  <b>نسیان:</b> فراموشی  <b>نُفوس:</b> ج نَفَس، مجازاً انسان‌ها، موجودات          زنده  <b>وسواس:</b> دو دلی</p>	<p>حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین          مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس          از فتح مکه روی داد.  <b>خانقاه:</b> محلی که درویشان و مرشدان در آن          گرد می‌آیند.  <b>خور:</b> زمین پست، شاخه‌ای از دریا  <b>راست و ریس کردن:</b> آماده و مهیا کردن</p>
--	---	---

## درس یازدهم: خاک آزادگان

املا	لغت	
<p>خصم - میهن - تجلی - تسلیم -          سازش - شعله - افسرده - افروزد          - توسن - آزادگان - جام توحید          - تیغ - تقریظ - ذخیره عظیم -          مجرومان - فوریت - اورژانس -          قیچی - شست و شو - غلغله -          ازدحام - زوزه - حمله هوایی -          گورستان - اجساد - ترجیح -رها          - سینه خیز - مهیب - متوقف -          قنداق - کمینگاه - مقنعه - آستر          - زیرکانه - مهره های مهم نظامی          - بُنات الخمینی - هلال احمر -          غرورت - جسارت - جرئت - مبهم</p>	<p><b>جسارت:</b> دلیری، بی‌باکی و گستاخی  <b>خصم:</b> دشمن  <b>زَبَر:</b> بالا، فوق، مقابل پایین  <b>طاقت فرسا:</b> بسیار سخت و آزاردهنده،          کاری خسته کننده  <b>فراق:</b> دوری، جدایی  <b>گَرکس:</b> پرنده‌ای از رده لاشخورها  <b>کِفاف:</b> به اندازه کافی، آن اندازه روزی که          انسان را بس باشد.  <b>گلشن:</b> گلستان، گلزار  <b>مَدْفَن:</b> جای دفن، گور</p>	<p><b>اَسرا:</b> ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان  <b>اُسطوره:</b> سخنان یا اشخاص و آثاری که          مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی          روزگار باستان است و ریشه در باورها و          اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.  <b>آرمان:</b> آرزو، عقیده  <b>بعث:</b> حزبی سیاسی که صدّام حسین، رئیس          جمهور پیشین عراق، رهبری آن را برعهده          داشت.  <b>بناتُ الخمینی:</b> دختران امام خمینی(ره)</p>

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
---------------------------	------------	-------------

<p>– بعضی – هجوم – قامت –  محاسن – فضله – بع بع – جنبه  – همه‌مه – سراسیمه – مطلع –  مصلحت – تنومه – معیار –  حَرَس الخمینی – تحمّل – کتک  خوری – ضخیم – آستین –  ضربات – جذّاب – قاب – جسم  تیز – سوزناک – لطیف – حَک –  تابوت – هئیت صلیب سرخ – اُسرا  – احوال پرسی – توضیح –  مطمئن – اسطوره – سراغ –  می سپارمت – لعنتی – معلول –  سالخورده – فحش – ناسزا –  ساختگی – اذیت و آزار – شلاق –  وقاحت – حین – قسم – صلیب  سرخ – توش و توان – ضربان –  خطوط و سطور – متلاطم – سهم  – طاقت فرسا – گزیده – کرکس  ایثار – حزب – هولناک</p>	<p><b>مصلحت:</b> آنچه که سبب خیر و صلاح اسنان باشد.  <b>مَعْلُول:</b> کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است.  <b>معیار:</b> مقیاس، اندازه  <b>مگسل:</b> جدامشو، رهامکن  <b>مِلاک:</b> اصل هرچیز، معیار، ابزار سنجش  <b>مَهیب:</b> ترسناک، ترس آور، هولناک  <b>وقاحت:</b> بی‌شرمی، بی‌حیایی  <b>هئیت:</b> گروه، دسته، انجمن</p>	<p><b>تاوان:</b> زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی‌توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند.  <b>تجلی:</b> جلوه‌گری، پدیدارشدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی  <b>تقریظ:</b> ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز درباره یک کتاب  <b>تکریم:</b> بزرگداشت، گرامیداشت  <b>توسن:</b> اسب سرکش، متضاد ارم  <b>توش:</b> توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار</p>
--	---	---

### درس دوازدهم : رستم و اشکبوس

املا	لغت
<p>تورانیان – کیخسرو – می تازد –  اشکبوس – طنزگویی – بهرام –  تیغ – ساعد – لعل – نعل – ایچ –  کاموس – گرز – کوس – رهّام –  بوق – سپهر – آبنوس – برآهیخت  – ستوه – کشانی – فرمانده طوس  – باده – کارزار – باده – به زه  رزم آزمای – هماورد – عنان –  تهمتن – پُتک – ترگ – بی بارگی  – یکبارگی – سلیح – مزیح –  فسوس – برآسایی – لرزان –  سندروس – خیره خیر – گزین</p>	<p><b>ساعد:</b> آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.  <b>سپردن:</b> طی کردن  <b>سُتوه:</b> درمانده و مَلول، خسته و آزار  <b>سَلیح:</b> افزار جنگ، ممال سلاح  <b>سَندروس:</b> صمغی زردرنگ  <b>عِنان:</b> افسار، دهانه  <b>کام:</b> مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت  <b>کاموس:</b> یکی از فرماندهان زبردست افراسیاب  <b>کوس:</b> طبل بزرگ، دهل  <b>کیوان:</b> سیّاره زُحل</p>
	<p><b>آبنوس:</b> درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست.  <b>بارگی:</b> اسب، «باره» نیز به همین معنی است.  <b>بهرام:</b> سیاره مریخ  <b>پُتک:</b> چکش بزرگ فولادین، آهن کوب  <b>ترگ:</b> کلاه خود  <b>تیز:</b> تند و سریع  <b>جاه:</b> مقام، درجه  <b>خدنگ:</b> چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می‌سازند.</p>

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

<p>الماس - نهاده - عقاب - مَشَت -          جاه - چاه - مردم آزار - لشکری          - ساعد مسکین - ناخن درنده -          بازو - زحل - دهل - طبل - چله          کمان - وتر - حریف - رقیب -          خفتان - افسار - دهانه - صمغ</p>	<p>گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان          گرد: دلیر، پهلوان          مزیح: ممال مزاح، شوخی          همورد: حریف، رقیب</p>	<p>خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ          یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند.          دد: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ          زه: چله کمان، وتر</p>
--	--	---

## درس سیزدهم: گردآفرید

املا	لغت
<p>پهلوان - حماسه - مرز - گزدهم          - سرسختانه - هُجیر - رزمگه -          برسان - قیر - درع - ویله -          سران - کارآزموده - اوژن - گزید          - دُخت - عنان - سنان - تاب -          بدخواه - چاره گر - زره - تیغ -          تیز - به آورد - سپهبد - اژدها -          افسر - آوردگاه - فتراک - نظاره          - گرز - سهند - افسون - دوده -          زین - شاه ترکان چین - رنجه -          هنگامه - خطه نغز پدram پاک -          تابناک - هنر - هژیر - فراز - عزم          - نگهبان - لحن - دیهیم - حيله          - کارزار - قلعه - حصار - زلف -          حلقه - زره - نعره - منصب -          رفیع - آستین - غرنده - طایفه -          فراز</p>	<p>دژ: قلعه، حصار          دمان: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک          دوده: دودمان، خاندان، طایفه          زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و          مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به          هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر          می پوشیدند.          سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی          بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم          سَمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد،          زرده (در متن درس، مطلق اسب مورد نظر          است)          سنان: سرنیزه، تیزی هر چیز          شیراوژن: شیرافکن، دلاور          عنان: افسار، دهانه          فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن          فوج: گروه، دسته          کمند افکن: کمندانداز          نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن          ویله کردن: فریادزدن، نعره زدن، ناله کردن،          ویله: صدا، آواز، ناله</p>
	<p>افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی          افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن          آورد: جنگ، نبرد، کارزار          بادپا: تیزرو، شتابنده          باره: دیوار قلعه، حصار          بردمیدن: خروشیدن، برخاستن          برگاشتن: برگردانیدن          بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل          پدram: اراسته، نیکو، شاد          تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف          می باشد، پیچ و شکن          چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را به          سامان کند؛ مدبر          خدنگ: درختی است بسیار سخت که از          چوب آن نیزه و تیر سازند.          خطه: سرزمین          خیره: متحیر، سرگشته          درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی          سازند، زره</p>

درس چهاردهم : طوطی و بقال	
املا	لغت
<p>بقالی - خطاب - ناطق - حاذق -            صدر دکان - خواجه - فارغ -            ضرب - دریغ - میغ - حیران و            زار - جولقی - برهنه - طاس و            طشت - قیاس - دلق - محل -            سرگین - آبخور - اشباه و مانندان            - ابلیس - استنباط - ابله -            سبیل - تطف - عربده - سفاهت            زبون - نا کس - قهر - کوزه -            تراویدن - صفت - غضب - جاهل            خلق و خو - اظهار - ماهر -            چیره دست - فضله - هیاهو -            نعره - تاسف</p>	<p>آبدال: مردان کامل            آشباه: ج شبه، مانندها، همانندان            تطف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن            جولقی: ژنده پوش و گدا و درویش            حاذق: ماهر، چیره دست            خواجه‌وش: کدخدامنش            زبون: خوار، ناتوان            سرگین: فضله برخی چهارپایان، مانند اسب و...</p> <p>سَفاهت: بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی            سوداگر: خریدار و فروشنده            طاس: کاسه مسی            عَرَبده: فریاد پر خاش جویانه برای برانگیختن            دعوا و هیاهو، نعره و فریاد            قَهَر: خشم، غضب            کل: مخفف کچل            مُسلم داشتن: باور کردن            ندامت: پشیمانی، تأسف</p>

درس شانزدهم : خیر و شر	
املا	لغت
<p>رفیق - آهنگ سفر - توشه راه -            تنوری تافته - تابش سوزان -            تشنه - ذات - تاب و توان - لعل            - گران بها - جرعه - خبث طینت            - می ستانی - لعل - لختی -            زلال - همت - بشریت - دریغ -            تباه - گوهر - تهی - توانگر -            از قضا - گزارش ( مقصد ) -            کهن - حوالی - شفا - صرعیان -            بعینه - سپاسگزاری - علاقه مند            - مُفلس - اندوخته - عزم -            شبانگاه - خوان ( سطره ) - غریب            نوازی - ادا - عزیمت - اندوهگین            - ناز و نعمت - انبان - علاج -            همگی - شوکت - طمع - سرا -            غذا - خلعت - زر - گوهر - ابله</p>	<p>آنبان: کیسه‌ای بزرگ که از پوست دباغی            شده گوسفند درست می‌کنند.            بر اثر: به دنبال، در پی            بعینه: عیناً، مانند            تافته: گداخته، برافروخته            تباه: فاسد، خراب؛ تباه کردن چشم: کور کردن            تعبیه کردن: آماده کردن، قراردادن            جَلجل: ج جلجل، زنگ، زنگوله            خُبث: پلیدی، خُبث، طینت: بدجنسی، بدذاتی</p> <p>شوکت: جاه و جلال            صرعیان: بیماران مبتلا به عارضه صرع            صرع: بیماری غش            طُرفه: شگفت‌آور، عجیب            طینت: سرشت، خوی            فراغت: آسودگی            لعل: سنگ قیمتی به رنگ سرخ، مانند یاقوت            مایه: سرمایه، دارایی            مُفلس: تهی دست، درویش و بی‌چیز            مُقبَل: خوشبخت، نیک‌بخت و خوش اقبال            مُلازمان: همراهان</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<h1>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</h1>
-----------------------------	---

<p>– تباه – باغ – درحال فراغت – ملازمان – جرعه – تنهائیش گذاردی؟ – مُقبل – زنهار – تعبیه – فرار – گذاشتن : قراردادن – وضع کردن – تأسیس کردن گزاردن : به جا آوردن , ادا کردن – اجرا کردن گذاشتن : قرار دادن ، وضع کردن ، تأسیس کردن دراز گوش – جَلاجل – طرّار – سهل – جامه – موضع – دُنب – طُرفه – مَنّت – موذن – اضطراب – صندوقچه – زر – عمامه – طینت – تهی دست – غش – تباه</p>	<p><b>خِلَعَت:</b> جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد. <b>مَنال:</b> مال و ثروت، درآمد مستغلات <b>دستار:</b> پارچه‌ای که به دور سر پیچند، سربند <b>موضع:</b> جا و عمامه <b>هَمّت:</b> بلندنظری، خواست، کوشش <b>دِشَنه:</b> خَنجر</p>
---	--

**درس هفدهم : سپیده دم**

املا	لغت
<p>برمی خیزند – صیّاد – ستاره غروب – زاده شدن – انتظار – پاکیزه – گل و خار – فروزان – بوسه – غنچه – صدر – سقوط – عنب – نگاهی زرّین – قبر – شهر قدس – جذبه – اسرارآمیز – قره قورم – تاتار – معبد – زائر نامدار – فاتح – غرق</p>	<p><b>برین:</b> بالابین، برتر <b>تاکستان:</b> باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند. <b>حماسه:</b> دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود. <b>ردا:</b> جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند، بالاپوش <b>شرافت:</b> ارجمندی، باسرف بودن <b>لگام:</b> اسفار، دهنهٔ اسب</p>

## درس هجدهم : عظمت نگاه

املا	لغت
<p>ناتانائیل - معطوف - آفریدگار -  تصوّر - فسفر - اندرز - نیلگون -  نسیم - ترک - چمنزار - غرق -  رنگ هوس - آمادگی - تملک -  تصاحبت - قائل - شامگاه -  برهنه - نثار - کوزت - تنارديه -  لحن - تعجب - فانوس - کاسب -  تابه - غرغرکنان - خلاف -  معمول - بساط - فروشندگان -  دسته ی سطل - غلیظ تر -  مطمئن - اشباح و سایه -  جرأت و جسارت - مجسم - گفتار -  تضرع - غضب - هیکل - عاقبت -  قد علم کردن - بوته های خار -  بلوط - مُحال - سطل - نقاب -  حزن انگیز - اعماق - مشتری -  غلیظی - وضع - غم انگیز -  ارغوانی - ظلمانی - مبهم -  موحش و ترسناک - بوته های خار -  سوت - مسلح - مهیا - وحشت -  حالت غریب - غلبه - همه قوا -  سطل - وحشت - عریان -  جرأت گریستن - توقف - مخلوط -  بلوط - هیکل - سخا - تقاضا</p>	<p>آشباح: ج شَبَح، کالبدها، سایه‌ها، سیاهی‌هایی  که از دور دیده می‌شود.  غایبی: نهایی  اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن  تمايز: فرق گذاشتن، جدا کردن  تملك: مالک شدن، داراشدن  خَلَنگ: نام گیاهی است، علف جارو  ذی حیات: جاندار  عود: درختی که چوب آن قهوه‌ای رنگ و  خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که  بوی خوش دهد.  مُتراكم: روی هم جمع شده، برهم نشیننده،  انبوه  مخوف: ترسناک، وحشت‌زا و هراس‌انگیز  مُنحصر: ویژه، محدود  موحش: وحشت آور، ترسناک  نثار: پیشکش کردن، افشاندن  سَخا: بخشش، گرم، جوانمردی  عنايات: ج عنایت، توجه، حفظ کردن  نیایش: ای خدا  اکرام: بزرگ داشتن، بخشش داشتن، احترام  کردن  بسیج: فراهم کردن، آمادگی</p>



تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

## لغت و املا یازدهم

ستایش : لطف حق

املا	لغت
حلاوت - نژد - گشاده - نهاده - وضع - قرین - اقبال - توفیق - تیره رای - اندوهگین	<b>ادبار</b> : نگون بختی ، پشت کردن ؛ متضاد <b>اقبال</b> <b>اقبال</b> : نیک بختی ، روی آوردن <b>توفیق</b> : آن است که خداوند ، اسباب را موافق خواهش بنده ، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن

### درس اول : نیکی

املا	لغت
روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی - آسایش - مغز - دون همّت - همّت - حمیت - قوّت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر	<b>جیب</b> : گریبان، یقه <b>شغال</b> : جانور پستانداری است از تیره سگان <b>چنگ</b> : نوعی ساز که سر آن خمیده است و که جزو رسته گوشتخواران است. <b>شَل</b> : دست و پای از کار افتاده <b>شوریده رنگ</b> : آشفته حال <b>غیب</b> : پنهان، نهان از چشم <b>فرو ماندن</b> : متحیر شدن <b>قوّت</b> : رزق روزانه ، خوراک، غذا <b>جیب</b> : گریبان، یقه <b>چنگ</b> : نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد. <b>حمیت</b> : غیرت، جوانمردی، مردانگی <b>دَعْل</b> : مکرو ناراستی، دراینجا مکار و تنبل <b>دون همّت</b> : کوتاه همّت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه <b>زَنخدان</b> : چانه

## درس دوم : قاضی بست

املا	لغت
قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَشَم - مطربان - چاشتگاه - صید - شرع - از قضا - عَرَقَه - هزاهز - غریو - بگست - رحمت - سور - کرانه - تَر و تباہ - اضطراب - اعیان - صدقه - غزنین - صعب - مقرون - مستحقان - توفیع - موکد - تب - سوزان - سرسام - محجوب - اطبا - متحیر - عارضه - بونصر - کراهیت - آعاجی - خیرخیر - علی تکین - بستد - کتان - تَر - تاس های بزرگ - زُبَر - توزی - عقد - مخنقه - بوالعلا - دُرُست - عِلَّت - زایل - همایون - گُسیل - پیغام - نشاط - قَلَم - مهمات - فارغ - خیلنتاش - رُقعت - بستان - مثقال - زرِ پاره - غزو - بُتان - زرین - حلال - صدقه - بی شبهت - ضیعت - فراخ تر - تندرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صِلَت - دربایست - قانع - وزر و وبال - طریق - سنت - مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حُکام - زیارت - رُقعت - زر - زاغ - فراغ - رخت - راغ - عرصه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روضه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصه - مرغزار - قاعده - فرامُش - غرامت -	<p>زِرِ پاره : قراضه و خُرْدَه زر، سگه شده  سبْحان الله : پاک و منزّح است خدا )  یرای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل &gt;&gt; شگفتا &lt;&lt;  سِتدن : ستاندن ، دریافت کردن  سرسام : ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان  سور: جشن  شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح  شُرَاع: سایه بان، خیمه  صَعَب : بخشش  ضَبِیْعَت : زمین زراعتی؛ ضَبِیْعَتک: زمین زراعتی کوچک  عارضه : حادثه، بیماری  عَزْوَجَل : عزیز است و بزرگ و ارجمند  عِقْد : گردن بند  غرامت زده : تاوان زده، کسی که غرامت کشد.  عَزْو: جنگ کردن با کَفّار  فراغ شدن : آسوده شدن از کار  فراخ تر : آسایش، آسودگی  فروِدِ سرای : اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران  فیروزه فام : به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ مقرون: پیوسته، همراه  مهمات: کارهای مهم و خطیر  مؤکد : تأکید شده، استوار  ناو : قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند.  ندیم: همنشین، همدم  نُکت: نکته ها</p>
	<p>اطبا : جمع طبیب، پزشکان  افگار: مجروح، خسته  ایزد : خدا، آفریدگار  برنشستن : سوارشدن  بی شبهت : بی تردید، بی شک  توفیع : امضا کردن فرمان، مُهر کردن نامه و فرمان  چاشتگاه : هنگام چاشت، نزدیک ظهر  حَشَم : خدمتکاران  خُطوات : جمع خُطوه، گام ها، قدم ها  خیرخیر: سریع  خیلنتاش : گروه نوکران و چاکران  دربایست : نیاز، ضرورت  دُرُست : تندرست، سالم  دوال : چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره  راغ: دامنه کوه، صحرا  رُقعت : نامه کوتاه  روضه : باغ، گلزار  زایل شدن : نابود شدن، برطرف شدن  قضا : تقدیر، سرنوشت  کافی: دانای کار، باکفایت  کران : ساحل، کنار  کراهیت : ناپسندی  گداختن : ذوب کردن  گسیل کردن : فرستادن، روانه کردن  لختی : اندکی  مبشّر : نوید دهنده، مژده رسان  متقارب: نزدیک شونده، همگرا  محجوب : پنهان، مستور  مخنقه : گردن بند  مرغزار: سبزه زار، چراگاه ، علفزار</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

مجروح - ضرورت - روضه و باغ مستور - قایق - اندرونی خدمتگزار - تاوان - خطیر یوزپلنگ	مطرب : آوازخوان، نوازنده نماز پیشین: نماز ظهر وَبال : سختی و عذاب، گناه وزر: بار سنگین، دراینجا بارگناه همایون: خجسته، مبارک، نیک بخت یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر ازپلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند
--	---

**درس سوم : درکوی عاشقان**

املا	لغت
ملقب - مشهور - اقامت - قونیه - خطیبی - هراس - بی رحمی - مغول - مهاجرت - رهسپار - ملاقات - اسرارنامه - بهاء الدین ولد - سوختگان - مناسک - نواحی - تقوا - فضل - تاثیر - سلجوقی - کیقباد - علاء الدین - خواهش - رهسپار - تاخت و تاز - هجرت - گزید - گوهر خاتون - سمرقندی - اصرار و پافشاری - وعظ - شهرحلب - عازم - طالبان - علوم شریعت - محضر - به شغل تدریس میگذرانید - زهد - متفق - شمس - سیروسفر - معارف - سرزنش - فزون - ملامت - هیاهو - پرسوز و گداز - خشم و غضب - تکاپو - پیغام - پژمردگی - عذر - غزل - حریفان - صنم گریزپا - ترانه های شیرین -	تشییع : دنبال جنازه رفتن خوش لقا: زیبارو، خوش سیما رضوان : بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است. زهد: پارسایی، پرهیزگاری شبگرد: شبرو شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت مُرید و سالک مَلک : فرشته قَدَسِ اللَّهِ روحه العزیز: خداوند، روح عزیز اورا پاک گرداند. کبریا: بارگاه خداوندی متفق : همسو، هم عقیده، موافق محضر: محل حضور مرشد: ارشاد کننده، راهنما، پیشوا، متضاد

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
---------------------------	------------	-------------

بهانه های زرین - مه خوب خوش لقا - احوال - انقلاب - تعطیل - عزم - غوغا - همدل - همدم - افغان - زاری - کوی و برزن - صلاح الدین زرکوب - حسام الدین چلبی - منطق الطیر - جذّاب - ستوده - سرآمد - صلح طلبی - صلح و سازش - یگانگی - تحمل عظیم - طعن و ناسزا - شیفته - بی تابانه - اشارت - تابوت - دروغ - نرست - خواجه عبد الکریم	<b>مناسک</b> : جمع منسک یا منسک، جاهای عبادت حاجیان ، مجازاً آداب، آیین ها و مراسم <b>وعظ</b> : اندرز، پند دادن
--	--

**درس پنجم : ذوق لطیف**

املا	لغت
همگی - شیرخوارگی - متمکن - ذوق لطیف - از جهات دیگر - کبوده - مقاومت - استحکام - بحران - عصبی - تحفه - منبع بی شائبه - مشیئت الهی - زندگی گذرا - آن قدر - فاجعه - قناعت - کهن سال - نکبت بار - عاری - قصه - مسائل - مذهبیات - عوارض - ظرافت - نقل و داستان - جذّاب - سواد - فهم - غم گسار - کرسی - فصول - قالیچه - لطیف - اندرز - تمثیل - انعطاف - به حدّ فهم ناچیز - هیبت - آموزگار - حُفره - اصداد - تشرع - شوریدگی - حجره - سراچه ذهن - آماس - قوران تخیل - قوز - فرط هیجان - خل - خوش وقت - همراهی - حوصله - برخورداری - گشت و گذار - سبک مسجّع - سوق - لحاظ - شیر آغوز - عضله - ذوق ادبی - توقع - سکو - کارآزموده	<b>آغوز</b> : اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد. <b>آماس</b> : ورم، تورم؛ آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن <b>استسقا</b> : نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد. <b>انعطاف</b> : نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران محیط و شرایط آن <b>بالبداهه</b> : ارتجالاً، بدیهه گویی <b>بذله گو</b> : شوخ، لطیفه پرداز <b>پالیز</b> : باغ، گلزار، کشتزار <b>تحفه</b> : ارمغان، هدیه <b>تشرّع</b> : ارمغان، هدیه <b>تمکن</b> : توانگری، ثروت <b>تهنیت</b> : مبارک باد گفتن، شادباش گفتن <b>صباح</b> : خوب رویی و سفیدی رنگ انسان، زیبایی <b>عندلیب</b> : بلبل، هزارستان <b>فرخنده</b> : مبارک، خجسته <b>فرط</b> : بسیاری <b>گیوه</b> : نوعی کفش، پای افراز <b>لطایف</b> : جمع لطیفه، چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر <b>لفاف</b> : پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند. <b>متعصّب</b> : غیرتمند <b>مساعت</b> : همیاری، یآوری <b>مسرت</b> : شادی، خوشی <b>مسرور</b> : شادمان، خشنود <b>مشیئت</b> : اراده، خواست <b>میثاق</b> : عهد و پیمان، عهد استوار

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

<ul style="list-style-type: none"> <li>- کورمال - جرئت - ره نوردی -</li> <li>- تنهاوش - حرص - استسقا -</li> <li>- متعصب - شرافتمند - موفقیت -</li> <li>- حافظه - اوقات - صرف -</li> <li>اطمینان - راضی - مسرور - سیل</li> <li>- شست و شو - صحرا - بوستان</li> <li>- چابک دستی - طلایی - طراوت</li> <li>- سحرگهان - تبسم - طراوت -</li> <li>- سرمست - دستان حنابسته -</li> <li>- تشریفات - فراهم - آوازخوان -</li> <li>- تبریک و تهنیت - بذله گو -</li> <li>- عندلیب - انس - فروغ - ادا -</li> <li>گیوه - لفاف کاغذی - قبای سبز</li> <li>- دهقان - پوزش و تقاضا - مژه</li> <li>- تنومد - سبکی سر - صراحت</li> <li>- ذوق و قریحه - شهرت - ملک</li> <li>الشعرا - بالبداهه - امیرمعزی -</li> <li>قوت طبع - صباحت - سالخورده</li> <li>- ترین - فروگذاری - میثاق -</li> <li>- رفیق - اوراق - ضبط - قاصد -</li> <li>- طهارت - دوشیزه - حمایت -</li> <li>تندباد - محبت - سلب</li> </ul>	<p>چابک : تند و فرز</p> <p>سبک سری : حماقت و فرومایگی، متضادّ</p> <p>وقار</p> <p>شاب : بُرنا، جوان</p> <p>شائبه: شک و گمان</p> <p>شعر تمثیلی: شعرنمادین و آمیخته به مثل و داستان</p> <p>شوریدگی: عشق و شیدایی</p> <p>نکبت بار: فلاکت آمیز، پُر مشقّت</p> <p>نَمَد: نَمَط، پارچه ای کُلفت که از پشم یا</p> <p>کُرک مالیده می سازند و از آن جامه و کلاه و فرش درست می کنند.</p>
---	---

**درس ششم : پرورده عشق**

املا	لغت
	<p>پرورده: پرورش یافته</p> <p>جمله: همه، سراسر</p> <p>جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا</p> <p>جهد: کوشش، رنج بردن</p>

<p>رایت - جهانگیر - خنیده نام -  شیفنگی - چاره ساز - بیچارگی -  چاره گری - حاجت گه - محراب  زمین و آسمان - موسم - محمل  - جهد - مهد - حلقه -  گزاف کاری - توفیق - مبتلا -  زلف - سرشت - غایت - بستان -  سری سقطی - غایب  نهایت - کجاوه - طبع - فطرت</p>	<p>چاره گری: تدبیر، مصلحت اندیشی  خنیده: صدا و آوازی که در میان دو کوه و گنبد و مانند آن پیچد؛ مشهور، معروف در نزد همه کس؛  خنیده نام ترگشتن: مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن  خویشان: جمع خویش، اقوام  رایت: بیرق، پرچم، درفش  سرشت: فطرت، آفرینش، طبع  غایت: نهایت؛ به غایت: درحدّ نهایت، بی نهایت  گزاف کاری: بیهوده کاری  محمل: کجاوه که برشتر یندد، مهد  موسم: زمان، هنگام</p>
---	--

**درس هفتم: باران محبت**

املا	لغت
<p>اصناف - وسایط - طین - مشتبه  - واسطه - گنج معرفت - تعبیه  - جبرئیل - حضرت - عزّت -  ذوالجلال - طاقت قرب - تاب -  نهایت بعد - قربت - اسرافیل -  طوع - رغبت - اکراه - اجبار -  قهر - قبضه - طائف - جملگی -  تعجب - تحیر - خاک ذلیل -  اعزاز - کمال مذلت و خواری -  حضرت غنا - الطاف الوهیت -  حکمت ربوبیت - سر - ازل تا ابد  - معذور - بوقلمون - فتنه -  سرنشتر - روح - حضرت جلّت -  تصرف - ذره - تعبیه - عنایت -  ملائکه - نظر - معکوس - گوهر  - نفایس - خزائن غیب - آب  حیات ابدی - خزانه غیب -</p>	<p>اجرت: اجر، پاداش، دستمزد  استحقاق: سزاواری، شایستگی  اصناف: جمع صنف، انواع گونه ها، گروه ها  اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت  الوهیّت: خدایی، خداوندی  بعد: دوری، فاصله  تعبیه کردن: قراردادن، جاسازی کردن  تلبیس: دورغ و نیرنگ سازی  جلّت: بزرگ است  حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه  خزاین: جمع خزینه و خزانه، گنجینه ها  خلیفت: خلیفه، جانشین  رأفت: مهربانی، شفقت  ربوبیّت: الوهیّت و خدایی، پروردگاری  رغبت: میل و اراده، خواست  سست عناصر: جمع سست عنصر، بی اراده، بی غیرت</p>
<p>طوع: فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری  عنایت: توجه، لطف، احسان  غنا: بی نیازی، توانگری  قبضه: یک مشت از هر چیزی  قرب: نزدیک شدن، هم جواری  کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی  کوشک: قصر و هربنای رفیع  متألّی: درخشان، تابان  مذلّت: فرومایگی، خواری، مقابل عزّت  مُشتبه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مشتبه شدن: به اشتباه افتادن  مشعشع: درخشان، تابان  مقرب: آن که نزدیک یه کسی شده و در نزد ائ منزلت پیدا کرده است.  ملکوت: عالم غیب، جهان بالا  نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها</p>	<p>بها</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

خازنان - لایق - امانت - معرفت - عرضه - استحقاق - خزانگی - مقرب - ابلیس پرتلبیس - گرد قالب آدم - آفت - موضع - متوسل شدن - ناز - ناگریز - محرم - هراسناک - مشعشع - همرهان - شهر - صنعت	<b>کاهل</b> وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مدد یا از طریق آن به مقصود می رسند. هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم
--	---

**درس هشتم : در امواج سند**

املا	لغت
سینه مالان - قرص - کوهساران - نیزه - خرگه - خوارزمشاهی - سپیده دم - ترک و تازیک - جیحون - رود سند - شفق - عافیت - انبوه - رقص - اختر - می غلتید - اهریمن - وطن - لشکری خرد - ثمره معین - آزادگان	<b>افسر:</b> تاج و کلاه پادشاهان، صاحب منصب <b>تازی:</b> عرب <b>تازیک:</b> لفظی است ترکی، تازی، غیر ترک به ویژه فارس زبانان <b>خرگه:</b> خیمه بزرگ، سراپرده بزرگ <b>سیماب گون:</b> به رنگ جیوه، جیوه ای؛ سیماب: جیوه <b>گران:</b> سنگین، عظیم

**درس نهم : آغازگری تنها**

املا	لغت
خوش تراش - رعنا - هیجان - آغا محمد خان - ولایتعهدی - دارالسلطنه - میرزا عیسی قائم مقام - بی اذن - نیک خواه - افق - رعیت - طوایف - تاج - تاخت و تاز - تباهی - قبایل - مجهز - توپ - تفنگ - تصرف - رقابت - شاهزادگان - هدایا - بساط - تحرک - آذربایجان - لعابی - تشریفات - تب و تاب و التهاب - بختک وار - سلاح - وحشت - اتحاد -	<b>اجنبی:</b> بیگانه ، خارجی <b>اذن:</b> اجازه، فرمان <b>اعطا:</b> واگذاری، بخشش، عطا کردن <b>افراط:</b> از حد درگذشتن، زیاده روی <b>التهاب:</b> برافروختگی، زبانه و شعله آتش <b>بختک وار:</b> کابوس وار <b>دارالسلطنه:</b> پایتخت، محل اقامت پادشاه <b>درایت:</b> آگاهی، تدبیر <b>زبونی:</b> فرومایگی، درماندگی <b>زنبورک:</b> نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند. <b>شایق:</b> آرزومند، مشتاق <b>صفیر:</b> بانگ و فریاد، آواز

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>تحت الحمایگی - محض - توازن  قوای دو کشور - چیرگی - رقیب -  تیغ - غبار - نعره - زنبورک - قاطر  - شیپور - طبل - مشتاقانه -  مصمم - تنوره - معبد - فراز - تپه -  ناظران - نهیب - صغیر - توده -  بستر - خشم و آز - پیش مرگی -  نفوذ - حصار - میسر - محاصره گران  - صحنه - دهقان - متجاوز - حصار  - حماسه - اجساد - خزان - عرصه  - محشر - رمق - واماندگان - قلّه -  قفقاز - حریم - هستی - صحنه -  توفندگی - سرسپردگی - خود  فروختگی - خانگی - موعده - رود  راس - افسارگسیخته - سدوار -  نایب السلطنه - غرض - گردهمایی  - اهمیت - مسائل - همگان -  جنگاوران - شجاعانه - مخلصانه -  خفت - خوف - علی رغم محرومیت  - تحسین - اعجاب - عهد نامه -  واقعیت - منسجم - تازگی - غالباً -  مهیب - قرن - معمول - تعلیم -  موصل - منظم - آمار - اسارت -  مقوا - رخت شویی - محدودیت -  برگزار - ذهنیت - آسایشگاه - دریغ  - خطاط - لوح - وقفه - محدودیت  - ذوق - مقرر - قربان صدقه -  رغبت - افزون - قانع - مفصل -  سهم - هدیه - صلیب سرخ - تأمین  - فرصت - بعثی ها - اعیاد مذهبی  - تدارک - تأکید - اغلب - عمق -  طبع - ظرافت های خاص - موزون  - روحیه - اسارت - سماور - منزوی  - افراط و تفریط - سلیقه - توجیح  - راحت - عقربه - تنبل - طاقت  فرسا - زمان بگذرد - روزهای غربت  - بهای اندک</p>	<p><b>طاقت فرسا:</b> توان فرسا، غیرقابل تحمل  <b>غیرت:</b> حمیت ، رشک بردن، تعصب  <b>کورسو:</b> نور اندک، روشنایی کم  <b>معبد:</b> پرستشگاه، محلّ عبادت  <b>مقرر:</b> معلوم، تعیین شده  <b>موعده:</b> هنگام، زمان  <b>موزون:</b> هم آهنگ، خوش نوا  <b>نهیب:</b> فریاد، هراس، هیبت  <b>وجد:</b> سرور، شادمانی و خوشی  <b>ولایات:</b> جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که  تحت والی اداره می شود؛ خطّه ، معادل  شهرستان امروزی</p>	<p><b>تحت الحمایگی:</b> وضعیت یک دولت غالباً  ضعیف در تعامل با دولتی قدرتمند، در عرصه  بین المللی که در چارچوب یک موافقت نامه  بین المللی، اختیار تصمیم گیری آن دولت در  امور سیاست خارجی و امنیتی یه دولت  قدرتمند واگذار شده است.  <b>تسخیر:</b> تصرف کردن، چیرگی  <b>تفریط:</b> کوتاهی کردن در کاری  <b>توازن:</b> تعادل، برابری  <b>جنون:</b> شیفتگی، شیدایی، شوریدگی  <b>چنبره زدن:</b> چنبرزدن، حلقه زدن، حلقه  های خرد یا بزرگ دایره ای شکل زدن  <b>خصال:</b> جمع خصلت ، خوی ها، خواه نیک  باشد یا بد</p>



تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

**درس دهم : رباعی های امروز**

املا	لغت
<p>پیچ و تاب - همراه - سحر - فتح - نظیر - راز - خطرکنندگان - برندگان - ماتم - فرات - رشحه - نفس - رسته - بت - عرش - رباعی - افضل - سرافکندگی - شهر - جمهوری - هیئت - شکوهمند - محوطه - بارِ عامِ رحمت الهی - تماشا - نهضت - حلول این صبح روشن - ایثارگران - سهیم - حماسه - سترگ - پاس</p>	<p><b>بار:</b> رخصت؛ بارِ عام: پذیرایی عمومی، شرف یابی  <b>همگانی؛</b> مقابل بارِ خاص ( پذیرایی خصوصی )  <b>تابناک:</b> چنبره ، گردن بند، طوق، حلقه  <b>رستن:</b> رها شدن، نجات یافتن  <b>رشحه:</b> قطره، تراوش کرده و چکیده  <b>سترگ:</b> بزرگ، عظیم  <b>کلاف:</b> نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک  <b>محوطه:</b> پهنه، میدانگاه، صحن  <b>مشک:</b> انبان، خیک، پوست گوسفندی که آن را درست و یکجا کنده باشند و در آن ماست و آب نگه دارند.  <b>نیلی:</b> به رنگ نیل، کبود</p>

**درس یازدهم : یاران عاشق**

املا	لغت
<p>سحرزاد - رقص - نغمه - هلا - زخم - مرهم عاشق - فرط - هان - بیعت - آلاله - حماسه - حتی - جغد - خویشاوند - هوای عاشقان - کبوتر چاهی - تیرگی - آیینه -</p>	<p><b>روحانی:</b> منسوب به روح، معنوی، ملکوتی  <b>سیمینه:</b> منسوب به سیم، سیمین، ساخته شده از سیم یا نقره  <b>مدار:</b> جای دور زدن و گردیدن  <b>مرهم:</b> هردارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش  <b>منکر:</b> انکارکننده  <b>آدینه:</b> روز جمعه، آخرین روز هفته  <b>انکار:</b> باور نکردن، نپذیرفتن  <b>بیعت:</b> پیمان، عهد</p>

**درس دوازدهم : کاوه دادخواه**

املا	لغت
<p>حماسی - اساطیر - کاوه ی آهنگر - بی نظیر - ضحاک - معرب - اژی دهاک - اژدها - مظهر - اوستا - یوزه - دیوزاد - فتنه - فساد - مرداس - خوالگیر - خورش - بوسه - کتف - علاج - تسکین - کهتران</p>	<p><b>دژم:</b> خشمگین  <b>زخمِ درای:</b> ضربهٔ پتک ؛ درای ، درتصل زنگ کاروان است.  <b>سپردن:</b> پای مال کردن و زیر پا گذاشتن  <b>سپهبد:</b> فرمانده و سردار سپاه  <b>اژدهاپیکر:</b> در شکل و هیئت اژدها ، دارای نقش اژدها  <b>اژدهافش:</b> مانند اژدها، ضحاک  <b>اساطیر:</b> جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم  <b>الحاح:</b> اصرار، درخواست کردن</p>

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
---------------------------	------------	-------------

<p>– مهترزادگان – تجسم – اهریمن –          خبیث – چیرگی – زیست – ناگریز –          شهریار – نهان – فرزنانگان – پراکنده          – دیوانگان – هنر خوار شد – گزند –          فراز – باگهر – سترگ – سپهد –          کاوه ی دادخواه – زیان – بهرما –          محضر – گیهان خدیو – سپردیو –          برجست – ارزان – بازارگاه –          برخاست گرد – غو – گرزه – ترگ –          فتراک – برگستوان – کثیف –          سوگند – سپر – سوفار – پذیرش –          زورآزمایی – شهره – هلال – زال –          الحاح – تضرع – حیران – لایق –          فایق – حسرت – روضه خلد – مجد          خوافی – توجیه – فضیلت – تبرئه</p>	<p>سَبْک: در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد.  <b>غو:</b> نعره کشیدن ، فریاد، خروش، غریو  <b>فایق:</b> برگزیده ، پیروز  <b>گَرزه:</b> گرز، کوپال، عمود آهنین؛ گرزۀ گاوسر:          گرز فریدون که به شکل سرِ گاومیش از فولاد ساخته بودند.  <b>لاف زدن:</b> خودستایی کردن ، دعوی باطل کردن  <b>مجرّد:</b> صرف  <b>محضر:</b> استشهدانامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان رسانده بود.  <b>موبدان:</b> پیشوایان روحانی زردتشی  <b>نفیر:</b> فریاد و زاری با صدای بلند  <b>نَوَند:</b> اسب، اسب تندرو  <b>هنر:</b> فضیلت، معرفت، علم  <b>یکایک:</b> ناگهان</p>	<p><b>بازارگاه:</b> کوچۀ سرپوشیده که از دو سوی دارای دکان باشد؛ در متن درس ، مقصود اهل بازار است.  <b>پایمردان دیو:</b> دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد  <b>پایمردی:</b> خواهشگری، میانجی گری، شفاعت  <b>پشت پای:</b> روی پا، سینۀ پا  <b>ترگ:</b> کلاه خود  <b>تفرّج:</b> گشت و گداز، تماشا، سیرو گردش  <b>خجسته:</b> فرخنده، مبارک  <b>خوالگیر:</b> آشپز  <b>درفش:</b> پرچم، بیرق  <b>درفش کاویان:</b> درفش ملی ایران در عهد ساسانی، نماد پیروزی</p>
---	--	--

### درس چهاردهم : حمله حیدری

املا	لغت	
<p>عمر و – برانگیخت – رزمگه –          باستاد – همرمز – حبیب – هوس          – طالب – بهر رخصت – دستور –          اعلام – آمادگی – امتناع – بهانه          – هژبر ژیان – صلح – سهم –          برافراخت – شیراله – علم کرد –          بخایید – شاهد – آوردگاه – زره –          لخت لخت – قبا – ماهر – آداب          ضرب – حرب – غضنفر – وصی –          نهنگ – زهرچشم – خصم –          کوفت – دریغ – تپیدند – بت          خانه – غضنفر – غلتید – زنده          فیل – جبرئیل – باذل مشهدی –          اخلاص – منزّه – دَعَل – غزا –          کاهل – حیران – عفو – وطن –</p>	<p><b>ژیان:</b> خشمگین  <b>سهم:</b> ترس  <b>سهمگین:</b> هراس انگیز، ترس آور  <b>ضرب:</b> زدن، کوفتن  <b>غزا:</b> پیکار، جنگ  <b>غضنفر:</b> شیر  <b>قبا:</b> نوعی جامۀ جلوباز که دو طرف آن با دکمه بسته می شود.  <b>کیش:</b> آیین، دین، مذهب  <b>کیمیا:</b> اکسیر، مادۀ ای که به عقیده قدما می توانست مس را به طلا تبدیل کند و خاصیت درمانی نیز دارد.  <b>منزّه:</b> پاک و بی عیب  <b>هژبر:</b> شیر  <b>یم:</b> دریا</p>	<p><b>آبرش:</b> اسبی که براءضای او نقطه ها باشد؛ در اینجا مطلق اسب منظور است.  <b>امتناع:</b> خودداری از پذیرفتن امری یا انجام دادن کاری  <b>آوردگاه:</b> میدان جنگ، نبردگاه  <b>برافراختن:</b> برافراشتن، بلند کردن  <b>پور:</b> پسر، فرزند  <b>تپیدن:</b> بی قراری و اضطراب نمودن، از جای رستن و لرزیدن  <b>حبیب:</b> دوستدار، یار، القاب رسول اکرم  <b>حرب:</b> آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه و...  <b>خدو:</b> آب دهان، تفو  <b>دستوری:</b> رخصت، اجازه دادن  <b>رزمگه:</b> مخفّف رزمگاه، میدان جنگ</p>

ژنده: بزرگ، مهیب

گوهرر- فرزانیگی - میهن - عزت  
- ذره - آغشته

## درس پانزدهم : کبوتر طوق دار

املا	لغت
کبوتر طوق دار - ناحیت - متصید - مرغزار - تره - عکس - ریاحین - زاغ - طاووس - داغ - چراغ - شقایق - زمرد - اختلاف - صیادان - متواتر - حوالی - عصا - قصد - حبه - بینداخت - قوم - مطوقه - طاعت - مطاوعت - غافل وار - گرازان - تگ - ضبط - اضطراب - همگنان - استخلاص - تخلص - صواب - طریق - تعامل - رهایش - بیفتد - حوادث - سلاح - قفا - ستیزه روی - منقطع - نومید - خایب - اشارت - امام - بتااختند - زبرا - دها - احوال - مشاهدت - گریزگاه - حادثه - سوراخ - تیمار - فراخور - حسب مصلحت - تعجیل - زه آب - دیدگان - رخسار - موافق - قضای آسمانی - ورطه - التفات - ملامت - ریاست - تکفل - حقوق - طاعت - مناصحت - بگزاردند - معونت - مظاهرت - سیادت - آدا - عقده - اهمال - جایز - ضمیر - رخصت - فراغ - اولی تر - طاعنان - واقعیت - موالات - ثقت - رغبت - مطلق - زمرد - سبیل - اعتذار -	اختلاف: رفت و آمد استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن اعتذار: پوزش، عذرخواهی، بهانه طلبی التفات: توجه امام: راهنما، پیشوا اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر اهمال: سستی، کاهلی بر اثر: به دنبال؛ اثر: ردپا تخلص: رهایی تعاون: همیاری تکفل: عهده دار شدن تگ: دویدن تیمار: مواظبت، مراقبت ثقت: اطمینان، اعتماد کردن جال: دام و تور حبه: دانه خایب: ناامید، بی بهره دها: زیرکی و هوش راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن رخصت: اجازه، اذن دادن ریاحین: جمع ریحان، گل های خوشبو زمرّد: سنگ قیمتی به رنگ سبز زه آب: آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد. ستیزه روی: گستاخ و پررو سر: رئیس
صواب: صلاح و درست طاعنان: سرزنشگران، عیب جوین عقده: گره، پیچیدگی قفا: پشت، پشت گردن گرازان: چلوه کنان و با ناز راه رونده گشتن: انبوه، پر شاخ و برگ متصید: شکارگاه متواتر: پی در پی مجادله: جدال و ستیزه مطاوعت: فرمان بری مطلق: رهاشده، آزاد مطوقه: طوق دار مظاهرت: یاری کردن، پشتیبانی معونت: یاری ملالت: آزدگی، ماندگی، به ستوه آمدن ملامت: سرزنش ملول: سست و ناتوان، آزرده مناصحت: اندرز دادن منقطع: بریده، قطع شده مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است. مواضع: جمع موضع، جای ها موافق: همراه، هم فکر موالات: دوستی، یاری کردن، پیروی کردن مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن ناحیت: ناحیه، سرزمین نزه: ناحیه، سرزمین	

احسان محسنی	کنکور ۱۳۹۹	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات
-------------	------------	---------------------------

سیادت: سروری، بزرگی شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نخجیر صافی: پاک، بی غش، خالص	همگنان: جمع همگن، هموعان، همه ورطه: مهلکه، خطرو دشواری وقیعت: سرزنش، بدگویی	چشم تر - قتاغت - خرسند - قانع - عوفی - سرزنش - گستاخ
---	---	---

**درس شانزدهم: قصه عینکم**

املا	لغت	املا
قدر - حادثه - فروغ - هنوز - تعلیمی - کراوات - فرنگی مآبی - متمدن - تجدد - افراط - واکس - تحصیل - قد - متلک - ضعیف - کم سو - غالباً - ناهار - بشقاب - کوزه آب - ظرف - بد و بیراه - شماقت - افسار - گسیخته - شلخته - هپل و هپو - سرزنش - ابدأ و اصلاً - بقیه - غیرت - استعداد - مهملی - دهاتی - لاتی - شاهان - پذیرایی - مهمان - کازرون - نوحه سرایی - روضه - اتفاقاً - نقال - رودر بایستی - رک و راست - عیناً - زادالمعاد - تعزیه - مرثیه - بفرجه - کهنه - فرام - کذا - تکه سیم - فلا - شرارت - موصوف - مضحک - طالع - انبوه - مخلوط - ذوق زده - احساس - مطمئن - نی قلیان - قوطی حلبی - مسلح - مختصر - سابقه - شرارت - سوء ظن - تحریک - تجزیه - مغتنم - قیافه - یغور - قوزبالاقوز - مصیبت - ترک دیوار - سطر - حیرت زده - غرق - لذت - مسحور - ابدأ - توجه - ظن - تفریت - مسخره - اصرار - عامیانه - لهجه - قوال - صورتک - زلزله - مهیب - هر و هر - قهقهه - عصبانی - توهم - فوریت - مات و مبهوت - خیره خیره - غرق -	ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی ارک: قلعه، دژ برو بر: با دقت، خیره خیره بور: سرخ؛ بورشدن: شرمنده شدن، خجلت زده شدن تأثر: اثرپذیری، اندوه تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند. تلمذ: شاگردی کردن، آموختن چرتکه: شمارشگر، وسیله و چهارچوبه ای که دارای چند رشته مهره های چوبین است که به سیم کشیده شده اند و با آن اعداد را محاسبه و جمع و تفریق می کنند. چله: زه کمان، روده تابیده که بر کمان بندند. رفعت: اوج، بلندی، والایی سو: دید، توان، بینایی شماقت: سرکوفت، سرزنش، ملامت	فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها قداره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قداره کش: کسی که باتوسل بهذ زور، به مقاصد خود می رسد. قلا کردن: کلکزدن، کمین کردن برای شیطنت قوال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی است. کذا: این چنین، چنین کلون: چفت، قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند. کمیسون: کلمه ای فرانسوی؛ مجمعی که برای تحقیق و مطالعه درباره طرحی یا مسئله ای تشکیل شود. متجددانه: نوگرایانه، روشنفکرانه محقّر: کوچک مخاطره: خطر، درخطر افکندن مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

<p>کمیسیون - نیمه کور - صادقانه -  تقصیر - خفت - صحن - التفات -  شیفته - قبا - طلب - مخبرالدوله -  شاه آباد - طی - حیاط - محقر -  محافظ - چفت - کلون - تپانچه -  قلب - ترجیح - روحانیون - چرتکه -  خلوص - طهارت - تبلیغ - محضر -  موقر - رعیت - قداره کش - درز -  سپهسالار - محضر - تلمذ - جلّه -  کمان - متلاشی - بقا - موهبت -  سید ضیا - سلطنت - ضربه -  آستین - قاجار - مطلوب - امت -  ملت - خیانت - غول - زورپرست -  استبداد - اطاعت - اعتراض -  تنومندی - ضمن - تصور - جاهل -  عذر - قصد - مسامحه - متهم -  شوخ طبع - مسائل جدی - قابل -  تأمل - چننه - بهانه - له - سلطه -  تأثر - موثر - روحانیت - مبارزه تن -  به تن - امانت - عطر - عیار - هدف -  ضربه - مشروطیت - مشروعیت -  مقدم - بساط قلدری - ابراز -  حداقل - پختگی - طعام - نظریات -  حدت - جرئت - تشریف - طلب -  می بایست - آرک</p>	<p>شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می  پزند.</p> <p>صورتک: چهره ای مصنوعی که چهره اصلی  را می پوشاند و در آن سوراخ هایی برای  چشم و دهان تعبیه شده است؛ نقاب</p> <p>عیار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛  تمار عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص</p> <p>فرام: فریم ( frame ) ، قاب عینک</p> <p>فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان  رفتار می کند، متجدد</p> <p>مسحور: مفتون، شیفته ، مجذوب</p> <p>مشروعیت: منطبق بودن رویه های قانون  گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن  کشور</p> <p>مضحک: خنده آور، مسخره آمیز</p> <p>مغتنم: باارزش، غنیمت شمرده شده</p> <p>مهملی: اهمال ، سستی</p> <p>موقر: با وقار، متین</p> <p>مهیب: سهمگین، ترس آور</p> <p>یغور: ستبر، درشت و بد شکل</p>
--	---

## درس هفدهم : خاموشی دریا

املا	لغت
<p>شعله - سپاس گزاری - چراغدان -  صبورانه - ماهی - هیاهو - فروتنی -  رویا - تاج - برزیگر - بیهوده -  تهی - بی رغبت - تنور</p>	<p>برزیکر: دهقان، کشاورز</p> <p>چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ  بگذارند.</p>

**درس هجدهم : خوان عدل**

املا	لغت
<p>آسوده - خوان عدل - همگان -  آسمای صدگانه - حواس - بهره -  غبار - ممد حیات - مفرح ذات -  تنیده رستن - زین - معتبر -  سرخوش - سزمست - دوردست -  فراز - اختران - بر و بحر - اندوزیم  - حصار - عدم - زلال - آذرباد -  قایق - ماهیگیری - هلپله - آواز -  مرغان - فضا - طنین - تحرک -  راجع - مطرح - محبوبیت - نهایت  - عمق - منظور - صرف - فرسنگ  - سرازیر - زود گذر - محض -  حماقت - شعف - لرزش - غلبه -  محکم - لحظه - غلتیدن - اجتماع  - موقعیت - صخره - مهلت -  محدودیت - میسر - بقیه - طرز -  اهمیت - حیات - قدرت طلبی -  جذب - ترسیم - محدود - مقید -  حشره - جوهر - باطن - هوانوردی  - زنجیر - می گسلد - رزمیار -  نهفته - عصیان - شایسته - عزم -  مکافات - غمناک - حشر - هول -  هراس - فرز</p>	<p style="text-align: right;"><b>بر: خشکی</b></p> <p style="text-align: right;"><b>خوان:</b> سفره فراخ و گسترده</p> <p style="text-align: right;"><b>رستن:</b> نجات یافتن، رهاشدن</p> <p style="text-align: right;"><b>ریشخند:</b> تمسخر</p> <p style="text-align: right;"><b>شعف:</b> خوشی، شادمانی</p> <p style="text-align: right;"><b>مبدل:</b> دگرگون، تغییر داده شده</p> <p style="text-align: right;"><b>مطلق:</b> بی شرط و قید</p> <p style="text-align: right;"><b>معتبر:</b> محترم، ارزشمند</p> <p style="text-align: right;"><b>مفرح:</b> شادی بخش، نشاط آور</p> <p style="text-align: right;"><b>مقید:</b> گرفتار، بسته، درقید شده</p> <p style="text-align: right;"><b>ممد:</b> مددکننده، یاری دهنده</p> <p style="text-align: right;"><b>هلپله:</b> سروصدای حاکی از شادی، جوش و خروش</p> <p style="text-align: right;"><b>عصیان:</b> نافرمانی،</p> <p style="text-align: right;"><b>چالاک:</b> چابک، تند و گناه و معصیت</p> <p style="text-align: right;"><b>هول:</b> ترس، هراس</p> <p style="text-align: right;"><b>نیایش:</b> الهی</p> <p style="text-align: right;"><b>فرز</b></p> <p style="text-align: right;"><b>حشر:</b> رستاخیز،</p> <p style="text-align: right;"><b>قیامت</b></p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

## لغت و املا ی سال دوازدهم

ستایش : ملکا ذکر تو گویم

املا	لغت
<p>ذکر - فضل - توحید - سزا - فضل - شنا - وصف - فهم - وهم - شبه - عز - سرور - جزا - بکاهی فضایی - سنایی - رهایی - هدیه ارمغان - سخاوت - بیهوده - لایق سزاوار - ذل و عز - هویدا - تصور واضح - ثابت</p>	<p><b>پویدن:</b> حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن</p> <p><b>تحفه:</b> هدیه، ارمغان</p> <p><b>ثنا:</b> ستایش، سپاس</p> <p><b>جزا:</b> پاداش کار نیک</p> <p><b>جلال:</b> بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.</p> <p><b>جود:</b> بخشش سخاوت، گرم</p> <p><b>حکیم:</b> دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نامهای خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد.</p> <p><b>رحیم:</b> بسیار مهربان از نامها و صفات خداوند</p> <p><b>روی:</b> مجازاً امکان، چاره</p> <p><b>سرور:</b> شادی، خوشحالی</p> <p><b>سزا:</b> سزاوار، شایسته، لایق</p> <p><b>شبه:</b> مانند، مثل، همسان</p> <p><b>عز:</b> ارجمندی، گرمی شدن، مقابل ذل</p> <p><b>فضل:</b> بخشش، گرم</p> <p><b>کریم:</b> بسیار بخشنده، بخشنده، از نامها و صفات خداوند</p> <p><b>ملک:</b> پادشاه، خداوند</p> <p><b>نماینده:</b> آن که آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده</p> <p><b>وهم:</b> پندار، تصور، خیال</p> <p><b>یقین:</b> بی شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.</p>

## درس اول : شکر نعمت

املا	لغت
<p>منت - عزوجل - طاعت - قربت - مزید - نعمت - ممد حیات - مفرح ذات - عهده - عباد - تقصیر - عذر - رحمت - خوان نعمت - بی دریغ - ناموس - بندگان - فاحش - رحمت - حساب - باد صبا - زمردین - دایه - بنات - نبات - مهد - خلعت - قبا - اطفال - قدوم موسم - عصاره تاکی - شهد - فایق</p>	<p><b>اعراض:</b> روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی</p> <p><b>انابت:</b> بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی</p> <p><b>انبساط:</b> حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن</p> <p><b>باسق:</b> بلند، بالیده</p> <p><b>بنات:</b> چ بنت، دختران</p> <p><b>بنان:</b> سرانگشت، انگشت</p> <p><b>تاک:</b> درخت انگور، رز</p> <p><b>فایق:</b> برگزیده، برتر</p> <p><b>فراش:</b> فرش گستر، گسترنده فرش</p> <p><b>قبا:</b> جامه، جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.</p> <p><b>قدوم:</b> آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن</p> <p><b>قسیم:</b> صاحب جمال</p> <p><b>کاینات:</b> ج کاینه، همه موجودات جهان</p> <p><b>کرامت کردن:</b> عطا کردن، بخشیدن</p>

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p> - باسق - غفلت - از بهر تو -  انصاف - سرور - کائنات - صفوت  - تتمه - شفیع - مطاع - نسیم -  جسیم - نسیم - وسیم - دجی -  خصال - موج بحر - انابت -  جل و علا - اعراض - تضرع و زاری  - زاری بنده - شرمسار - عاکفان  - کعبه - تقصیر - واصفان - حلیه  - تحیر - منسوب - کشتگان -  صاحب دل - مراقبت - بحر  مکاشفت - مستغرق - معاملات -  طریق انبساط - تحفه هدیه - مرغ  سحر - مدعیان - طلب - حیرت -  بنان - نقاش - بط - قصد - حاصل  - فرو گذاشت - شهرت - معاش  ورق - ستاینده - فرح - ناز -  احوال - واضح - فایق - مقرر -  معین - زیور - زینت - سرکشتگی  رز - رودر بایستی </p>	<p> <b>مراقبت:</b> در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق  <b>مزید:</b> افزونی، زیادی  <b>مطاع:</b> فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد.  <b>معاملت:</b> اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است.  <b>معترف:</b> اقرار کننده، اعتراف کننده  <b>مُفخر:</b> هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار  <b>مفرح:</b> شادی بخش، فرح‌انگیز  <b>مکاشفت:</b> کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.  <b>منسوب:</b> نسبت داده شده  <b>مَنّت:</b> سپاس، شکر، نیکویی  <b>موسم:</b> فصل، هنگام، زمان  <b>ناموس:</b> آبرو، شرافت  <b>نبات:</b> گیاه، رُستنی  <b>نبی:</b> پیغمبر، پیام‌آور، رسول  <b>نسیم:</b> خوش‌بو  <b>واصفان:</b> جِ واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان  <b>ورق:</b> برگ  <b>وسیم:</b> دارای نشان پیامبری  <b>وظیفه:</b> مقرری، وجه معاش </p>	<p> <b>تتمه:</b> باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت  <b>تحیر:</b> سرگستگی، سرگردانی  <b>تضرع:</b> زاری کردن، التماس کردن  <b>تقصیر:</b> گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن  <b>جسیم:</b> خوش‌اندام  <b>حلیه:</b> زیور، زینت  <b>خوان:</b> سفره، سفره فراخ و گشاده  <b>دایه:</b> زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.  <b>ربیع:</b> بهار  <b>روزی:</b> رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛ وظیفه روزی: رزق مقرر و معین  <b>شفیع:</b> شفاعت کننده، پامرد  <b>شهد:</b> عسل؛ شهد فایق: عسل خالص  <b>صفوت:</b> برگزیده، برگزیده از افراد بشر  <b>عاکفان:</b> جِ عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.  <b>عز و جل:</b> گرمی، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.  <b>عصاره:</b> آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیره  <b>فاحش:</b> آشکار، واضح </p>



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

## درس دوم : مست و هشیار

املا	لغت
محتسب - مست - پیراهن - افتان و خیزان - قاضی - خمّار - داروغه - خوابگاه - وارهان - از بهر غرامت - عار - کلاه - بیپوده - هشیار - صواب - واعظ - تزویر - برهنه - صاحب - راهرو - راهبر - حقایق - مس - زر - خواب و خور - مرتبه - غریق بحر - خدا - منظر - نظر - صاحب نظر - زیر و زبر - هوای وصال - تسمه - مسکوک - ذات - مامور - وثیقه - تعهد - تاوان - مصلحت - صنعت - حرفه - زاهد - پارسا - تعلقات - خسارت - ذوالجلال	ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلّم و مربّی است. افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ ... می‌بندند. اکراه: ناخوشایندبودن، ناخوشایند داشتن امری تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم خمّار: می‌فروش داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد درهم: درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است. دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است، در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف ، متفاوت بوده است. ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت زاهد: پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد. صنعت: پیشه، کار، حرفه صواب: درست، پسندیده، مصلحت غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. مدام: همیشه، پیوسته، می ملک: سرزمین، کشور، مملکت؛ دار ملک: دارالملک، پایتخت واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو والی: حاکم، فرمانروا وجه: ذات، وجود

**درس سوم : نیکی**

املا	لغت
<p>مرغ اسیر - بهر وطن - مسلک -                      همت - سحر - رفیق - طرف -                      اجانب - بیت الحزن - غرقه -                      سلیمان - اهرمن - زمانه - صاحب                      - اهل خرد - محترم - تحفه -                      فراغت - انصاف و عدل - موافق -                      ثابت قدم - سلسله جنبان -                      طایر قدس - زرخدان - عصر                      مشروطه - عارف - محفل - نثار -                      خاکریز - ارتفاع - موسوم - کله                      قندی - استقرار - قلّه - ساجدی                      - مسائل - روحیه - احداث -                      محدود - مهندسی - تسلط -                      قاطعیّت - جهاد - تقریباً - رزمنده                      - دو جداره - تدبیر - حساب شده                      فراق و جدایی</p>	<p>اجانب: ج اجنبی، بیگانگان                      احداث شدن: ساخته شدن                      استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا                      چیزی در جایی، مستقر شدن                      بیت الاحزان: خانه غم‌ها، جای بسیار غم                      انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که                      حضرت یعقوب علیه‌السلام در آن در غم فراق                      یوسف علیه‌السلام گریه می‌کرده است.                      بیت الحزن: خانه غم، ماتمکده                      ثابت قدم: ثابت رأی و ثابت عزم، دارای اراده                      قوی                      سلسله جنبان: محرک، آن که دیگران را به                      کاری برمی‌انگیزد.                      طرف: کناره، کنار                      مسلک: روش، طریق                      موافق: همراهی و همراه</p>

**درس پنجم : دماندویه**

املا	لغت
<p>سپید - گیتی - کله خود - چهر                      دل بند - بنهفته - وارهی -                      ستوران - نحس - سپهر -                      اخترسعد - آوند - روزگار - ضربت                      - روزگار - ضربت - خرسند -                      فسرده - کافور - فساد - خامش                      منشین - سوزد - معجر - ارغند -                      تزویر - بگسل - بنای ظلم - سفله                      - بستان - سریر - عطا - شغال -                      محتاج - فرومایه - هرج و مرج -                      متاکی - مطبوعات - سستی -                      وطن خواه - تأثیر - راز - جاسوس</p>	<p>آوند: آونگ، آویزان، آویخته                      ارغند: خشمگین و قهرآلود                      بگسل: پاره‌کن، جداکن؛ در متن درس:                      نابودکن                      پس افکند: پس افکنده، میراث                      زل زدن: با چشمی ثابت و بی‌حرکت به                      چیزی نگاه کردن                      ستوران: ج ستور، حیوانات چارپا خاصه                      اسب، استر و خر                      سریر: تخت پادشاهی، اورنگ                      سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد:                      سیاره مشتری است که به «سعداکبر» مشهور                      است.                      ضماد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛                      ضماد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم                      نهادن                      عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش                      نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و                      کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.                      عطا: بخشش، دهش                      فسرده: یخ‌زده، منجمد                      فغان: ناله و زاری، فریاد                      کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ،                      پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا                      بزرگ‌تر</p>

تهیه و تنظیم	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
احسان محسنی	

- الاغ - مین گذاری - عن قریب - قدیمی - تخریب - جرئت - بالاغیرتاً - معطل - زل - مواضع - حیلہ گری - صدام - افسار - سلانه سلانه - علف و خار - پوزه - اوضاع - خطرناک - محل - دهان - زور - آدمیزاد - عرعر - جفتک - نعل - هوس - حریف - عرق - حدس - متوجه - اضافی - اطلاعات - فروماندن - تلفات - اسیر بعثی - ته دل - نحس - زل زدن - گرزہ	<b>گلہ خود:</b> کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند. <b>گرزه:</b> ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک <b>معجز:</b> سرپوش، روسری <b>معطل:</b> بیکار، بلا تکلیف؛ معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن <b>نحس:</b> شوم، بدیمن، بداختر	<b>سفلہ:</b> فرومایہ، بدسرشت <b>سلانہ سلانہ:</b> آرام آرام، به آهستگی <b>شرزہ:</b> خشمگین، غضبناک
---	---	---

درس ششم: نی نامه
------------------

املا	لغت
------	-----

نیستان - نفیر - شرحه شرحه - اشتیاق - وصل - جمعیت - جهت - ظن - نجست - آسرار - دستور - حریف - زهر - تریاق - دمساز - حدیث - قصه - هوش - مشتری - بی گاه - سوز - پخته - مور - رهنمون - معکوس - مستمع - غنچه - زلف - آشفنگی - محرم - حسب - گاه - تجلی - قرب - حضرت - گزید - مستغرق - حاجت - طلبد - عرضه - سلوک نغمه - حجاب - فروغ - ماتم محنت - فریاد و زاری	<b>خوش حالان:</b> رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند. <b>دستور:</b> اجازه، وزیر <b>دمساز:</b> مونس، همراز، درد آشنا <b>سور:</b> جشن <b>شرحہ شرحہ:</b> پاره پاره؛ شرحہ: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند. <b>شیون:</b> ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت بر آرند. <b>ظن:</b> گمان، پندار <b>مستغرق:</b> مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن؛ حیران و شیفته شدن <b>مستمع:</b> شنونده، گوش دارنده <b>مستور:</b> پوشیده، پنهان <b>نفیر:</b> فریاد و زاری به صدای بلند	<b>اشتیاق:</b> میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی <b>ایدونک:</b> ایدون که؛ ایدون: این چنین <b>بدحالان:</b> کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کند است. <b>بی گاه شدن:</b> فرارسیدن هنگام غروب یا شب پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه های مرتب، حجاب <b>تاب:</b> فروغ، پرتو <b>تریاق:</b> پادزهر، ضد زهر <b>حریف:</b> دوست، همدم، همراه <b>حسب:</b> برابر، اندازه، بر طبق
--	--	---

**درس هفتم: در حقیقت عشق**

املا	لغت
<p>حُسن - روحانی - مطلوب - وصول - واسط عشق - مأوا - محبت - غایت - خاص - معرفت - نردبان - قَدَم - تَرک - رَخت - سامان - فرض - حیات - مَمات - سودا - زیرکی - ارزد - دیوانگی - افزون - بی رای - قوت - فرق - حقیقت - ناگریز - لایق - زلف - پیچ و تاب - برانگیخت - کوهساران - مگریز - فرصت - یادگاران - نغمه محبت - زمانه - ترانه - میسر</p>	<p><b>بزم:</b> محفل، ضیافت  <b>بی خودی:</b> بی‌هوشی، حالت از خودرستگی و به معشوق پیوستن  <b>جسمانی:</b> منسوب به جسم، مقابل روحانی  <b>جمال:</b> زیبایی، زیبایی ازلی خداوند  <b>حُسن:</b> نیکویی، زیبایی  <b>روحانی:</b> منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد.  <b>سامان:</b> درخور، میسر، امکان  <b>سودا:</b> خیال، دیوانگی  <b>شیدایی:</b> دیوانگی  <b>فرض:</b> لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است.  <b>کمال:</b> کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هرچیز، سرآمد بودن در داشتن صفتهای خوب  <b>محب:</b> دوستدار، یار، عشاق  <b>مَمات:</b> مرگ، مُردن  <b>نغمه:</b> نوا، ترانه، سرود</p>

**درس هشتم: از پاریز تا پاریس**

املا	لغت
<p>پاریز - فرسخ - سیرجان - ریگزار - چریغ آفتاب - قنات - اتراق - فراهم - دانشسرا - مراجعه - اعتبار - تداعی - تهیه - محصل - خطرناک - حواله - دهاتی - کازیه - اعضا - تحریر - استبعاد - غایت القصوا - غرق - توقف - نواحی - وصله - طیلسان - آتن - مهد - دموکراسی - رأی - عقرب - جرّاره - مارغاشیه - قطور - فراز - کرانه - فرات - رود یتیر - امپراطوری روم - موسولینی - صباحی - حبشه - مستعجل - سوءهاضمه - طاق ضربی - اعتصاب - کاووس - ضعیفان - تیغ - تهی - آیین - طریق - پیرمغان - خضر - فرخنده - بروکسل - سپاه نازی - تپه - واترلو - ناپلئون</p>	<p><b>اتراق:</b> توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن  <b>استبعاد:</b> دوردانستن، بعیدشمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دوربودن از تحقق و وقع امری  <b>بازبسته:</b> وابسته، پیوسته و مرتبط  <b>پانوراما:</b> پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان که هرکس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.  <b>تداعی:</b> یادآوری، به خاطر آوردن  <b>جرّاره:</b> ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود.  <b>چریغ آفتاب:</b> طلوع آفتاب، صبح زود  <b>چشمگیر:</b> شایان توجه، با ارزش و مهم  <b>حواله:</b> نوشته‌ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.  <b>طاق:</b> سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دوتیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند.  <b>طَبَق:</b> سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.  <b>طیلسان:</b> نوعی ردا  <b>عجین آمدن:</b> عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز  <b>غایت القصوی:</b> حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب  <b>فرخنده‌پی:</b> خوش‌قدم، نیک‌پی، خوش‌یمن  <b>فرسخ:</b> فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر  <b>کازیه:</b> جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

<p>– طَبَق – محوَّطه – پانوراما – توپخانه – وحشت – بارندگی – تعریف – ویکتوریا – فاتحه – دهات – دوگل – طاق – نَمَط – رواق – ممیز – طاقه – دلپذیر – ابراهیم ادهم – طاعت – اخلاص – زود گذر بساط – هضم غذا – مغان – ملاط محذب – ملزم – هرم – شطرنج منسوب – صباح</p>	<p><b>رواق:</b> بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم سرپرزدن: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می‌گویند.</p> <p><b>سوء هاضمه:</b> بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سردل یا نفخ همراه است.</p> <p><b>صباح:</b> بامداد، سپیده دم، پگاه</p> <p><b>کی:</b> پادشاه، هریک از پادشاهان سلسله کیان <b>کیانی:</b> منسوب به کیان؛ کیان: کی‌ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا <b>مارغاشیه:</b> ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت <b>مستعجل:</b> زودگذر، شتابنده <b>مغان:</b> موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. <b>مَرکب:</b> اسب، آنچه بر آن سوار شوند. <b>نَمَط:</b> بساط شطرنج</p>
---	--

**درس نهم: کویر**

املا	لغت
<p>تموز – سوزان – سرازیر – ارگ – مزینان – باغستان – دراز – مشایعت – مَهر – بیهق – فقه – تقوا – فقیر و غنی – غرفه – حاضر و غایب – ملاً هادی اسرار – حیات – منقلب – بی صبرانه – غربت زندان – گستر – ماوراء الطبیعه – مذهب – سنگریزه – وحی – عطر – الهام – اسرارآمیز – استشمام – نخلستان – مهتاب – غیب – گریه آلود – راستین – شیعه – سایه روشن غروب – دهقان – هیاهو – گله – تفرجگاه – گردشگاه – نظاره – معلق – تالوئ – قندیل – ابدیت – لوکس – آسفالت – کهکشان – تلقی – لذت – نشئه – ابدیت – قدس – محروم</p>	<p><b>آستانه:</b> آستان، آغاز <b>ابدیت:</b> جاودانگی، پایدگی، بی‌کرانگی <b>ارادت:</b> میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام <b>استشمام:</b> بوییدن <b>اسرا:</b> در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم <b>اندوه‌گسار:</b> غم‌گسار، غمخوار <b>انگاره:</b> طرح، نقشه <b>اهورایی:</b> ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد <b>بطالت:</b> بیکاری، بیهودگی، کاهلی <b>طفیلی:</b> منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده <b>عدلیه:</b> دادگستری <b>غرفه:</b> بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است. <b>فقه:</b> علم احکام شرعی، علمی است که از فروغ عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است. <b>قاش:</b> قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین <b>قدس:</b> پاکی، صفا، قداست</p>

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>– حلقه – چغندر – راز – سموم –  اهورایی – مصلحت اندیش –  گشت و گذار – گردشگاه – نشئه –  اسرا – کاسه – اذان – تکبیره  الاحرام – قامت – تفنگ – شیبه –  قاش – زین – دوره گردان – بساط  حلوا – ایل – مزه – تبعید – یغما  – مصیبت – بلوط – زغال – منقل  – آفت – تنفس – آتاکک – محصور  – جان فرسا – حیاط – زرق و برق  – همدم – مأمور – غصه –  سرگردانی – حدّو حصر – قشقای  – دل بستگی – تصدیق – قاب – مزایا  – محلّه – مباحات – شوکت –  عزیمت – زلال – انتظار – مرتفع –  آغوش – کهر – کُرد – تاخت و تاز  – دلاویز – معطر – سخاوت –  مواهب – طبیعت – گران قدر –  بطالت – تنگ – محبوس – ترقی  – رفاقت – دادگستری – ساوه –  دزفول – پرس و جو – ترقی –  عدلیه – عاقبت – محاسبه –  شاهین – تیز – طفیلی – بساط  تهویه – اختراع – ایل و تبار –  بیلاق – حرمت – آسایش – آرام و  قرار – غمخوار – اندوهگسار – لبریز  – عطرآگین – مدهوش – قلّه های  کمانه – غارت – تاراج – موضع  فراسو – زین – طفیل</p>	<p><b>قندیل:</b> چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.  <b>کمانه:</b> نام کوهی در منطقه ونک از توابع  شهرستان سمیرم استان اصفهان  <b>کهر:</b> اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره  است.  <b>کُرد:</b> اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.  <b>گرمسیر:</b> منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار  گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل  سردسیر  <b>ماورا:</b> فراسو، آن‌سو، ماسوا، برتر  <b>ماوراء الطبیعه:</b> آنچه فراتر از عالم طبیعت و  مده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها  <b>مباحات:</b> افتخار، سرافرازی  <b>مدرس:</b> محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع  درس گفتن  <b>مشایعت:</b> همراهی کردن، بدرقه کردن  <b>معلق:</b> آویزان، آویخته شده  <b>نشئه:</b> حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی  <b>نظاره:</b> تماشا کردن، نگاه نگریستن  <b>یغما:</b> غارت، تاراج؛ به یغمارفتن: غارت شدن</p>	<p><b>بن:</b> درختی خودرو و وحشی که در برخی  نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی  <b>پرنیان:</b> پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار،  نوعی حریر  <b>تعبیر:</b> بیان کردن، شرح دادن، بازگویی  <b>تفرجگاه:</b> گردشگاه، جای تفرّج، تماشاگاه  <b>تلقی:</b> دریافت، نگرش، تعبیر  <b>تموز:</b> ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق  با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما  <b>حکمت:</b> فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی  <b>دلاویز:</b> پسندیده، خوب، زیبا  <b>سموم:</b> باد بسیار گرم و زیان رساننده  <b>شبدر:</b> گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدر  دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار  پس از رویدن چیده شده باشد.  <b>شیبه:</b> صدا و آواز اسب</p>

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

**درس دهم : فصل شکوفایی**

املا	لغت
<p>برزخ - آینه دار - غرق - غبار - انتظار - برخیز - نسیم - بی تاب و قرار - تبه - غمین - تیرانا - داعیه - سراسر - سراپا - گشاده دستی - سپاس گزاری - پالیز - دلپذیر - خستگان - میزبان - فرسودگان - نوازشگر - زخمه - کرامت - میراث - ایثار - زرافشانی - گوهر - آزادگی - سعادت - رهنمون - بت توقع - منتظر - مزد</p>	<p><b>برزخ:</b> حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت</p> <p><b>چشمداشت:</b> انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛ چشم داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن</p> <p><b>داعیه:</b> ادّعا</p> <p><b>زخمه:</b> ضربه، ضربه زدن</p> <p><b>گشاده دستی:</b> بخشندگی، سخاوت</p>

**درس یازدهم: آن شب عزیز**

املا	لغت
<p>عصبانی - بقیّه - مُصِر - ثلث - حقوق - احتمال - تلّ خاکی - چفیه - کُلت - خصایل - فرق - موحدی - مسلّط - مطمئن - جذب - پیغام - طنز - صلوات - آغوش - عرض - حمله - شامّه قوی - غریب - طفره - اصرار - - التماس - عاقبت - متقاعد - مقدمات - پراکنده - همراهی - تعقیب - دریغ - تعلیم - شَبَح - مراقب - فاصله - سنگر - تپّه - دیده بانی - زمزمه - لطیف - سبک - تأیید - دیدرسی - توپ - فراهم - تیره - عمق - جثّه - سجده - همسطح - حزین - لحن - برافروختن - انتها-</p>	<p><b>بی حفاظ:</b> بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.</p> <p><b>تشر:</b> سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود.</p> <p><b>پگاه:</b> صبح زود، هنگام سحر</p> <p><b>تعَلّل:</b> عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن</p> <p><b>جناق:</b> جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه</p> <p><b>حزین:</b> غم انگیز</p> <p><b>حمایل:</b> نگه دارنده، محافظ؛ حمایل کردن: محافظ قراردادن چیزی برای چیز دیگر</p> <p><b>حیثیت:</b> آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش نامی شخص می شود.</p> <p><b>کلافه:</b> بی تاب و ناراحت به علّت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده</p>

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
---------------------------	------------	-------------

<p>اطراف - برانداز - سنگر - تحویل          - موضع - یقیناً - فرصت - چرت          - سیرخواب - مزمزه - برخیزید          - تمایل - تفنگ - معرکه - مهیب          - هضم - مَعْبَر - محوَّطه - خاک ریز          - تیربار - دوشکا - حفاظ          - خوابیده - رمق - ذله - عجیب          - ذوق - انهدام - غریبانه          - جگرخراشتر - جناق - رمق - تعلق          - موظف - تشر - شهادتین          - بیهوش - قاب - موثر - طریق          - سرافراز - حیثیت - وصف - زلف          - دیباچه - زیور - خاطر - شامگاه          - بی ملاحظه - حُسن - شرمندگی          - شاهد - محضر - اسارت          - اشارت - اشتیاق - مسلم - لبریز          - روضه - قتلگاه</p>	<p><b>گردان:</b> واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.  <b>مُتقاعد:</b> مُجاب شده، مجاب، قانع شده؛          متقاعد کردن؛ مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن  <b>مَجَسَّم:</b> به صورت جسم درآمده، تجسم یافته  <b>محضر:</b> دفترخانه، دادگاه  <b>مُسَلِّم:</b> پیرو دین اسلام  <b>مُصِر:</b> اصرارکننده، پافشاری کننده  <b>مَعْبَر:</b> محل عبور، گذرگاه</p>	<p><b>خشاب:</b> جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود.  <b>دنچ:</b> ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد  <b>دیباچه:</b> آغاز و مقدمه هر نوشته</p>
--	---	--

**درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش**

املا	لغت
<p>سیاوش - کاووس - خیره سر -          زابل - فرهیختگی - رزم - بزم -          سودابه - آزر - حیا - عفاف -          نمی سپارد - متهم - سپهبد - سبو          - گزند - هاماوران - جهاندار          - رسوا - بسپرم - دل گسل          - ساروان - هیون - هیزم - تطاول -          آتش فروز - زبانه - سراسر - زرین          - هشیوار - تازی - نعل - پراگنده          - بها - رها - دهش - تپش - غو          - قبا - سمن - هامون - پوزش          - تنگ - شبیخون - صاحبدلان</p>	<p><b>شبیخون:</b> حمله ناگهانی دشمن در شب  <b>طرح افکندن:</b> کنایه از بنانهدان؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن  <b>عجم:</b> سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران  <b>عفاف:</b> رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی  <b>غربت:</b> غریبی، دوری از خانمان  <b>فرهیختگی:</b> فرهیخته بودن، فرهیخته، برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ  <b>فریادرس:</b> یاور، دستگیر</p>
<p>آزر: شرم، حیا          ارتفاع: محصول زمین های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت          اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر          ایمن: در امن، دل آسوده          بریان: در لغت کباب شده و پخته شده برآتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن          پرمایه: گرانمایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی          تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک          تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت</p>	



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

<p>خسرو - مراغه - رصدخانه - خرق  عادت - گذر - ضربت - آزادگان -  تیغ - مجروح - گریز - نهنگ =  عَجَم - تطاول - رعیت - اذیت -  مکاید - کُربت - غربت - ارتفاع -  ولایت - نقصان - خزانه - تهی -  مصیبت - زوال - ضحاک - عهد -  حَشَم - مقرر - تعصب - تقویت -  طرح - پیشه - سلطان</p>	<p>کُربت: غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از  ظلم و ستم  مقرر شدن: قرار گرفتن، ثابت و دوام یافتن  مکاید: چ مکیده یا مکیدت: کیده‌ها، مکرها،  حیله‌ها  مَلک: پادشاه، سلطان  موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور  نقصان: کم شدن، کاهش یافتن  نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن  در مقابل کسی برای تعظیم  نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز  یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن  نیک پی: خوش قدم  نیک دهش: نیکی کننده  ولایت: کشور، سرزمین  هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه  هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت  اندام</p>	<p>تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست  پیدا کردن  تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد  نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به  حمایت و جانب‌داری  حَشَم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان  فرمانروا  حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع  خستن: زخمی کردن، مجروح کردن  خود: کلاه خود  خیره سر: گستاخ و بی شرم، لجوج  دستور: وزیر، مشاور  زوال: نابودی، از بین رفتن  سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا  جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات  سپردن: طی کردن، پیمودن  سمن: نوعی درخت گل، یاسمن</p>
--	--	---

## درس سیزدهم: خوان هشتم

املا	لغت	
<p>خوان هشتم - هان - سورت - سوز  - وحشتناک - تیره - قهوه خانه -  همگنان - نقال - آتشین - پیغام  - نای - سکوت - چوب دستی -  منتشا - حدیث - مست - صحنه  - صدف - ماخ سالار - هریوه -  مات - عیار - مهر - شعر - محض  - تیره بختی - خیس - سهراب -  تابوت - هماوا - مرتعش - لحن -</p>	<p>عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار  مرادف: مترادف، هم‌ردیف  مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده  منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته  می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست  می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در  آسیای صغیر)</p>	<p>تنیده: درهم یافته  رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای  مفاخره می‌خوانند.  زخم کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب  مرگ می‌شود.  سورت: تندی و تیزی، حدت و شدت  ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون</p>

احسان محسنی	کنکور ۱۳۹۹	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات
-------------	------------	---------------------------

طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا	ناورد: نبرد	رَجَز - عماد - تکیه - عرصه - زال خواه - صلح - بهر - تهمتن - گرد سجستانی - پهناور - غیرتمند زهر - سِنان - پهلوان هفت خوان طعمه - تزویر - حس - هوش اعتنا - طاق - همتا - طفلک - سایه - شغاد - چاهسار - ضجه - میزبان - کمند شصت خمّ خویش شوق - رقابت - تنیده - لبریز - حالت - هشیار - سجود - تأمل - مثلت - محتوا
عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.	هریوه: هروی، منسوب به هرات(شهری در افغانستان)	
	هول: وحشت انگیز، ترسناک	

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

املا	لغت
مجمع - مرغان - شهریار - اقلیم - هدهد - افسر - گشته ام - اطراف - اکناف - گیتی - آگاه - پرنندگان - کوه قاف - آشیان - همتا - ذره - شکوه - مهرورزی - جملگی - خطرات - هراس - تحمّل - پوزش - هموار - محبوب - صاحب - زوال - طاووس - عذر - آرزو - گلزار - صفا - معذور - شاهان - دل باخته - بهانه - طلب - راهبر - رهنمون - قرعه - قضا - دراز - هراسناک - جرئت - فرسنگ - تعب - غرق - سوزنده - سرکش - بتابد - معرفت - عالی صفت - قدر - حقیقت - صدر - استغنا - دعوی - معنا - افسرده - توحید - تفرید - تجرید - حیرت - دائم - حسرت - حیران - تحیّر - فقر - سایه - وحشت	استغنا: بی‌نیازی، در اصطلاح، بی‌نیازیِ سالک از هر چیز جز خدا اعانت: یاری دادن، یاری افسرده: منجمد، سرمازده اکناف: جِ کَنَف، اطراف، کناره‌ها اولی: شایسته؛ اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفصیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند). تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن، ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست. تعب: رنج و سختی تفرید: دل خود را متوجّه حق کردن، دل از علاق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در مقالات: ج مقالت، گفتارها، سخنان
	دعوی: ادّعا، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی. زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند. سروش: پیام آور، فرشته پیام آور شگرف: قوی، نیرومند شیدا: عاشق، دل‌داده صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار کلان: دارای سنّ بیشتر گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا گرده: قرص نان، نوعی نان مخاصمت: دشمنی، خصومت مصاحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

<p>توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.</p>	<p>وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً در معنای «بیابان» کاربرد دارد.</p>
--	---

## درس شانزدهم: کباب غاز

املا	لغت
<p>کباب غاز - موقع - ترفیع - رقبه - هم قطار - مدار - ولیمه - صحیح - عزت - فوراً - عیال - تازگی - عروسی - ظرف و کارد - مالیّه - بودجه - ابدأ - خرت و پرت - مابقی - نقداً - سماق - آزرگار - صابون - عاریه - اوقات تلخ - محال - شکوم - چاره - موافقت - پذیرایی - غاز - معهود - اعلا - کباب بره ممتاز - مخلقات - تخت خواب - بی نظیر - دیلاق - لات و لوت - بدریخت و بدقواره - زیارت - مسرور - مشعوف - غول - صله - ارحام - لهذا - واترقیده - تک و پوز - گریه - شسته - تصور - رأس - هندوانه - ورنانداز - عجاب - هراسان - عقلت - آبرو - سربه مهر - حقا - منطقی - استشاره - منحصر - کودن - ملتفت - حلاج</p>	<p>آزگار: زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می آید.</p> <p>آسمان جُل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی - خانمان؛ جُل: پوشش به معنای مطلق</p> <p>استشاره: رای زنی، مشورت، نظرخواهی</p> <p>استیصال: ناچاری، درماندگی</p> <p>اطوار: رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار</p> <p>اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز</p> <p>امتناع: خودداری، سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی</p> <p>انضمام: ضمیمه کردن؛ به انضمام: به ضمیمه، به همراه</p> <p>بادی: آغاز (در اصل به معنی آغازکننده است)</p> <p>بحبوحه: میان، وسط</p> <p>بدقواره: آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب</p> <p>تصنّعی: ساختگی</p> <p>تک و پوز: دک و پوز: به طنز، ظاهر شخص به ویژه سروصورت</p> <p>تنبوشه: لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبر کند.</p> <p>تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین تر و بزرگ تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می شود؛ مسلسل سنگین</p> <p>جبهه: پیشانی</p> <p>جیر: نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آنها به کار می رود.</p> <p>چلمن: آن که زودفریب می خورد، هالو؛ بی - عرضه، دست و پاچلفتی</p> <p>حضار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران</p>

<p>- معهود - مبلغ - سرخ و سیاه -          حلقوم - قید - منصرف - دکان -          استیصال - طبیب - قدغن -          قنطاق - تشریف - پرت و پلا -          اسکناس - قول - زوایا - مخیله -          نشخوار - دقیق - سرسری - ضعیف -          شبستان - دماغ - گره - مهارت -          احد - وجنات - تعارف - پهلو -          مخمل - احوال - شغل - گز -          باقلوا - سوغات - قد دراز - کج و          معوج - جویده - غیر مترقبه -          سپاسگزاری - مهلت - پهلو -          استدعا - عاجزانه - صرف - کاه -          اصرار - دلی از عزا - بستری -          متعارف - ابا و امتناع - پوزقند -          آراستن - تخلف - حلقه - صیغه -          بلعت - اهتمام - تام - کراوات -          پوتین - بزاق - طاووس - مست -          وار - تعجب - قالب بدن - جامه -          درزی ازل - قامت - متانت -          تعارفات معمولی - برگزار - وقار -          فاضل - لایق - معرفی - مقرر -          قلباً مسرور - معهود - آسوده -          محتاج - تفکر - تصور - جایز -          حرافی - بذله - لطیفه - متکلم -          وحده - بلا معارض - امامزاده -          حضرت - عبدالعظیم - منچستر -          لعنت - حنجره - تنبوشه - بلعیدن -          - قلبه - قصیده - فغان - مرحبا -          - ادعا - فضل - مکرر - حضار -          کباده - محظوظ - جبهه - حقیقتاً -          - تخلص - تحقیر - زواید -          متروک - اصرار - مرحوم -          پیشاوری - مألوف - استعمال -</p>	<p>بذله: شوخی، لطیفه          برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار          دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ          را تغییر داد.          بقولات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان          مانند نخود و عدس، حبوبات          بلا معارض: بی‌رقیب          بلعت: فرو بردن، بلعیدن؛ صرف کردن صیغه          بلعت: خوردن          پایی شدن: در امری اصرار ورزیدن          پتیاره: زشت و ترسناک          پرت و پلا: بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع          ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی          است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرگب          اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند.          ترفیع: ارتقایافتن، رتبه گرفتن          تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی،          گواهی دادن به صحت امری          شبان: چوپان          شخیص: بزرگ و ارجمند          شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و          عالی قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن          شش دانگ: به طور کامل، تمام          شکوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را          به فال نیک گرفتن          حلقوم: حلق و گلو          خرت و پرت: مجموعه‌ای از اشیاء، وسایل و          خرده ریزهای کم ارزش          خرخره: گلو، حلقوم          خورد رفتن: ساییده شدن و از بین رفتن          خمره: ظرفی به شکل خم و کوچک‌تر از آن          خفایا: ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن؛          در جاهای پنهان ذهن          خوش مشربی: خوش مشرب بودن؛ خوش          معاشرتی و خوش صحبتی          درزی: خیاط          دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه          دیلاق: دراز و لاغر          سرسرا: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها          که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از          آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند.          (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه          بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لابی»          به تصویب رسانده است)          سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با          مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن          است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت          سکندری برای کسی پیش آمدن          گنده: تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ          آن قطع شده است؛ هیزم          لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک          ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر          رسیدن          ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است.          مایحتوی: آنچه درون چیزی است.</p>
---	--

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

حضار - تصدیق - سزاوار - اثنا -  
 سرسرا - عمارت - هم قطار -  
 احتمال - احیاناً - کاینات - اعتنا -  
 تپیدن - غازفریه - برشته - به  
 محض - خرخره - مانده - محظور  
 - تظاهرات - شخیص - توطئه -  
 می ماسد - بغل - محض - حفظ  
 ظاهر - ساطور - قصاب - ضمناً -  
 یک ریز - تعارف - لااقل - بی حیا  
 - آلوی برغان - منحصرأ - میزبان  
 - محض - مختصر - قحطی زدگان  
 - حلقوم - کتل - گردنه - مراحل  
 - مضغ - بلع - هضم - تحلیل -  
 گوشت خوار - تحولات - حبوبات  
 - لیسیده - گلگون - لخت لخت -  
 قطعه بعد آخری - جماعت -  
 کرکس - گورستان - منظره -  
 هولناک - تحویل - خنده زورکی -  
 خوشامدگویی - ساختگی -  
 بحبوحه - زوال - بی ثباتی -  
 شقاوت - پتیاره - وقاحت -  
 بدقواره - جستم - طنین انداز -  
 معیت - مایتعلق به - حلقوم -  
 بلعیده - صندوقچه - ورزید - ناز  
 شست - نثار - اداو اطوار - هویدا  
 - حق هق کنان - تقصیر - بهانه  
 تراشی - خمره روغن - احوال -  
 تسکین - غلیان - حیاط - قشر -  
 تصنیعی - مزاحم - تأسف - فضل  
 - نودوز - کلیه - متفرعات -  
 انضمام - مایحتوی - چلاق - تیر

**متفرعات:** شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به  
 معنی متعلقات به کار رفته است)  
**متکلم وحده:** آن که در جمعی تنها کسی  
 باشد که سخن می‌گوید.  
**مجلس آرا:** آن که با حضور خود سبب رونق  
 مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می-  
 شود؛ بزم آرا  
**محظور:** مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در  
 محظورگیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در  
 مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املائی این  
 واژه به صورت محذور نیز آمده است)  
**محظوظ:** بهره‌ور  
**مخلفات:** چیزهایی که به یک ماده خوردنی  
 اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در  
 کنار آن قرار می‌گیرد.  
**مضغ:** جویدن  
**معهود:** عهدشده، شناخته شده، معمول  
**معوج:** کج  
**نامعقول:** آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف  
 عقل  
**واتر قیدن:** تنزل کردن، پس روی کردن  
**وجنات:** صورت، چهره  
**ولیمه:** طعامی که در مهمانی و عروسی می-  
 دهند.  
**هم قطار:** هریک از دو یا چند نفری که از نظر  
 درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک  
 ردیف هستند.

شیء عَجَاب: اشاره به آیه «انّ هذا لشیء  
 عَجَاب». (سوره ص / آیه ۵) ؛ معمولاً برای اشاره  
 به امری شگفت به کار می‌رود.  
**صله ارحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن و از  
 آنان احوالپرسی کردن  
**عاریه:** آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز  
 آن را پس دهند.  
**علامه:** آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری  
 دانش و آگاهی بسیار دارد.  
**غلیان:** جوشش عواطف و احساسات، شدت  
 هیجان عاطفی  
**قطعه بعد آخری:** تکه‌ای بعد از تکه دیگر  
**کاهدان:** انبار کاه  
**کان لم یکی شیئاً مذکوراً:** بخشی از آیه اول  
 سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر  
 نبود» ؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها  
 سر به نیست شد.  
**کباده:** وسیله‌ای کمانی شکل در زورخانه از  
 جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از  
 زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد؛ کباده  
 چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن،  
 خواستار چیزی بودن  
**کتل:** پشته، تپه  
**کلاشینکف:** سلاحی در انواع خودکار و نیمه  
 خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و  
 دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام  
 اسلحه ساز روسی.

احسان محسنی	کنکور ۱۳۹۹	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات
-------------	------------	---------------------------

<p>کلک: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کلک چیزی را خوردن یا نابود کردن چیزی</p> <p>کندن: خوردن یا نابود کردن چیزی</p>	<p>هویدا: روشن، آشکار</p>
<p>– ترفیع رتبه – گلّه – گلّه – ارمیا</p> <p>– تانک – توجه – موقع – دفعه –</p> <p>علّامه – منظور – مطمئن –</p> <p>کلاشینکف – مسلسل – هیکل –</p> <p>قیافه – کُنده – بیهوده – موتور</p> <p>دیزلی – احتمالاً – حواس –</p> <p>مهندس – آرپی جی – وهم – قوم</p> <p>– واقعیت – تفنگ – مقابله –</p> <p>سکندر – مسلح – تعقیب – محکم</p> <p>– آغوش – تیره و تار – مبهم –</p> <p>مرتعش – زانو – کوتاه دیدگی –</p> <p>خیزد –</p>	

درس هفدهم: خنده تو

املا	لغت
<p>سوسن – دگرگونی – رهایی – آخته</p> <p>کف آلوده – بر فرازد – بهاران – انتظار</p> <p>– جزیره – دستاورد – سزاوار – سو –</p> <p>پیچ و تاب – غم – تبسم – ستارگان</p> <p>– درخشندگی – غایی – اکتفا –</p> <p>رهگذر – بایست – خلفت – ذی حیات</p> <p>– اوه – بی حدّ و کران – عقاب آسا –</p> <p>تندرو</p>	<p>آخته: بیرون کشیده، برکشیده</p> <p>دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش</p> <p>به دست آید.</p> <p>ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار</p> <p>سرحد: مرز، کرانه</p> <p>غایی: منسوب به غایت، نهایی</p>

درس هجدهم: عشق جاودانی

املا	لغت
<p>مخیله – ترسیم – سجایا – ارزشمند</p> <p>– ذکر – تلاوت – معشوق – غبار –</p> <p>حراج – اهمیت – ناگریز –</p> <p>سالخوردگی – موضوع – صحیفه –</p> <p>ظاهر – صحیفه – مضمون – عجب –</p> <p>عتاب – قواعد – وسوسه – مقاومت –</p> <p>جماعت – اعلان – منتشر – متوقف –</p>	<p>ابهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس</p> <p>دیگران می شود.</p> <p>اعلان: آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن</p> <p>مردم از آن</p> <p>اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن،</p> <p>اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به</p> <p>انجام دادن آن</p> <p>جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و</p> <p>از دور دیده شود.</p> <p>سجایا: ج سجیه، خواها، خُلقها و خصلتها</p> <p>صحیفه: کتاب</p> <p>عتاب: سرزنش، ملامت، تندی</p> <p>غرس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه</p>

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

شتاب - غلغله - کوی و برزن - همواره  
 - همهمه - تأخیر - مهر - نظر -  
 حضور - نیمکت - تسکین - معمول  
 - توزیع جوایز - بازرس - ابهت -  
 دهکده - مأمور - کهنه - بستر -  
 خطوط - احوال - غرق حیرت -  
 کرسی - نواحی - دقت - قناعت -  
 تأسف - تلف - بازیچه - کهن - متأثر  
 - تنبیهات - ضربات - صفحه - ضمیر  
 - محو - انتها - تاسف - لحظه -  
 خدمت گزار - قدر - مستغرق - راضی  
 - رسا - جرئت - سرزنش - کفایت -  
 متنبه - افسوس - ملامت - مستقل  
 - اهتمام - مستقل - هوس - رخصت  
 - حفظ - مغلوب و مهتور - وداع -  
 معرفت - تحریر - کتابت - اهتزاز -  
 ترنم - ثابت - اوضاع - فرسوده -  
 عرش - جان کاه - قوت - خونسردی  
 - معمر - عینک - بستر - هیجان -  
 حالتی غریب - دریغا - شیپور -  
 طنین - مهابت - بغض

کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی  
 کفایت: کافی، بسنده  
 متنّبّه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و  
 پندگرفتن  
 مخیّله: خیال، قوّة تخیل، ذهن  
 معمر: سالخورده

بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی  
 گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.  
 تسکین: آرامش، آرام کردن  
 تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

نیایش : لطف تو

افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال

جبین: پیشانی

روایی: ارزش، اعتبار

احسان محسنی	کنکور ۱۳۹۹	لغت ، املا ، تاریخ ادبیات
-------------	------------	---------------------------

## کلمات هم آوای مهم

آجل: آینده، آخرت	برائت: بیزاری	حرج: تنگی	ستور: چهارپا	فاسد: تباه
عاجل: حال، این دنیا، شتاب-کننده	براعت: برتری، کمال فضل	هرج: آشوب	سطور: جمع سطر	فاسد: رگ زن
آزار: اذیت	بهر: برای، بهره	حرس: نگهبانان، جمع حارس	سخره: مسخره، بیگاری	فترت: سستی
آذار: ماه رومی	بحر: دریا	هرس: آرایش درخت	صخره: سنگ بزرگ	فطرت: سرشت
ابا: امتناع، خودداری	تأدی: ادا کردن	حزم: دوراندیشی	سفر: متضاد حضر/ سفر: کتاب	فراغ: آسایش
عبا: بالاپوش	تعدی: تجاوز کردن	هضم: گوارش/هزم: شکست	صفر: ماه قمری، عدد صفر	فراق: هجران، دوری
اثاث: لوازم منزل	تألم: دردمندی	حلال: جایز، مباح	سفیر: فرستاده	کحل: سرمه
اساس: پایه	تعلم: آموختن	هلال: ماه اول ماه	صفیر: فریاد	کهل: پیری، کهولت
اثرات: جمع اثر	تبع: پیروی	حور: زیباروی بهشتی	سقر: جهنم	مأثر: آثار نیک
عشرات: خطاها، لغزشها	طبع: سرشت، طبیعت، چاپ	هور: خورشید	صغر: کوچکی	معاصر: هم عصر
ارش: واحد طول	تحديد: تعیین حد و مرز	حوزه: ناحیه	سلاح: ابزار جنگی	مباحات: چیزهای پاک و مباح
عرش: تخت شاهی، تخته	تهدید: ترساندن	حوضه: حوض	صلاح: نیکی، درست و مصلحت	مباهات: افتخار و فخر
ارض: زمین	تراز: میزان، ابزار بنایی	حول: پیرامون	سور: شادی	مبدأ: نقطه آغاز
عرض: پهنا	طراز: حاشیه رنگی لباس	هول: ترس	صور: شیپور/ثور: گاونر	مبدع: ابداع کننده
ازار: شلوار	تعویذ: دعای چشم زخم، حرز	حیات: زندگی	سور: جمع سوره	متأثر: اندوهگین، اثر پذیرنده
عذار: چهره	تعویض: عوض کردن	حیاط: محوطه	صور: جمع صورت	متعسر: سخت، دشوار
اسرار: رازها	توفان: توفنده، غرآن	خان: بزرگ ده، شیارلوله تفنگ	سورت: سوره، تندی	متاع: کالا
اصرار: پافشاری	طوفان: باد و باران	خوان: سفره، مرحله، بن مضارع	صورت: چهره	مطاع: اطاعت شده
اسیر: گرفتار	تین: انجیر	خوار: کوچک و حقیر	سیف: شمشیر	متألم: دردمند
اثیر: کره آتش/ عصیر: عصاره	طین: خاک	خار: تیغ گل	صیف: تابستان	متعلم: آموزنده، یادگیرنده
اشباح: جمع شب (سایه)	ثقت: اعتماد	خواستن: طلب کردن	شبح: سایه	متبوع: پیروی شده
اشباه: جمع شبیه (همانند)	سقط: کالای بیفایده، بی ارزش	خاستن: برخاستن	شبه: همانندی، گوهری سیاه	مطبوع: خوشایند



## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

محمل: مهد، کجاوه	ضلال: گمراهی	خورد: بن ماضی، مصدر مرخم	ثمر: میوه	القا: آموختن
مهمل: بیهوده	ظلال: سایه‌ها، سایه- بان	خرد: کوچک، ریز	سمر: افسانه	الغا: لغو کردن
مذموم: ناپسند	ضیاء (ضیا): روشنی	خویش: خود، خویشاوند	ثمین: گران بها	الم: درد و رنج
مضموم: دارای حرکت ضمه	ضیاع: آب و زمین، ج ضیعت	حیش: گاو آهن	سمین: چاق و فربه	علم: پرچم
مستور: پوشیده	غدر: خیانت	ذرع: واحد طول (برابر گز)	ثنا: ستایش، سپاس	ایم: دردناک
مسطور: نوشته شده	قدر: ارزش	زرع: کاشتن	سنا: روشنایی	علیم: دانا
مسلوب: سلب شده	غرابت: شگفتی	ذلت: خواری	ثواب: پاداش	امارت: فرمان‌روایی
مصلوب: به صلیب کشیده شده	قرابت: نزدیکی	زلت: لغزش و خطا	صواب: درست	عمارت: ساختمان، آباد کردن
منثور: نوشته نثر، پراکنده	غربت: دوری	ذالت: خواری	جزر: پس رفت آب دریا	امل: آرزو
منصور: یاری شده، پیروز	قربت: نزدیکی	ضالالت: گمراهی	جذر: ریشه دوم عدد	عمل: کار
منسوب: نسبت داده شده	غرض: مقصود	رثا: سوگواری	حادی: آواز (حدی) خوان	اناء: ظرف
منصوب: نصب شده	قرض: وام	رسا: شیوا، رسنده	هادی: هدایت کننده	عنا: درد و رنج
مثنوت: هزینه	غریب: عجیب	رغم: خلاف میل، به خاک آلودن بینی	حایل: مانع	انتساب: نسبت دادن
معونت: یاری	قریب: نزدیک	رقم: عدد، نشانه و علامت	هایل: ترسناک	انتصاب: گماشتن، نصب کردن
نذیر: ترساننده	غزا: جنگ	زجرت: راندن	حجر: سنگ	انحاء: جمع نحو، شیوه‌ها
نظیر: مثل و مانند	قضا: تقدیر/غذا: خوراک	ضجرت: تنگدلی	هجر: دوری، جدایی	انها: آگاه کردن
نغز: خوب، دل‌پذیر	غوی: گمراه	زمین: کره زمین	حذر: دوری و پرهیز کردن	ایار: ماه رومی
نقض: شکستن، رد کردن	قوی: نیرومند	ضمین: ضامن	حضر: ماندن، متضاد سفر	عیار: محک، وسیله سنجش
نواحی: جمع ناحیه	فارغ: آسوده	سبا: سرزمین بلقیس	حرا: نام غار	باری: آفریننده
نواهی: نهی شده‌ها، ج ناهیه	فارق: جداکننده، جدا	صبا: باد خبر رسان	هرآ: فریاد بلند	بارع: برجسته

## تاریخ ادبیات سال دهم

ردیف	مؤلف و اثر	توضیحات	منظوم منثور	درس
۱	الهی نامه : عطار نیشابوری	دیگر آثار : منطق الطیر ، تذکره الاولیا ، اسرارنامه	منظوم	ستایش
۲	داستان های صاحب‌دلان : محمدی اشتهاردی		منثور	اول
۳	قابوس نامه : عنصرالمعالی کیکاووس	نمونه های ادبیات تعلیمی قابوس نامه ، کلیله و دمنه ، گلستان ، بوستان ، مثنوی معنوی ، آثار طنز	منثور	دوم
۴	سفرنامه : ناصر خسرو	قرن پنجم	منثور	سوم
۵	گلستان : سعدی	ادبیات تعلیمی	منثور	سوم
۶	اتاق آبی : سهراب سپهری		منثور	پنجم
۷	ارزیابی شتاب زده : جلال آل احمد		منثور	پنجم
۸	اسرار التوحید : محمد بن منور	در احوالات شیخ ابوسعید است که نواده اش آن را نوشته	منثور	ششم دهم
۹	تفسیر سوره یوسف (ع) : احمد بن محمد بن زید طوسی		منثور	هفتم
۱۰	پیوند زیتون بر شاخه ترنج : سید علی موسوی گرمارودی		منظوم	هشتم
۱۱	من زنده ام : معصومه آباد		منثور	یازدهم
۱۲	شاهنامه : فردوسی		منظوم	دوازدهم
۱۳	مثنوی معنوی : مولانا	دیگر آثار : فیه ما فیه ، غزلیات شمس	منظوم	چهاردهم
۱۴	اخلاق محسنی : حسین واعظ کاشفی		منثور	چهاردهم
۱۵	داستان های دل انگیز فارسی : زهره کیا ( خانلری )	بازگردانی داستان های فارسی به نثر داستان خیر و شر از هفت پیکر ( نظامی )	منثور	شانزدهم
۱۶	لطایف الطوایف : فخرالدین علی صفی		منثور	شانزدهم
۱۷	سمفونی پنجم جنوب : نزار قبانی	ترجمه : محمد شکرچی ، ناهید نصیحت ، هادی خسروشاهی	منظوم	هفدهم

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

هجدهم	منثور	ترجمه : مهستی بحرینی	مأثده های زمینی : آندره ژید	۱۸
هجدهم	منثور		بینوایان : ویکتور هوگو	۱۹

تاریخ ادبیات سال یازدهم				
ردیف	مؤلف و اثر	توضیحات	منظوم منثور	درس
۱	فرهاد و شیرین : وحشی بافقی		منظوم	ستایش
۲	بوستان : سعدی		منظوم	اول
۳	بهارستان : جامی		منثور	اول
۴	تاریخ بیهقی : ابوالفضل بیهقی		منثور	دوم
۵	تحفه الاحرار : جامی		منظوم	دوم
۶	زندگانی جلال الدین محمد مشهور به مولوی : بدیع الزمان فروزانفر		منثور	سوم
۷	اسرار التوحید : محمد بن منور		منثور	سوم
۸	روزها : دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن		منثور	پنجم
۹	لیلی و مجنون : نظامی گنجه ای		منظوم	ششم
۱۰	تذکره الاولیا : عطار		منثور	ششم
۱۱	مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد : نجم الدین رازی	معروف به دایه ادبیات عرفانی	منثور	هفتم
۱۲	غزلیات شمس : جلال الدین مولوی		منظوم	هفتم
۱۳	گلستان : سعدی		منثور	هشتم
۱۴	عباس میرزا آغازگری تنها:مجید واعظی		منثور	نهم
۱۵	زندان موصل،خاطرات اسیر آزاد شده :		منثور	نهم

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات		کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
			اصغر رباط جزئی
یازدهم	منظوم		هم صدا با حلق اسماعیل : سید حسن حسینی
دوازدهم	منثور		کاوه ی دادخواه : غلامحسین یوسفی
دوازدهم	منظوم		شاهنامه : فردوسی
چهاردهم	منظوم	حماسی	حمله حیدری : باذل مشهدی
پانزدهم	منثور	تعلیمی	کلیده و دمنه : نصرالله منشی
پانزدهم	منثور		جوامع الحکایات و لوامع الروایات : محمد عوفی
شانزدهم	منثور		شلوارهای وصله دار : رسول پرویزی
شانزدهم	منثور		سه دیدار : نادر ابراهیمی
هفدهم	منظوم	ترجمه : ع پاشایی	ماه نو و مرغان آواره : رایبندرانات تاگور
هفدهم	منثور	ترجمه : نجف دریابندری	پیامبر و دیوانه : جبران خلیل جبران
هجدهم	منظوم		دیوان غربی - شرقی : یوهان ولفکانگ گوته
هجدهم	منثور	ترجمه : سودابه پرتوی	پرنده ای به نام آذرباد : ریچارد باخ

تهیه و تنظیم احسان محسنی	<b>لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹</b>
-----------------------------	---

### تاریخ ادبیات سال دوازدهم

ردیف	مؤلف و اثر	توضیحات	منظوم منثور	درس
۱	الهی نامه : سنایی		منثور	ستایش
۲	گلستان : سعدی		منثور	اول دوازدهم
۳	کلیله و دمنه : نصرالله منشی		منثور	اول
۴	روایت سنگسازان ۲ : عیسی سلمانی لطف آبادی		منثور	سوم
۵	قصه شیرین فرهاد : فرهاد احمد عربلو		منثور	پنجم
۶	مثنوی معنوی : مولوی		منظوم	ششم
۷	فیه ما فیه : مولوی		منثور	ششم
۸	فی حقیقه العشق : شهاب الدین سهروردی		منثور	هفتم
۹	تمهیدات : عین القضاة همدانی		منثور	هفتم
۱۰	مثل درخت در شب باران : محمد رضا شفیعی کدکنی	( م. سرشک )	منظوم	هفتم
۱۱	از پاریز تا پاریس : محدابراهیم باستانی پاریزی		منثور	هشتم
۱۲	تذکره الاولیا : عطار		منثور	هشتم
۱۳	کویر : علی شریعتی		منثور	نهم
۱۴	بخارای من ایل من : محمد بهمن بیگی		منثور	نهم
۱۵	دری به خانه خورشید : سلمان هراتی		منظوم	دهم
۱۶	تیرانا : محمد رضا رحمانی	( مهرداد اوستا )	منثور	دهم

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات		کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
یازدهم	منثور		سانتاماریا : سید مهدی شجاعی
دوازدهم	منظوم		شاهنامه : فردوسی
سیزدهم	منظوم		در حیاط کوچک پاییز در زندان : اخوان ثالث
چهاردهم	منظوم		منطق الطیر : عطار
چهاردهم	منثور		سندبادنامه : ظهیری سمرقندی
شانزدهم	منثور		ارمیا : رضا امیرخانی
هفدهم	منظوم		هوا را از من بگیر ، خنده ات را نه : پابلو نرودا
هجدهم	منظوم		غزلواره ها : شکسپیر
هجدهم	منثور	ترجمه : عبدالحسین زرین کوب	قصه های دوشنبه : آلفونس دوده